

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران

بن بست جنگ و فشارهای بین المللی

«در یک فتنان قهوه»

مهدی نیا!

گرد و خاکهای آخر راه

«بودجه انقباضی» یا انقباض خمینی؟

اثرات جنگ بر کودکان

سبکتکین و آهو

یادبودها

۷۵۰ میلیون دلار ناقابل!

طرح شورای ملی مقاومت ایران درباره آزادیها و حقوق زنان

• شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...

• گاهشمار فروردین و اردیبهشت ۶۶

د. ناطقی

محمدحسین تقدی

جلال گنجه‌ای

منوچهر هزارخانی

ی. علوی

مهدی صدیق زاده

محمدعلی اصفهانی

نصرالله اسماعیلزاده

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران

شماره ۳۰ و ۳۱ - فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۶

بن بست جنگ و فشارهای بین المللی

شورا

ماهنامه شورای ملی و مقاومت ایران

فهرست

د. ناطقی

جنگ ویرانگری که خمینی آن را «نعمت» می‌دانست و با ادامه آن بقای رژیمش را تأمین می‌کرد، اکنون به نظر می‌رسد که کارایی خود را از دست داده است. رژیم خمینی سال ۶۵ را سال پیروزی و سال سرنوشت اعلام کرده بود. اما بعد از یک سال بسیج نیرو و اعزام یکهزار گردان ۳۰۰ نفره و دو سپاه یکصدهزارنفره (به ادعای خود رژیم) به هیچ موفقیت چشمگیری دست نیافت. بعد از افتضاح عالمگیر برملاشدن روابط پنهانی با آمریکا، رژیم، هم برای پوشاندن آن و هم برای تعیین سرنوشت جنگ، عملیات کربلای ۴ و کربلای ۵ را که گفته می‌شد شخص رفسنجانی هدایت آن را به عهده دارد، در دی‌ماه و بهمن‌ماه به اجرا درآورد. اما به‌رغم همه بوق و کرناها، دستاورد این دو رشته عملیات کشته و زخمیهای بیشمار در جبهه و ویرانی کم‌سابقه در جنگ شهرها بود. افق جنگ پیشتر از این به نظر برخی از مسئولان رژیم تیره و تار می‌آمد و حتی در مورد پایان‌دادن آن با خمینی صحبت کرده بودند، اما این دیوانه قدرت به آنان یادآور شده بود که تا زنده است جنگ ادامه خواهد داشت (۱).

در ماجرای افشای معامله مخفیانه اسلحه با رژیم خمینی، روشن شد که هدف آمریکا از این اقدام کمک به «جناح میانه‌رو» و حفظ رژیم بعد از مرگ خمینی برای جلوگیری از نفوذ شوروی در ایران بوده است. آن طور که از گزارش کمیسیون تاور برمی‌آید، سرهنگ الیور نورث به رابطان ایرانی گفته بود «پرزیدنت ریگان معتقد است که صدام حسین "باعث مشکل" ادامه جنگ می‌باشد. او به ایرانیها گفت دولت به این نتیجه رسیده است که آقای حسین باید برود» (۲). افشای این روابط به موقعیت طرفهای ایرانی معامله و هم به دولت ریگان ضربه سنگینی زد. یکی از مهمترین

د. ناطقی	۳	* بن بست جنگ و فشارهای بین‌المللی
محمدحسین نقدی	۱۴	* «در یک فنجان قهوه»
جلال گنجه‌ای	۲۴	* مهدی نیا!
منوچهر هزارخانی	۳۴	* گرد و خاکهای آخر راه
ی - علوی	۵۳	* «بودجه انقباضی» یا انقباض خمینی؟
مهدی صدیق‌زاده	۶۶	* اثرات جنگ بر کودکان
محمد علی اصفهانی	۷۹	* سبکتکین و آهو
	۸۳	* نخستین روزهای نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق
	۸۵	* به کجای این شب تیره بیاویزم...
پروین اعتصامی	۹۶	* فریب آشتی
سهراب سپهری	۹۸	* و پیامی در راه
نصرالله اسماعیل‌زاده	۱۰۱	* ۷۵۰ میلیون دلار ناقابل!
	۱۰۳	* طرح شورای ملی مقاومت ایران درباره آزادیها و حقوق زنان
	۱۰۶	* شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...
	۱۲۱	* گاه‌شمار فروردین و اردیبهشت ۶۶

نغمه‌های ناساز داخلی

بنا به برخی گزارشها، عده‌یی موتور سوار که معمولاً به بهانه «مبارزه با بدحجابی و بی‌حجابی» و سردادن شعار «جنگ، جنگ، تا پیروزی» در شهر به راه می‌افتند و مانور می‌دهند، در روزهای دوازدهم و سیزدهم فروردین در مانوری که باز هم به بهانه «مبارزه با بی‌حجابی و بدحجابی» سازمان یافته بود، طی شعارهایی خواستار آن شدند که خمینی صدام را ببخشد! محتشمی، وزیر کشور خمینی، روز ۲۷ فروردین در مصاحبه با رادیو رژیم تأیید کرد که: «برادرانی که به صورت موتورسوار در سطح تهران علیه مفاسد اجتماعی تظاهرات کردند به وزارت کشور اطلاع داده بودند و اقدامشان با تأیید وزارت کشور بود». رادیو بی‌بی‌سی نیز در همین مورد، در هفدهم فروردین ماه مصاحبه‌یی با جهانگیر بهروز، روزنامه‌نگار مقرب درگاه خمینی، داشت. وی در این مصاحبه تصدیق کرد که چنین شعارهایی داده شده، گرچه خود وی آن را نشنیده است. جهانگیر بهروز در مصاحبه مذکور این احتمال را رد نکرد که امکان دارد این اقدام برای سنجیدن عکس‌العمل افکار عمومی باشد و گفت که «باید قبول کرد که این تظاهرات برنامه‌ریزی شده بود و اتفاقی نبوده است». اما در ذهن شنونده این مصاحبه نیز سؤالی مطرح می‌شود: اول این که خود جهانگیر بهروز بدون اجازه مقامهای ذیربط هرگز نه جرأت می‌کرد با بی‌بی‌سی مصاحبه کند و نه چنین مطالبی را بیان دارد. پس این احتمال کاملاً وجود دارد که این مصاحبه هم «اتفاقی نبوده و برنامه‌ریزی شده» بوده است تا به این وسیله روی طرح «بخشش صدام توسط خمینی» تبلیغ وسیعتری صورت گرفته باشد. دوم، در ایران خمینی‌زده چیزی که اهمیت و ارزش ندارد افکار عمومی است، و در جایی که مردم اگر به خاطر کمبود آب و نان اعتراض و تجمعی بکنند با رگبارهای گلوله پاسداران مواجه می‌شوند، چطور عده‌یی جرأت می‌کنند داخل معقولات شوند و بخشش «صدام کافر» را از خمینی بخواهند؟ و بالاخره این که آیا منظور این سنجش افکار عمومی در واقع سنجیدن عکس‌العمل شخص خمینی نبوده است که به جای عموم تصمیم می‌گیرد و به هیچ‌وجه حاضر به شنیدن کلمه‌یی درباره صلح نیست؟ این تظاهرات شاید براساس تصور پوچ خود سردمداران رژیم مبنی بر احتمال تغییر عقیده خمینی، سازماندهی شده باشد. در واقع خمینی در دو سه سخنرانی قبلی خود تا آن تاریخ، اشاره‌یی به جنگ نکرده بود و رادیو بی‌بی‌سی هم در ۹ فروردین طی تفسیری که در این زمینه داشت، ارتباط این سکوت خمینی در مورد جنگ را با بعضی تلاشها برای آتش‌بس و خاتمه جنگ یا نارضایی وی از عدم موفقیت در جنگ، محتمل می‌دانست. اما خمینی در روز ۲۵ فروردین، آب پاکی را روی دست همه ریخت و با

بازتابهای منفی افشای این روابط برای آمریکا، تعویق سفر ملک‌حسین و حسنی مبارک به واشنگتن بود. افشای روابط پنهانی رژیم با آمریکا، طبعاً باعث تقویت موقعیت شوروی در منطقه و افزایش فعالیت این کشور در بین کشورهای عربی حوزه خلیج فارس شد. آخرین تحول در این زمینه سفر ولادیمیر پتروفسکی به کشورهای حوزه خلیج فارس بود. دیدار پتروفسکی از بصره (در ۵ اردیبهشت)، شهری که نیروهای رژیم خمینی در ۱۲ کیلومتری آن قرار دارند و به طور مدام آن را هدف آتشباری خود قرار می‌دهند، شاید برای فهماندن این نکته به رژیم بود که اگر طمع تصرف بصره را داشته باشد، با شوروی طرف خواهد بود. این امر برای آن دسته از کشورهای عربی که پیروزی نظامی خمینی بر عراق را خطر بالقوه‌یی برای حاکمیت خود می‌دانند، می‌تواند بسیار دلگرم‌کننده باشد. بنابراین اگرچه ایران موقعیت استراتژیکی بسیار مهمی دارد و آمریکا نگران نفوذ شوروی در آن است، اما اکنون آمریکا به خاطر حفظ رژیم خمینی، در بخش دیگری از همین منطقه یعنی دنیای عرب، بازی را تا حدودی به شوروی باخته است و طبیعی است که در صدد رفع این زیان برآید. در ماجرای معاملات پنهانی آمریکا با رژیم خمینی روشن شد که اجرای طرح مذکور، ظاهراً توسط شورای امنیت ملی و بدون اطلاع و موافقت وزارت خارجه و وزارت دفاع آمریکا صورت گرفته است. حتی برخی اطلاعات نشان می‌دهد که سرهنگ الیور نورث در زمان حضورش در تهران، بدون اطلاع مک‌فارلن که ریاست هیأت را به عهده داشته، دست به اقداماتی برای معامله با رژیم زده است. حالا اگر قرار است کارها به روال معمول و عادی خود برگردد، آمریکا باید در جهت تحقق سیاست رسمی و اعلام شده خود، یعنی پایان جنگ بدون پیروزی نظامی برای هیچ یک از دو طرف، حرکت کند.

مسأله سرنوشت جنگ بی‌ارتباط با مسأله اعراب و اسرائیل نیست. اسرائیلیها جنگ را به خاطر مشغول‌داشتن عراق و تفرقه در جهان عرب، بسیار سودمند می‌دانند و خواهان ادامه آن هستند، اما اکنون که سخنی از توافق بر سر برگزاری یک کنفرانس بین‌المللی برای یافتن راه‌حلی برای مسأله خاورمیانه می‌رود، دیگر ادامه جنگ برای آمریکا همان مزایای گذشته را در بر ندارد، زیرا ادامه جنگ خطر انفجار اجتماعی را در داخل ایران هر دم افزایش می‌دهد و احتمال گسترش آن در خلیج فارس، کشورهای منطقه را نگران کرده است. به علاوه شوروی را نیز، به خاطر تأکیدش بر قطع جنگ و اعمال فشار بر رژیم خمینی، در موضع برتر قرار داده است. بنابراین پایان دادن به جنگ، گرچه شاید خوشایند اسرائیل نباشد، اما به خاطر کل منافع آمریکا در منطقه ممکن است مورد علاقه این کشور باشد.

شوروی که قبلاً از کویت و چند امیرنشین عربی دیگر خلیج فارس دیدن کرده، دیروز، پیش از آن که وارد بغداد شود، از بندر جنگزده بصره دیدن کرد و از نزدیک اوضاع جبهه را بررسی نمود. خبرگزاری دولتی عراق از قول معاون وزیر خارجه شوروی گفت آتشباریهای مداوم توپخانه دوربرد ایران علیه نواحی مسکونی بصره محکوم است و افزود زمان آن رسیده که به جنگ ایران و عراق پایان داده شود».

در سطور بالا به ارتباط جنگ رژیم خمینی و عراق با مسئله اعراب و اسرائیل اشاره شد. اکنون اندکی بیشتر به این مسئله بپردازیم. در دولت ائتلافی اسرائیل، اسحاق شمیر مخالف برگزاری کنفرانس صلح و شیمون پرز موافق برگزاری چنین کنفرانسی است. به گزارش صدای آمریکا در ۱۰ اردیبهشت، طرحی که شیمون پرز در روز ۹ اردیبهشت به همکاران خود از حزب کارگر در کابینه ارائه کرد، منعکس کننده اصول ناظر بر کنفرانس صلح خاورمیانه است که به کمک سفیر سیار آمریکا در خاورمیانه تنظیم شده و بر مبنای آن، پیش‌بینی شده است که ۵ عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد و طرفین مناقشه در خاورمیانه کنفرانسی تشکیل بدهند که صرفاً پیش درآمد و راهگشای مذاکرات کمیته‌های دوجانبه اسرائیل و همسایگان عرب آن کشور خواهد بود. بنابراین، گرچه هنوز در مورد چند و چون شرکت نمایندگان فلسطینیان در کنفرانس مذکور بحث پایان نیافته، اما آمریکا به طور کلی موافقت خود را با چنین کنفرانسی نشان داده است. پس از سفر جیمی کارتر به خاورمیانه در هفته اول فروردین و دیدار وی از سوریه، صدای آمریکا در ۷ فروردین گزارش داده بود که «جیمی کارتر می‌گوید به اعتقاد او سوریه مایل خواهد بود در چارچوب یک کنفرانس بین‌المللی صلح در امور خاورمیانه، مستقیماً با اسرائیل وارد مذاکره شود». بعداً هم در نوزدهم فروردین، ریچار مرفی این تمایل سوریه را، در مجلس نمایندگان آمریکا اعلام کرد. اما رژیم خمینی با هر نوع مصالحه و آشتی بین اعراب و اسرائیل مخالف است و علاوه بر این که خواب «فتح قدس از راه کربلا» را می‌بیند، توسط عوامل حزب‌اللهی خود در لبنان نیز به عنوان عامل مخالفی عمل می‌کند. اعمال فشار به خمینی، با جداکردن یکی دو متحد خمینی در جهان عرب از این رژیم نیز می‌تواند صورت بگیرد. همان طوز که قبلاً اشاره شد، در روز پنجم اردیبهشت ماه آمریکا خبر داد که رژیم خمینی سال گذشته در تلاش برای کسب مقادیر زیادی اسلحه و تجهیزات نظامی اطلاعات محرمانه‌ی درباره‌ی لیبی و اردوگاه‌های تروریستی در اختیار آمریکا قرار داد. در همان گزارش آمده بود که مبادله اطلاعات محرمانه در ازای دریافت اسلحه، توسط یک بازرگان و یک مقام نظامی مورد تأیید قرار گرفته است و تاجر آمریکایی که نقش واسطه را داشته، به خبرنگار صدای آمریکا گفته بود

گفتن این که «پایان جنگ ممکن نیست الا به رفتن حزب بعث عراق»، همه را از اشتباه بیرون آورد. در مورد جنون جنگ‌طلبی خمینی، شاید تذکر این نکته در حاشیه جالب باشد که او در گرم‌نگهداشتن «تنور جنگ» به آن چه خودش حرام یا حلال می‌داند هم پایبند نیست. خمینی در سخنرانی مذکور از کسانی که ماه رمضان را ماه حرام می‌دانند انتقاد کرد و گفت: «اینها باز این مطلب را نفهمیده‌اند که ماه رجب ماه حرام است، نه ماه رمضان. ماه رمضان ماه جنگ است» (۳). در حالی که فقط چهل و یک روز پیش از آن و دو هفته پس از قطع بمباران شهرها، یعنی در روز چهارم ماه رجب (۱۴ اسفند ۶۵)، حمله کربلای ۲ را در جبهه حاج‌عمران آغاز کرد!

چند رویداد همزمان

در روز پنجم اردیبهشت، رادیو اسرائیل گزارش داد که شورای ملی فلسطین، که در الجزایر به کار خود ادامه می‌دهد، ابونضال و ابوالعباس را از هیأت اجرایی خود اخراج کرد. ابونضال متهم به رهبری گروهی است که به کشتار فرودگاه‌های رم و وین دست زد و ابوالعباس متهم است که مسئولیت ماجرای کشتی آکیله لائورو را به عهده داشت و آمریکا برای به چنگ آوردن او دست به یک راهزنی هوایی زد. بنابراین اخراج اینها نمی‌تواند مورد رضایت آمریکا و اسرائیل نباشد.

از طرف دیگر رادیو بی.بی.سی در همان روز ۵ اردیبهشت گزارش داد که برای نخستین بار شورای ملی فلسطین به عضویت اعضای حزب کمونیست فلسطین در این شورا رأی موافق داد و یادآور شد که این حزب در دهه ۲۰، یعنی حدود ۲۰ سال قبل از تشکیل دولت اسرائیل، به وجود آمده است.

باز در روز پنجم اردیبهشت، میخائیل گرباچف در دیدار با حافظ اسد گفت که شوروی بر حق برخورداری اسرائیل از صلح و امنیت تأکید می‌ورزد، اما با سیاست توسعه‌طلبی و توسل به زور از جانب تل‌آویو مخالف است. به نظر می‌رسد که این رویدادها و اظهارنظرها، بازتاب زمینه نوعی توافق بین دو قدرت بزرگ بر سر مسئله فلسطین و مشکل اعراب و اسرائیل باشد.

در همان روز پنجم اردیبهشت، صدای آمریکا از قول گزارشگر خود در وزارت دفاع آمریکا خبر داد که در سال گذشته، رژیم خمینی در تلاش برای کسب مقادیری اسلحه و تجهیزات نظامی از آمریکا، اطلاعات محرمانه‌ی درباره‌ی لیبی [مقر سرهنگ قذافی] و اردوگاه‌های تروریستی خاورمیانه [اقامتگاه حزب‌اللهیهای لبنان که گروگانها را در اختیار دارند] در اختیار آمریکا قرار داد.

باز در روز پنجم اردیبهشت، رادیو اسرائیل گزارش داد که «وزیر خارجه

«جمهوری اسلامی نقشه مقرر سرهنگ قذافی، رهبر لیبی، را در اختیار سازمان اطلاعاتی آمریکا قرار داد، اما از این مسأله که این نقشه‌ها در حمله آوریل سال گذشته آمریکا به لیبی مورد استفاده قرار گرفته است یا خیر اطلاعی ندارد». معمولاً این گونه خبرها ابتدا از سوی مقامهای غیررسمی و منابع غیردولتی انتشار می‌یابد و سپس مقام یا سازمان مسئول دولتی مربوطه آن را تأیید یا تکذیب می‌نماید. اما این بار، بر خلاف معمول، گزارشگر صدای آمریکا خبر را مستقیماً از منبع دولتی گرفته و بعداً از طرف «شهود» هم تأیید شده است. انتشار چنین خبری، تقریباً همزمان با سالگرد حمله هوایی آمریکا به لیبی (۱۵ آوریل ۸۶)، را می‌توان به نمک‌پاشیدن به زخمهای قذافی از این ماجرا، تعبیر کرد. خصوصاً با توجه به مواضع اخیر قذافی در مردود شمردن ادامه جنگ از سوی رژیم و با توجه به اظهار علاقه وی به برقراری روابط تازه‌یی با آمریکا (۴)، بی‌تردید انتشار چنین خبری به طور عمده با هدف دور کردن هر چه بیشتر قذافی از خمینی و بی‌اعتبار کردن رژیم در جامعه مسلمانان صورت گرفته است. نکته جالب توجه در این خبر «لودادن» محل حزب‌اللهیها به آمریکا توسط رژیم خمینی است. رژیم این گروه را، با واداشتن به اقداماتی نظیر گروگانگیری و بمب‌گذاری، چون اهرمی برای پیشبرد سیاست خارجی خود، به ویژه اعمال فشار به کشورهای غربی (مثلاً فرانسه)، مورد استفاده قرار می‌دهد. بنابراین دلیلی ندارد که رژیم خمینی همه امکانات خود یا عمده‌ترین برگی را که در دست دارد (محل تروریستها و گروگانهایشان) را در معامله‌یی سرمایه‌گذاری کند که هیچ ضمانت اجرایی ندارد، و اصولاً آمریکا چه احتیاجی داشت که نقشه مقرر سرهنگ قذافی را از رژیم خمینی بگیرد؟ بدین ترتیب به نظر می‌رسد که انتشار این خبر از طرف وزارت دفاع آمریکا، که نمی‌تواند چندان هم واقعیت داشته باشد، با هدف دوگانه‌یی صورت گرفته است: یکی اثرگذاری بر روابط رژیم خمینی با حزب‌اللهیها و، در نتیجه، خنثی کردن اقدامات خمینی در رابطه با مسأله اعراب و اسرائیل، و دوم اثرگذاری بر روابط خمینی با متحدانش و اعمال فشار به رژیم در رابطه با تلاش برای پایان جنگ.

اظهارات آمریکا در مورد سازمان مجاهدین

خبر دیگری که سه روز قبل از همه این خبرهای «داغ» پخش شد، مربوط به تماس وزارت خارجه آمریکا با سازمان مجاهدین بود که آن هم برای وارد آوردن فشار به رژیم خمینی (البته با هدف نجات رژیم) منتشر گردید. موضع رسمی دولت ریگان نسبت به سازمان مجاهدین خلق ایران، که در طول سالهای ۸۵ تا ۸۷ چند بار اعلام

شد، «تروریست» دانستن این سازمان بود. در ۱۴ فروردین سال جاری مقاله‌یی در واشنگتن‌پست به چاپ رسید که در آن موضعگیری وزارت خارجه در ضدیت با سازمان مجاهدین همزمان با فروش اسلحه به رژیم خمینی مورد توجه قرار گرفته بود. در آن مقاله گفته شده بود که «دان برتون، نماینده حزب جمهوریخواهان از ایالت ایندیانا، که از محافظه‌کاران ارشد جمهوریخواه محسوب می‌شود» و «مروین دایملی، لیبرال دموکرات» و عضو کمیته امور خارجه مجلس نمایندگان، سیاست وزارت خارجه آمریکا را «به گونه‌یی که در حمله شدید ریچارد مرفی به مجاهدین خلق مطرح شد» مورد سؤال قرار داده‌اند. هم‌چنین در آن مقاله آمده بود که دکتر جفری کمپ، یکی از کارکنان پیشین شورای امنیت ملی، «از مجاهدین به عنوان نیرویی یاد می‌کند که ایالات متحده مسلماً باید با آن به گفتگو بپردازد». فردای انتشار این مقاله، در ۱۵ فروردین، وزارت خارجه آمریکا اعلام کرد که «هنوز در برداشت خود در مورد سازمان مجاهدین خلق تغییر نداده و هم‌چنان معتقد است که سازمان مجاهدین خلق یک سازمان تروریستی است». در این خبر از قول سخنگوی وزارت خارجه آمده بود: «مجاهدین خلق با رژیم خمینی مخالفند، ولی دلیلی وجود ندارد که آمریکا از مجاهدین پشتیبانی کند... مجاهدین خلق پیش از سقوط شاه و پس از آن سابقه طولانی در تروریسم و خشونت‌آفرینی داشته‌اند».

اما حدود سه هفته بعد یعنی در دوم اردیبهشت ماه، رادیو آمریکا گزارش داد که وزارت خارجه آمریکا ظاهراً دست از تحریم سازمان مجاهدین خلق کشیده و با نمایندگان این سازمان در واشنگتن گفتگو کرده است. ریچارد مرفی، هنگام ادای توضیح در کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان، ضمن اعلام خبر تماس با نمایندگان سازمان مجاهدین، این سازمان را «بازیگری در ایران امروز» توصیف کرد. باید دید در فاصله واکنش سریع وزارت خارجه آمریکا در برابر مقاله روزنامه واشنگتن‌پست در ۱۵ فروردین تا دوم اردیبهشت، که ریچارد مرفی خبر تماسهایی بین وزارت خارجه و مجاهدین را اعلام کرد، چه اتفاقی افتاده است که مدیرکل وزارت خارجه آمریکا در امور خاورمیانه خواسته است، به طور تلویحی، تجدیدنظر در موضع وزارت خارجه نسبت به سازمان مجاهدین را بنمایاند. اگر آقای ریچارد مرفی خوابنا نشده باشد، دو عامل ممکن است سبب این تجدید نظر شده باشد:

- ۱- پدیدار شدن نشانه‌هایی از یک تحول جدید و کیفی در وزن و تأثیرگذاری سازمان مجاهدین خلق بر اوضاع ایران.
- ۲- پدیدار شدن نشانه‌هایی از وخیم‌تر شدن وضع رژیم خمینی. در مورد سازمان مجاهدین خلق در فاصله زمانی ۱۵ فروردین تا دوم اردیبهشت چنان تحولی روی نداده است، اما تحولات بزرگی طی چند ماه قبل از آن رخ داده بود. آن روز که شورای ملی مقاومت انتقال محل اقامت مسعود رجوی،

مسئول شورای ملی مقاومت (و فرمانده عالی سیاسی - نظامی مجاهدین) را به خاک عراق اعلام کرد و آن را برای گسترش سازماندهی نیروهای انقلاب از نزدیک لازم و آخرین گام برای عبور به خاک میهن ارزیابی کرد، شاید خلیجها این تصمیم را یک ژست تبلیغاتی صرف تصور می‌کردند. اما پس از چند ماه روشن شد که سازماندهی نیروهای مسلح انقلاب از نزدیک یعنی چه و چه نتایجی می‌تواند داشته باشد. در واقع این همان تحول کیفی بود که در سازمان مجاهدین رخ داده بود و رشد کمی و کیفی عملیات مسلحانه در نوار مرزی غرب و در داخل شهرها، که حول و حوش ۲۲ بهمن ۶۵ به نصاب تازه‌یی دست یافت، جلوه بارز آن بود. بی‌تردید وزارت خارجه آمریکا و ریچارد مرفی، بایستی در همان بهمن‌ماه ارزیابی جدیدی از سازمان مجاهدین به عمل آورده باشند، نه در این فاصله زمانی دوهفته‌یی. اما این که چرا یک چنین نظری را حالا ابراز می‌کنند و علت این چرخش ناگهانی چه بوده است، باید آن را در نشانه‌ها و علائمی جستجو کرد که به مثابه زنگ خطری برای کارگردانان سیاست خارجی دولت ریگان بوده است تا «همه تخم‌مرغها را در یک سبد نگذارند» و به جای لگام‌گسیختگی در مخالفت و دشمنی با مجاهدین، به «مصلح و پرستیژ حرفه‌یی» خود هم بیندیشند و به واقعیت گردن نهند. چرا که در صورت پیش آمدن تحولی که منجر به کسب قدرت سیاسی توسط مجاهدین بشود، کارگردانان فعلی وزارت خارجه آمریکا، که تمام هم خود را صرف نجات رژیم خمینی و حفظ آن کرده‌اند و دشمنی با مجاهدین و تروریست خواندن آنها را وسیله‌یی برای نشان دادن «حسن‌نیت» خود به خمینی قرار داده‌اند، به خاطر ارزیابیها و روشهای غلط خود، اعتبار خود را در داخل کشور از دست خواهند داد. آن زنگ‌خطر برای آمریکا، نشانه‌ها و علائم تازه‌یی از احتمال فروپاشی رژیم خمینی بود که در همان فاصله ۱۵ فروردین تا اول اردیبهشت نمودار شد. آن نشانه‌ها چه بودند؟ گفتیم که در روزهای دوازدهم و سیزدهم فروردین گروهی از موتورسواران حزب‌اللهی که برای «مبارزه با بی‌حجابی و بدحجابی» راه افتاده بودند، در ضمن شعارهایی هم داده‌اند که در آن بخشش صدام را از خمینی می‌خواستند، و این یک رویداد بی‌سابقه بود. قبل از آن نیز سکوت خمینی در مورد جنگ تعبیر و تفسیرهایی را در مورد امکان تمایل خمینی به رفتن پای مذاکره به وجود آورده بود. هم‌چنین در مصاحبه شبکه تلویزیونی ا.بی.سی آمریکا با رفسنجانی در روز ۳۱ فروردین، وقتی از رفسنجانی پرسیده شد: «شیاعی وجود دارد که پاسداران انقلاب برای اولین بار از اطاعت فرمان برای ادامه جنگ خودداری کردند و دلیلشان این بود که تلفات زیاد است آیا چنین خبری صحت دارد؟» رفسنجانی در پاسخ گفت: «فکر نمی‌کنم چنین چیزی درست باشد» و سپس با جمله‌پردازیهایی در مورد داوطلب‌بودن پاسداران برای جنگ آن را تکذیب

کرد(۵). لابد چنین شایعاتی قبل از زمان مصاحبه هم وجود داشته که به گوش خبرنگار ا.بی.سی. رسیده است. و بالاخره عملیات کربلای ۸ بود که رژیم در ۱۸ فروردین، در شرق بصره آغاز کرد و به هیچ نتیجه‌یی دست نیافت. بنابراین احتمالاً ناظران و «علاقه‌مندان» آمریکایی، انتظار تحولاتی را در ایران در مورد جنگ می‌داشته‌اند. اما، همان طور که می‌دانیم، خمینی در روز ۲۵ فروردین با تأکید بر ادامه جنگ، یک بار دیگر به تمام تصورات در این زمینه پایان داد. بنابراین با توجه به ناتوانایی رژیم در پیشبرد جنگ (به‌رغم همه امدادهای غیبی!)، بروز نارضایتیهای درون رژیم در این مورد - که احتمال پیش‌آمدن هر تحول غیرمنتظره‌یی را بیشتر می‌کند - و انتقادهای بعضی از نمایندگان مجلس آمریکا از سیاست و مواضع وزارت خارجه آن کشور در قبال مجاهدین خلق، ریچارد مرفی و وزارت خارجه دولت ریگان ناچار شدند اعلام کنند که مجاهدین در مسأله ایران صاحب نقش هستند و ناگزیر شدند به نظرات کسانی در مورد ایران گوش فرا دهند که آنها را «تروریست» می‌نامیدند. از آن جا که «بازیگر» دیگری در مبارزه برای سرنگونی رژیم خمینی در «ایران امروز» وجود ندارد، این امر به معنای پذیرش مجاهدین خلق - نیروی محوری شورای ملی مقاومت - به عنوان آلترناتیو رژیم خمینی هم می‌باشد، هر چند به آن اذعان نشود.

درخواست کویت از آمریکا و شوروی

در نیمه دوم فروردین ماه گزارشهایی انتشار یافت مبنی بر این که کویت، برای مصون‌ماندن کشتیهایش از حملات رژیم، از آمریکا خواسته است که در رفت و آمد کشتیهای کویتی در خلیج فارس، از پرچم آن کشور استفاده کند. کویت تقاضای مشابهی هم از شوروی کرده است. شوروی با اجازه دادن سه کشتی (آن طور که در خبرها آمده بود) به کویت، این تقاضا را اجابت کرد. این اقدام کویت خشم سران رژیم را برانگیخت و آنها تهدیدهای خود را نسبت به کویت تکرار کردند. این اقدام کویت می‌تواند زمینه را برای دخالت بیشتر و مستقیم دو قدرت بزرگ جهت پایان دادن به جنگ، فراهم کند. از طرفی گرچه اظهارات سران رژیم در مورد این اقدام خشمگینانه بود، اما ممکن است در واقع رژیم راه نجات و توجیهی هم برای خاتمه دادن به جنگ پیش روی خود یافته باشد. چرا که در صورت اقدام جدی دو قدرت بزرگ جهانی برای پایان جنگ، رژیم این توجیه را برای مردم قابل قبول خواهد یافت که آمریکا و شوروی مانع پیروزی «اسلام» شدند. حمله به یک کشتی تجارتی شوروی که در فاصله بین عربستان و کویت مورد اصابت موشک ناوچه‌های

ناشناس قرار گرفت و خبر آن در ۱۹ اردیبهشت انتشار یافت اقدامی که به رژیم نسبت داده شده است شاید آغاز ماجرای باشد که فعلاً نمی‌توان پیامدهای آن را پیش‌بینی کرد. اما در این که این عمل یک اقدام تحریک‌آمیز بوده، تردیدی نیست.

پایان سخن

با توجه به مجموعه رویدادهای داخلی و بین‌المللی که ذکر آن گذشت، اکنون این احتمال قابل قبول به نظر می‌رسد که در درون دستگاه دولتی خمینی کسانی باشند که رفتن به پای میز مذاکره را بیشتر از ادامه جنگ صلاح بدانند. علاوه بر فشار و بحران اقتصادی، نارضایتی توده‌ها، فرسودگی نیروها، عدم امکان بسیج نیرو و نارضایتی در بین نیروهای مسلح رژیم از ادامه جنگ (۶)، که می‌تواند به یک انفجار اجتماعی بدل شود، این قبیل «دوراندیشان» رژیم شاید در پایان دادن به جنگ، دور کردن یک خطر بزرگ دیگر را نیز امکان‌پذیر ببینند و آن تعطیل فعالیت رهایی‌بخش و بخشی از نیروهای رزمنده مجاهد خلق است که در نوار مرزی فعالیت دارند. بدیهی است که در هر نوع مذاکره برای خاتمه جنگ یا آتش‌بس، رژیم خمینی خواب تعطیل فعالیت مجاهدین را هم می‌بیند. اما گذشته از این که بعید به نظر می‌رسد تا شخص خمینی زنده است اجازه آتش‌بس و مذاکره را به کسی بدهد، مسأله آتش‌بس و مذاکره صلح کاری نیست که در یکی دو روز بشود انجام داد. از زمان اعلام تمایل تا آغاز مذاکره و پایان مراحل عقد قرارداد صلح، مدت زمانی طول خواهد کشید که طی آن نیروهای رژیم کاملاً حالت انفعالی و بلاتکلیفی خواهند داشت و، به عکس، فرصت برای نیروهای رزمنده مقاومت مغتنم خواهد بود. از اینها گذشته رژیمی که طی هفت سال گذشته تمام موجودیت خود را به جنگ و ادامه آن گره زده است، با پایان دادن به جنگ در واقع فروپاشی و نابودی خود را تسریع خواهد کرد، چرا که وقتی جنگ «مسأله اول» و در «رأس امور» نباشد، آن وقت پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های میلیون‌ها مردمی که زیر فشارهای ناشی از جنگ جانشان به لب رسیده است، مسأله اول خواهد شد. ناتوانی رژیم خمینی در پاسخگویی به نیازها و حل مسائل مردم - که اساساً جنگ و سرکوب را برای مقابله با همین خواسته‌هایی که هفت سال پیش در چنین ابعادی نبودند به کار گرفت - بهترین زمینه را برای رشد تصاعدی مقاومت و وقوع قیام عمومی فراهم خواهد کرد.

منابع و توضیحات:

- ۱ - رجوع شود به مقاله «نگاهی به رویدادهای ماه گذشته»، قسمت «اطلاعیه نهضت آزادی»، شورا، شماره ۲۴، مهرماه ۶۵.
- ۲ - شورا، شماره ۲۹، صفحه ۱۱۰.
- ۳ - جمهوری اسلامی، ۲۶ فروردین ۶۶.
- ۴ - در ۲۵ فروردین ۶۶ رویتر گزارش داد: «به گفته وزارت خارجه آمریکا، اگر لیبی مایل است روابطش را با آمریکا بهبود بخشد اعمال رهبرش باید بیشتر با زبان مسالمت‌آمیز کنونیش مطابقت داشته باشد. اخیراً قذافی در مصاحبه با نیویورک‌تایمز و ساندی تایمز لندن گفت که آمریکا، از زمانی که تلاش برای کشتن او در بمباران ۱۹۸۶ لیبی شکست خورد، می‌بایست راههای مسالمت‌آمیزی را برای روابط خود پیدا کند. قذافی گفت مایل است در راه مصالحه با آمریکا نیمی از راه را برود».
- ۵ - متن کنفرانس مطبوعاتی رفسنجانی روز اول اردیبهشت از رادیو رژیم پخش شد.
- ۶ - رادیو رژیم در ۸ اردیبهشت خبر ترفیع ۱۰ تن از افسران را، که ۹ تن از آنها برای اولین بار به درجه امیری ارتش ارتقا یافتند، پخش کرد. این اقدام شاید برای ایجاد دلگرمی در ارتش بوده باشد که با تقویت سپاه پاسداران روزبه‌روز خود را بی‌آینده‌تر می‌بینند و دستگیری سرهنگ کتیبه، رئیس ضداطلاعات ارتش، در سال گذشته جلوه بارز این نارضایتی بود. اما بر خلاف گفته مفسر بی‌بی‌سی در برنامه ۹ اردیبهشت، این اولین ترفیع ارتشیان بعد از انقلاب نبود. قاسم‌علی ظهیرنژاد که در اوایل حکومت خمینی با درجه سرهنگی، در پست فرماندهی لشکر ۶۴ ارومیه، در سرکوب مردم کردستان شرکت داشت، بعداً به درجه سرتیپی رسید و در ترفیعات اخیر به درجه سرلشکری ارتقا یافت. اعلام ترفیعات اخیر احتمالاً از تضادهای بین خامنه‌ای و رفسنجانی هم متأثر بوده است.

بالاخره ماشین در مقابل یک پایگاه مجاهدین توقف کرد. فرمانده اسد به استقبالمان آمد. از این جا به بعد باید با اسکورت حرکت می‌کردیم. پس از روبوسی و مختصر آشنایی با چند تن از رزمندگان، دعوتمان کردند به نوشیدن چای داغی که بسیار چسبید. برق سلاح رزمندگان، در جلب توجه و حواسم، مسابقه گذاشته بود با برق چشمان و چهرهٔ مهربان فرمانده اسد و صلابت در عین نجابتش. نیم ساعتی بعد راه افتادیم. کاروانمان را رزمندگان مسلح مجاهد خلق همراهی می‌کردند. از صحبت‌هایی که توی ماشین از آن به بعد شد، چیزی به خاطر نمی‌آورم. فقط یادم هست که حواسم رفته بود توی گزارش هزارخانی، که سال پیش همین وقتها از پایگاه‌های مجاهدین دیدن کرده بود، و تصویری که ترسیم نموده بود از زندگی در پایگاه‌ها. افکارم را حسین مهدوی برید. می‌گفت: باید این جا باشد.

رسیده بودیم. قرارگاه سردار خیابانی بود. یکی از آن «فنجان قهوه»‌های رهبری مجاهدین که مجسمهٔ حقوق‌بشر! در اعلامیه‌اش بدان اشاره کرده است. قلعه مانندی بسیار بزرگ، شبیه کاروانسراهای شاه‌عباسی. منتها چند برابر بزرگترین کاروانسرای که من در ایران دیده‌ام. حیاطش لااقل معادل دو زمین فوتبال بود و در اطراف حیاط ردیف اتاقها، سالنها، تالار و راهروها در دو طبقه، و هر طبقه در دو ردیف. در همان اولین برخورد، تفاوتها با آن چه در گزارش هزارخانی آمده بود، توجهم را جلب کرد. با وجود آن که در کردستان عراق بودیم، لباسها کردی نبود. به هنگام معارفه هیچ کس «کاک» معرفی نشد. همه برادر بودند و خواهر. در بین فرماندهان، خواهران مجاهد هم بودند. با خود گفتم آن انقلاب و «طوفان در فنجان قهوه» عجب کارگر افتاده است. ظاهراً وحشت مجسمه‌های اخلاق و حقوق‌بشر هم از همین است، از این رزمندگان آزادیبخش. از این که هسته‌های اولیهٔ یک ارتش اینک عینیت یافته است...

غذایی خوردیم و استراحتی کردیم. بعد بازدید از کهکشان قرارگاه شروع شد. از ناهارخوریها، که هر کدام هفتصد، هشتصد نفری گنجایش داشت. از آشپزخانه و سیستم تهیه غذا دیدن کردیم. به چند تا از آسایشگاهها، که هر کدام متعلق به یک گروهان بود، سر زدیم. توی آسایشگاهی که متعلق به گردانی بود که تازه از یک رشته عملیات بازگشته بود، توقف بیشتری کردیم. بچه‌ها جای خالی دو تن از شهیدان آن عملیات را با عکسهای آنها و با گل آراسته بودند. ایستادیم و ادای احترامی کردیم و پرس‌وجو دربارهٔ چگونگی آن عملیات. از بیمارستان قرارگاه که شامل بخش دندان‌پزشکی، آزمایشگاه، مطب و سالن بیماران بود، بازدید کردیم. در بیمارستان سه نفر بستری بودند که زخمیهای عملیات گروهانهای همین قرارگاه بودند. مسئولان بیمارستان توضیحاتی دادند دربارهٔ نحوهٔ کارشان و کنترل بهداشتی قرارگاه و ترتیب

«در یک فنجان قهوه»

محمدحسین نقدی

وارد بغداد که شدیم هنوز مطمئن نبودم که این بار هم دیدار از پایگاه‌های نظامی مجاهدین و آشنایی با رزمندگان مجاهد خلق امکان‌پذیر باشد. سفر ما به عراق برای شرکت در اجلاس شورا بود. آخر شب روز ورودمان بود که دکتر زاهدی خبر داد که بازدید از یکی از قرارگاهها در برنامه‌مان است.

صبح یکشنبه کاروانمان به راه افتاد. اعضا، دبیران و نمایندگان شورا به استثنای دو سه نفر، همگی بودند. توی ماشین ما علاوه بر راننده، که یکی از برادران مجاهدان بود، خانم مریم متین دفتری نیز بود و هدایت و علی و خواهر مجاهد فاطمهٔ رمضانی، برادر مجاهد حسین مهدوی و من. توی راه صحبت‌ها مان دربارهٔ دجله بود که تا مدتی در کنارش می‌رانندیم و جنگ و آن چه بر سر مردم ایران و عراق آورده است. هر چه بیشتر می‌رفتیم شباهت طبیعت با آن قسمتهایی از ایران که من دیده‌ام بیشتر می‌شد. در ماشین صحبت از حقوق‌بشر پیش آمد و بالطبع آن اعلامیه! حواس من، اما، بیشتر جایی دیگر بود. فکر و ذهنم متوجه نیروی رزمندگان رهایی‌بخش مجاهد خلق بود که چند سالی است پا به عرصهٔ حیات نهاده است و این که حالا من این شانس را یافته‌ام تا لااقل چند ساعتی در میان رزمندگان این نیرو باشم. در طول راه، فراز و نشیبهای چند سالهٔ گذشته، افت و خیزها و توطئه‌ها در ذهنم شکل می‌گرفتند و رنگ می‌باختند. تپه‌ماهورها و لایتناهی امواج ملایم سبزی دشت در دو سوی جاده، که هر از گاهی با شقایقی تزنین می‌شد، مرا به گذشته می‌برد، به امواج جمعیت در محرم ۵۷ و ... ۳۰ خرداد ۶۰ و پاگرفتن نیروی رزمندگان رهایی‌بخش و افت و خیزهای چند سالهٔ آن، و ختم می‌شد به آن «اعلامیه» که توی هواپیما در سفر به بغداد خوانده بودم.

معاینه دوره‌ی رزمندگان. بعد، از سالن طراحی عملیات و نمایشگاه اسلحه، از انبارهای تدارکات، از تعمیرگاه وسایل نقلیه، از قسمت مخابرات، که به وسیله خواهران مجاهد اداره می‌شود و مسئولان مینا وطنی است، بازدید کردیم. او را چند ماه پیش در ایتالیا دیده بودم. برای شرکت در مصاحبه‌ی آمده بود که برای افشای جنایات خمینی ترتیب یافته بود. او چند سالی زندانی رژیم بوده است، با شکنجه‌ها و رنج‌هایش. بعد، از گردان آموزشی، که قسمت مجزایی است در داخل قرارگاه، دیدن کردیم و در هر قسمت توضیحاتی شنیدیم از مسئولان مربوطه، با سؤال و جواب‌هایی در مورد شیوه کار و چگونگی عملکردشان. قرارگاه کتابخانه‌ی هم داشت که چون هنگام بازدید شلوغ بود، تصمیم گرفتم که در فرصتی دیگر بدان سر بزنم. روز بعد آخرین قسمت برنامه آشنایی با اسلحه را، که مربوط به کار با خمپاره‌انداز بود، درز گرفتم و از میدان تیر خود را به کتابخانه رساندم. با وجود آن که ساعت استراحت قرارگاه نبود، ده دوازده نفری مشغول مطالعه یا نوشتن گزارش بودند. کتابخانه سالنی است با ظرفیت حدود صد نفر، با آرشیوی از مجلات و نشریات و آرشیو دیگری از کتابها، که تحت عناوین تاریخی، سیاسی، اقتصادی، مذهبی، ادبی و... طبقه‌بندی شده‌اند. هزارتایی کتاب بود که در بین آنها از آثار لنین و مارکس تا مطهری و بنی‌صدر و از خمینی و بازرگان تا فانون و آل‌احمد یافت می‌شود. از «ارزیابی ارزشها»ی مجسمه حقوق بشر! تا کتبی درباره انقلاب فلسطین و الجزایر و شوروی. در بخش نشریات هم از آن مجله‌ی که «آینه‌داری در محله کوران و افسانه امدادهای غیبی و مریدی و مرادی و کیش شخصیت را داروی دردهای اجتماعی مردم ایران نمی‌دانست» هست تا «تیکوشان»، نشریه گروه خبات، و از «کمونیست» تا «اکثریت»، و من باز به یاد آن اعلامیه افتادم... با خواهر مجاهدی که مسئول کتابخانه بود هم چند کلمه‌ی حرف زدم. از مشکلات تهیه کتاب صحبت می‌کرد و التماس دعا داشت برای کتاب، که شما در اروپا هستید و به هر حال دسترسی بیشتری دارید. حق داشت. اجازه بدهید که من از همین جا پیامش را منتقل کنم: رزمندگان مجاهد خلق، تشنه خواندن و دانستنند. اگر هیچ کاری از دستتان بر نمی‌آید، برایشان کتاب بفرستید.

قرارگاه یک مرکز توزیع سلف سرویس هم دارد. از آن جا نوشتافزار، لوازم بهداشتی، سیگار و غیره در دسترس ساکنان قرارگاه قرار می‌گیرد. از آن هم دیدن کردیم و یادگاری برداشتم برای دفتر نمایندگی شورا در ایتالیا.

بازدیدمان از قرارگاه پنج ساعتی طول کشید و بعد رفتیم برای شام. در سالن غذاخوری چند دستگاه تلویزیون نصب شده است که برنامه‌های سیمای مقاومت را پخش می‌کند و بعد مشروح اخبار مطبوعات و رادیوهای فارسی و خارجی خوانده

می‌شود: اخباری که ما، در فرنگ، یا هرگز به دستمان نمی‌رسد، یا حداکثر با چند روز تأخیر دریافت می‌کنیم، این جا مرتب، هر شب و به طور مشروح در اختیار رزمندگان قرار می‌گیرد. حقه‌بازهایی که لباس ملی گری و حقوق‌بشر بر تن کرده‌اند، به این می‌گویند شستشوی مغزی!

قرار بود بعد از شام با فرماندهان قرارگاه یک جلسه مشترک باشیم. خوشبختانه این جلسه تبدیل شد به نشستی با همه بچه‌هایی که در قرارگاه بودند. این نشست نقطه اوج دیدارمان از کهکشان بود: گفتگوی مستقیم با ستارگان، و افسوس که چه زود پایان یافت.

برادر مجاهد احمد، فرمانده قرارگاه، خوشامد گفت و برادر مجاهد محمد سیدالمحدثین، معرفی‌مان کرد؛ سلامی گفتیم و بعد پرسش و پاسخها شروع شد: آقا چرا در آن مصاحبه فلان مطلب را گفتید؟ چرا در قبال آن مسأله موضع نگرفتید؟ خانم منظورتان از بیان آن جمله چه بود؟ چرا از حقانیت مبارزه مسلحانه آن طور که باید و شاید دفاع نمی‌کنید؟ چرا؟ چرا؟ و چرا وقت «برادر» را می‌گیرید؟ چرا نمی‌گذارید به اندازه کافی به کار نظامی بپردازد؟ و باز هم چرا و چرا؟

و همین‌طور که پاسخها می‌آمدند - هر چند توضیحا، توجیه‌ها و استدلالها گاهی قانع‌کننده نبود - می‌دیدم که یخها آب می‌شوند. هر چه زمان می‌گذشت، جو دوستانه‌تر، رفیقانه‌تر و برادرانه‌تر می‌شد. اختلاف‌نظرها غالباً ریشه در دوری و ناآشنایی متقابل داشتند و در تفاوت بین آن که در جزیره - کهکشان قرارگاه زندگی می‌کند و محرم راز و نیازش تفنگ اوست، با آن که، به هر حال در فرنگ به سر می‌برد و درگیر مسایلی است که به هر صورت هم که توضیحشان دهد، برای آن تفنگ به‌دست جان بر کف به آسانی قابل درک نیست؛ گرچه آن تفنگ به دست آگاهی فوق تصویری هم از آن چه در فضای سیاسی بیرون می‌گذرد، داشته باشد و از جزئیات مواضع و گفته‌ها و بحثها هم با خبر باشد، آن گونه که این رزمندگان بودند. اشاراتشان به نوشته‌ها، به مقالات نشریات، به اخبار رادیوها و مصاحبه‌ها آن قدر دقیق بود که مرا شگفت‌زده می‌کرد. از جزئیات آن چه در خارج می‌گذشت با خبر بودند و برایش تحلیل داشتند. تعبیرشان هم از مواضع و مسائل یکی نبود. تشکیلات به آنها حقنه نکرده بود. این را به خوبی می‌شد از نحوه طرح سؤالاتشان، از مخالفتی که برخی از آنها از طرح بعضی سؤالات به وسیله رفقاییشان ابراز می‌کردند، فهمید. و این هم مرا باز به یاد آن اعلامیه می‌انداخت و اظهار فضل‌های حضرت درباره مسائل درون تشکیلاتی مجاهدین! جلسه‌مان که تمام شد، تازه بحثمان داغ شده بود. دیگر ما، ما و آنها نبودیم. همه‌مان ما بودیم و گله به گله به گفتگوهایمان ادامه دادیم. چاشنی صحبت‌ها هم عذر و عذرخواهی طرفین بود از تند و تیزی گاه و

بی‌گاه و این نظر یکسان که باید هر چه بیشتر همدیگر را ببینیم و گفتگو کنیم. همه‌مان از آن چه گذشته بود راضی بودیم و مشتاق تکرارش. اصرار بچه‌ها این بود که باز هم بیایید، و امید که باز هم بتوانیم برویم. آخر سر، وقتی سیدالمحدثین نظرم را پرسید، به او گفتم فکر می‌کنم که اعضای شورا اینک، پس از برخورد مستقیم با رزمندگان و «توده‌های ناآگاه»! سازمان، آسانتر با مجاهدین به تفاهم می‌رسند. اما امیدوارم این دیالوگ به همین جا ختم نشود. هر چه شوراییان بیشتر این امکان را بیابند که مستقیماً در جریان زندگی، کار و نظرات رزمندگان مجاهد خلق قرار گیرند و هر چه رزمندگان مجاهد خلق بیشتر با متحدان سازمان در شورا از نزدیک آشنا شوند، در نهایت زحمت و فشار روی رهبری سازمان کاهش خواهد یافت و پایه‌های بنای همکاری و همراهی، که به یمن بردباری، تیزهوشی و صداقت مسعود به این جا رسیده است، هر چه مستحکمتر خواهند شد.

وقتی برای استراحت به آسایشگاه رفتیم، بی‌خوابی مزمن مرا، این بار، ترسیم چندین و چند باره آن چه امروز دیده بودم و مرور بر آن چه در جلسه‌مان گذشته بود، همراهی می‌کرد. نظم، سازمانیافتگی، پاکیزگی، روابط برادرانه و محبت متقابل بین فرماندهان و رزمندگان، آگاهی سیاسی شگفت‌انگیز مردان و زنانی که از بام تا شامشان را درگیر کار نظامی هستند و عشق و علاقه آگاهانه‌شان به مسعود و مریم را بارها، برای یافتن عیب و ایرادی، در ذهنم مرور کردم. دنبال عیب و نقص می‌گشتم. می‌دانستم که در بازگشت، رهبری مجاهدین، مسعود و مریم، خواهند پرسید و خواهند خواست که ایرادات را بگوئیم. برای رفع تکلیف هم که شده باید ایرادی، عیبی پیدا کرد. یک مشکل واقعی وجود داشت. این مشکل را هزارخانی هم در گزارشش یادآوری کرده بود. مشکل نظامی‌گری بچه‌ها. ولی راستی راه حل این مشکل چیست؟ چگونه می‌توان از خطرات آن کاست؟ فکر می‌کنم که رهبری مجاهدین خود نیز، شاید بهتر از همه، از این مشکل با خبر است. آیا کوشش شگفت‌انگیزی که در پخش اخبار و اطلاعات و تحلیلهای سیاسی در بین رزمندگان صورت می‌گیرد، علاوه بر دلایل اخص ایدئولوژیک و باورهای دموکراتیک رهبری مجاهدین، با هدف مقابله با این مشکل نیست؟ آیا برای یک نیروی در حال جنگ، آن هم جنگی در این ابعاد و در این شرایط، امکانات دیگری هم هست؟ بالاخره ایراد دیگری هم یافتیم: عشق به مسعود و مریم. عشق و علاقه‌یی که، مخصوصاً در برخوردهای اولیه و با در نظرگرفتن سطح آگاهی رزمندگان مجاهد خلق، توضیح‌دادنش مشکل است. اما حقیقت آن است که برای رزمندگان مجاهد خلق، مسعود، فرد دیگری نیست. مجاهد خلق است. یعنی انقلاب است، یعنی تجسم آزادی خلق است و بنابراین خود عشق است و به همین دلیل گاهی این احساس را در ناظر ایجاد می‌کند که انحصاری هم هست.

بدین معنی که باید مسعود را دوست داشت، باید بدو عشق ورزید و باید به شیوه مجاهدین خلق بدو عشق ورزید. اگر در شیوه ابراز علاقه به مسعود با رزمنده مجاهد خلق هماهنگ نباشی، هم‌زبانی و تفاهم دشوار می‌شود. این جا که می‌رسم بی‌اختیار به خنده می‌افتم، خنده به ریش آن آقایان که با حمله به رجوی و رهبری مجاهدین، به زعم خودشان می‌خواهند توده‌های ناآگاه سازمان را نجات دهند! راستی چقدر حقیرند، چقدر نادانند این استادان جامعه‌شناسی و روانشناسی و همه چیزشناسی. حداقل این است که در مجاهدشناسی نمره‌شان صفر است. اما آیا این یک مشکل است؟ و اگر هست راه‌حلی هم دارد؟ واقعیت این است که رجوی دیگر فقط رهبر سازمان مجاهدین نیست، او امروز عملاً رهبر یک انقلاب و فردا رهبر یک کشور است و به همین دلیل همه اقشار خلق باید بتوانند با او ارتباط عاطفی برقرار کنند. توی این افکار غوطه‌ورم که اعلام بیدارباش می‌شود. قرار است در مراسم صبحگاه شرکت کنیم.

می‌رویم پایین، توی حیاط قرارگاه، و در گوشه‌یی می‌ایستیم. مراسم پرچم اجرا می‌شود و بعد گردانها، با موزیک و با انضباط کامل نظامی، یک به یک به حالت قدم‌دو می‌آیند و در جاهایشان مستقر می‌شوند. در بینشان یک گروهان از رزمندگان زن مجاهد خلق هم هست. فرماندهان واحدها به فرمانده قرارگاه گزارش می‌دهند و سپس هر گردان، با همان انضباطی که آمده است، از محوطه صبحگاه خارج می‌شود. ما هم می‌رویم برای صبحانه و بعد میدان تیر. همین‌طور که قدم‌زنان به بیرون قرارگاه می‌رویم، شروع می‌کنم به سؤال‌پیچ‌کردن برادر مجاهد احمد، فرمانده قرارگاه. این بار نوبت من است. از چگونگی انجام عملیات، ترکیب و تعداد نیروهای شرکت‌کننده در هر یک از عملیات و چند و چون دیگر و درباره چشم‌اندازها و مراحل بعد می‌پرسم و او با سعه‌صدر و بردباری جواب می‌دهد، به تکتک سؤالاها. یک وقت متوجه می‌شوم که دارم زیادی می‌روم. این را هم، از جمله، از نحوه بیان بعضی از پاسخها متوجه می‌شوم. در برابر بعضی از سؤالاها، پاسخهای دقیق می‌گیرم و در مقابل برخی دیگر، جوابهای زیرکانه‌یی که همراه با پرسش از روی سؤال است. با خود می‌گویم این برادر احمدمان عجب دیپلمات خوبی می‌توانست باشد. از او می‌خواهم که هر جا در سؤالی جنبه فضولی می‌بیند، آن را نادیده بگیرد. یا خنده می‌گوید: نه بابا ناراحت نباش، حواسم هست. ته دل می‌گویم: می‌دانم. می‌رسیم به میدان تیر و فرمانده احمد از دست سین جیمهای مربوط و نامربوط من راحت می‌شود.

می‌نشینیم روی سکوهایی نیم‌دایره‌یی شکل و برادر اسد، که این جا فرمانده میدان تیر است، با کمک چند تن از رزمندگان شروع می‌کند به دادن توضیحاتی درباره ساختمان و چگونگی کار با برخی از سلاحهای سبک، انواع کلت و کالاشنیکوف.

بعد می‌رویم برای تمرین تیراندازی با کالاشنیکوف از فواصل مختلف، بعد با کلت، بعد پرتاب نارنجک و آرپی‌جی و بعد تیربار. از به دست گرفتن تفنگ احساس غرور می‌کنم. از بهمن ۵۷ به بعد این اولین بار است که تفنگ به دست می‌گیرم. در هدف‌گیری، ولی، چندان موفق نیستم. اکثر تیرها، مخصوصاً آنها که در تیراندازی با کالاشنیکوف رها شده‌اند، به هدف نمی‌خورند. با خود می‌گویم: هر طور شده باید مجاهدین را قانع کنم که اجازه دهند بیشتر به این جاها بیایم و بیشتر کار بکنم. نمی‌شود به این رزمندگان تعلق داشت و در آزمون تیراندازی مردود شد. با این حال شرکت در آخرین قسمت برنامه کار با سلاح را، که آشنایی با خمپاره‌انداز است، فدای بازدید مجدد از کتابخانه می‌کنم و تنها بر می‌گردم به قرارگاه.

بعد از ناهار جلسه کوتاهی داریم با فرماندهان قرارگاه، که طی آن برادر احمد ابراز امیدواری می‌کند که در ۲۴ ساعتی که در قرارگاه گذرانده‌ایم به ما خوش گذشته باشد و بعد هم استدلال و توضیح که در فاز جدید حضور مسعود و شرکت او در حل و فصل مسائل نظامی هر روز بیشتر واجب می‌شود و شورا بالاخره باید این ضرورت را درک کند و هر چه ممکن است از ارجاع مسائل سیاسی و دیپلماتیک به او امتناع کند. و من در این فکر که آیا واقعاً حل و فصل مسائل سیاسی شورا بدون رجوی تا چه حد ممکن است؟ و این که همراه و دوش به دوش پیشرفت کار نظامی، بی‌شک مسائل سیاسی و دیپلماتیک نیز هر چه بیشتر حضور و وقت مسعود را می‌طلبد. به عنوان نماینده شورا، امکان شرکت در جلسات شورا به عنوان ناظر را داشته‌ام و این شانس را که بارها شاهد نقش انکارناپذیر مسعود در بقا و پیشرفت کار شورا باشم. در حالی که فرمانده احمد حرف می‌زند، من بار دیگر به یاد آن اعلامیه می‌افتم و داستان غوره و مویز و به خود می‌گویم شاید منظور مجسمه حقوق‌بشر! از مویز، حضرت اشرف قوام و شهید مظلوم بهشتی و دریادار مدنی یا نایب ولی فقیه منتظری و آقای خمینی باشد؟ اگر چنین است، زنده باد غوره و اگر مسعود غوره است، مرگ بر هر چه مویز.

می‌آییم پایین و چند تا عکس یادگاری می‌گیریم با خواهران و برادران مجاهدان و من خداحافظی مفصل‌تری می‌کنم با چندتایی از رزمندگان که بیشتر می‌شناسمشان، از زمان حضور و فعالیتشان در انجمنهای ایتالیا. نماینده استادان متعهد در شورا، ما «ایتالیایی»ها را دست می‌اندازد که: این جا هم باندبازی! و بعد روبوسی می‌کنیم با هر چندتایی که ممکن است از فرماندهان و رزمندگان، ولی هیچ کس برای حرکت عجله‌یی ندارد. هیچ کدام دل نمی‌کند. بالاخره فرمانده اسد که در بین راه تحویل‌مان گرفته است، هشدار می‌دهد که به دیگر برنامه‌ها مان نمی‌رسیم و به ناچار حرکت می‌کنیم.

از دروازه قرارگاه که خارج می‌شویم، احساس خروج از مدینه فاضله‌یی را دارم و آن چه گاه و بیگاه در تصوراتم جستجو کرده‌ام. می‌گویم مدینه فاضله، به خاطر نظام حاکم بر آن، روابط فی‌مابین ساکنانش، نظم و نظافتش و خودکفایی آن. درعین کهکشان‌بودن، سیاره‌یی است که گر چه به دور خورشید مقاومت انقلابی می‌گردد و جزئی از راه شیری انقلاب نوین ایران است، اما خود منبع تغذیه اقمار دیگری هم هست: واحدها و پایگاههای ثابت و سیاری که بخش وسیعی از نوار مرزی را می‌پوشانند و خود، هر کدام، معنی مدینه فاضله‌یی هستند. در عالم واقعیت و نه در ذهن.

در قبرستان کرکوک کاروانمان می‌ایستد. به درخواست خانم متین دفتری تغییر در برنامه‌مان داده شده است و چه تغییر به جایی. می‌رویم بر مزار چهار تن از شهیدان مجاهد خلق، فاطمه زائریان، سید احمد موسوی، مهدی خان محمدی و عزت‌الله آشام، که سال پیش در تهاجم ناجوانمردانه راهزنان طالبانی جان باختند. ادای احترام می‌کنیم به این شهیدان خلق و شهادت می‌دهیم بر مظلومیت و حقانیتشان. و همین طور که بر مزار این عزیزان ایستاده‌ایم با خود می‌گویم: لابد در دستگاه قضاوت «حقوق‌بشریها» پاسخ خون اینها را نیز باید رهبران غوره نشده مجاهدین بدهند و نه خمینی و دست‌نشانندگان مویز شده‌اش! راستی وقاحت تا به کجاست! و خود را سرزنش می‌کنم از ارزیابی اشتباهی که درباره این آقایان داشته‌ام. فکر می‌کردم که اینها سخنگویان بورژوازی دوران‌دیش و اصلاح‌طلبانند و در همین حد هم قابل احترام، یا بی‌اعتنایی. اما نمی‌دانستم که این بورژوازی اصلاح‌طلب ما کارش به کجاها می‌کشد. نمی‌دانستم که آقایان می‌شوند تئوریسینهای اصلاح‌طلب! دستگاه ریگان و خمینی، آن هم درست وقتی که تق هر دوتاشان در آمده است. در سکوت راه می‌افتیم. مقصد بعدی مدرسه مجاهدین است.

مدرسه محوطه نسبتاً وسیعی است با چند تا ساختمان مجزا، هر کدام در دو طبقه و نیم. آقای مدیر و چند تن از مسئولان مدرسه به استقبالمان می‌آیند و راهنماییمان می‌کنند به یک اتاق بزرگ. می‌نشینیم و چایی و شربت می‌آورند و شروع می‌کنیم به سؤال و پرس‌وجو. آقای مدیر با حوصله به تکتک سؤالهایمان پاسخ می‌دهد. معلومان می‌شود که مدرسه را سالها پیش در پاریس، بر حسب ضرورت کار والدین بچه‌ها، با کمتر از بیست دانش‌آموز راه انداخته است و حالا این جا حدود ۲۴۰۰ محصل، از اول دبستان تا دوم نظری، مشغول تحصیل‌اند. اکثراً هم شبانه‌روزی. عده‌یی فرزندان شهیدان مجاهدین و بقیه، والدینشان در قسمتها و مکانهای مختلف مشغول. برای اندکی از بچه‌ها این امکان هست که آخر هفته را با خانواده‌شان بگذرانند. کتابهای درسی را هم می‌آورند، نگاهی می‌کنیم و آقای مدیر توضیح می‌دهد که غیر از علوم تجربی، بقیه کتابها اساساً بازبینی و بازنویسی شده‌اند. می‌بینم که با

امکانات ناچیز واقعاً کاری عظیم انجام داده‌اند. توضیحاتی هم می‌دهد دربارهٔ روش تدریس و استفاده از وسایل سمعی و بصری و آموزشهای فوق برنامه. بعد هم راه می‌افتیم و به تکتک کلاسها سر می‌زنیم. آقای باقرزاده، در هر کلاس فرزند یا فرزند خویشاوندی می‌یابد و می‌شود راهنمای دومان. در کریدور با آقای دکتر آشنا می‌شوم و از پشت پنجرهٔ یکی از کلاسها چند تا از بچه‌ها را نشان می‌دهم و از او دلیل رنگ‌پریدگیشان را می‌پرسم. می‌گوید باید وقتی وارد این جا شدند، می‌دیدیشان. اکثر بچه‌هایی که از داخل می‌آیند، دچار بدغذایی و کم‌غذایی و در نتیجه کم‌خونی‌اند. تقریباً همهٔ آنها مدتها دربه‌دري کشیده‌اند. پدر یا مادر و یا هر دو را در گورستان خمینی از دست داده‌اند. فرزندان شهدایی هستند که برای خارج‌کردنشان از ایران، در بعضی موارد ماهها وقت صرف شده است. کوشش ما هم این جا این است که با برنامهٔ غذایی ویژه‌ای به سرعت کم‌خونی آنها را بر طرف کنیم. این کار هم تازه آسان نیست. بعضیها دچار کم‌اشتهایی و گوشه‌گیری ناشی از تحمل فشارهای روحی‌اند. با این حال، حالا دیگر تقریباً همگی راه افتاده‌اند و مشکل خاصی ندارند. از سالن سمعی و بصری مدرسه هم بازدید می‌کنیم. برنامه‌های کُر سیمای مقاومت غالباً این جا تهیه می‌شود. آقای مدیر و دکتر قرائی، که همهٔ وقتش را در مدرسه می‌گذرانند، توضیحاتی دربارهٔ چگونگی استفاده از وسایل این اطاق و نیز تهیهٔ برنامه‌های هنری به وسیلهٔ بچه‌ها می‌دهند. می‌رویم توی حیاط مدرسه و همراه با اصغر ادیبی و پرویز خزائی و یکی از دانش‌آموزان تیمی تشکیل می‌دهیم و شروع می‌کنیم به بسکتبال بازی کردن با تیمی متشکل از سه تا از بچه‌ها و یکی از آقا معلمها، و طبیعتاً می‌بازیم. بعد هم می‌پیوندیم به دیگران و برای دیدن یکی دو برنامهٔ هنری بچه‌ها می‌رویم در سالن زیرزمینی ساختمان دیگر. گروهی از بچه‌ها یک نمایش کوتاه را، که دکتر قرائی نوشته است، اجرا می‌کنند و دو سرود دسته‌جمعی می‌خوانند. عجب شیطننت و سرزندگی می‌بارد از سروریشان و عجب عشق و علاقهٔ متقابلی بین آنها و مربیانشان وجود دارد. به یاد مدرسهٔ خسروی یزد می‌افتم و ترس مداومی که داشتیم از آقای مدیر و چوبهایی که لای انگشتانمان می‌گذاشتند، به خاطر بدخط بودن یا خارج از نت خواندن سرود «ای ایران». تازه این «ای ایران» خواندن تنها برنامهٔ هنری تمام دورهٔ شش سالهٔ دبستانمان بود. به یاد سربازگیریهای خمینی می‌افتم از بین بچه‌های همسن و سال اینها و فرستادنشان به جبهه، برای یک بار مصرف.

وقتی می‌خواهیم راه بیفتیم بچه‌ها به هر کدام یکی از نقاشیهایشان را هدیه می‌کنند. آن که نقاشی خود را به من می‌دهد، ده، یازده سالی بیشتر ندارد. اما مردانه دستم را می‌فشارد و می‌گوید: سلامان را به آقا مسعود برسانید. باز هم از این طرفها بیایید، خانهٔ خودتان است. صورتش را می‌بوسم و قول می‌دهم که سلامش را به

مسعود برسانم و از او می‌خواهم که نقاشیش را برایم امضا کند. زیر نقاشی با خطی خوش می‌نویسد محمد. باز روبوسی می‌کنیم و راه می‌افتیم. این جا هم، در مدرسه، اثری از آن چه آقایان بدان شستشوی مغزی می‌گویند ندیده‌ام. چیزی به اسم آموزش ایدئولوژیک یا سیاسی، حتی توی برنامهٔ کار کلاسهای نظری، نیست. آرم سازمان مجاهدین را هم فقط توی اتاق اولی، آن جا که معمولاً باید محل پذیرایی بازدیدکنندگان یا تجمع مربیان باشد، یافتیم و بس. در کتابهای بازنویسی شده هم هیچ جا چیزی که حکایت از تمایل به تزریق فکری، و احتمالاً تبلیغ سازمانی باشد، نبود.

باز هم توی ماشین هستیم، با همان ترکیب قبلی. ماشینمان هم توی کاروان همان موقعیت قبلی را دارد. مدتی با هم حرف می‌زنیم: از قرارگاه، از مدرسه، از یه‌کته و... اما وقتی هوا تاریک می‌شود، یک به یک ساکت می‌شویم. همه کم و بیش خسته‌ایم. من هم باز می‌روم توی فکر. توی فکر نیروی رزمندگان رهایی‌بخش. توی این فکر که تا به حال چقدر ذهنی بوده‌ام دربارهٔ واقعیت وجودی مقاومت انقلابی. با این که رهبران مجاهدین در توضیح وضعیت نظامی و برنامه‌هایشان هیچ وقت مضایقه نداشتند و هر از چندگاه یک بار کم و کیف کار را گفته‌اند، ولی شنیدن کی بود مانند دیدن. احساسم این است که مخصوصاً مسعود در بازگویی دامنهٔ گسترش و سازمانیافتگی و توان نظامی سازمان، حتی به ما امساک می‌کرده است. احتمالاً برای جلوگیری از ایجاد امیدواریهای نابه‌جا. اما حالا دیگر ما گوشه‌ای از واقعیت را دیده‌ایم و امیدواریمان پایه در عینیت و واقعیت دارد. گرامشی، انقلابی بزرگ جنبش کمونیستی، یک بار در زندان گفته بود: واقعیتها دلالت بر بدبینی دارند، اما خواست و ایمان بر آن است که باید خوش‌بین باشم. واقعیت جنبش انقلابی ایران، اما، نه تنها جایی برای بدبینی باقی نمی‌گذارد، بلکه خود عین خوش‌بینی است. ایمان به پیروزی خلق، این بار علاوه بر مبانی ایدئولوژیک، بر یک واقعیت بیرونی، که همان وجود رزمندگان رهایی‌بخش است، نیز استوار است.

حالا که این سطور را می‌نویسم، «در هجرت» مجسمهٔ اخلاق پیش رویم است. او طبق معمول، که بر هر میخی غربال خویش را می‌آویزد، این بار هم در سمت وکیل مدافع «آقایان حاج سید جوادی و عبدالکریم لاهیجی»، رهبری سازمان مجاهدین را به یاد دشنام و افترا گرفته است و آن چه شایستهٔ خودش است، به آنها نسبت داده و پیش‌بینی روزگار سیاه‌تر از سیاهی برای ایران کرده است. فردای ایران بی شک برای او و آقایان حقوق‌بشری، حتی از سیاهی پیش‌بینی شده به وسیلهٔ آقای «یک بار برای همیشه منتخب» سیاه‌تر است. در ایران انقلابی فردا نه می‌شود به خمینی نامه نوشت و نه زیر چتر زهوار دررفتهٔ آقای ریگان رفت. درب دکانهای چندنبش به یقین برای همیشه تخته خواهد شد.

که یکی از مجاهدین در راه خدا هستید، توجه بکنید که اغراضتون یه اغراض مادی نباشد، اغراض الهی باشد. اغراض الهی داشتید، مادی هم دنبالش هست. اما این مادی دیگه الهی شده است که دنبالش هست. اغراض مادی شدید، هر چه هم بکنید برای خدا، درست نخواهد شد. عمده این است که اغراض و همه قشرهای ملت، دولت، مجلس، همه غرضهاشون رو غرض الهی کنند تا همه مسائل الهی بشد. اون وقت ما راه یافتیم به یک گوشه‌یی از اون چیزی که انبیا می‌خواستند... (تأکیدها از ما است).

اگر یک بار دیگر قسمتهای بازگو شده این سخن‌پراکنی را مورد دقت قرار دهیم، بی‌احتیاج به هر نوع بحث و تفسیر طولانی، نتایج زیر را از مفاد روشن و تقریباً بی‌پرده حرفهای خمینی به دست می‌آوریم:

الف - به قول خمینی، پیغمبر در دوران رسالت خویش به هدفی که می‌خواست (هدفی که مضمون آن را - به روایت خمینی - در همین نوشته ملاحظه خواهید کرد) دست نیافته است، نه در زمان خودش و نه در زمانهای بعد، و هرگز دورانی پیش نخواهد آمد که آن اهداف تحقق یابد.

ب - پیغمبر نه تنها هرگز به اهداف دعوت خویش دست نیافت بلکه حتی در بیان نظرات و رسالت‌هایش نیز چندان موفق نبوده است، به قول خمینی، «پیغمبر حتی احکامی را که می‌خواست بگد، تقیه می‌کرد... همه چیز گفت، اما در فهموندن مردم، آشناکردن مردم با مسائل، این مساله‌یی نبود که از عهده کسی برآد». یعنی که پیغمبر هم تقیه کرد، یعنی از گفتن چیزهایی (لااقل به روشنی و بلاغت) امتناع داشت و هم «همه چیز گفت»! صرفنظر از تناقض این بیان شاخدار که هم گفت و هم نگفت، به نظر خمینی پیغمبر اصلاً از عهده بیان و تفهیم رسالت خویش بر نیامد، زیرا نمی‌توانست برآید. نه او و نه هیچ کس دیگر نیز از عهده چنین کاری بر نخواهد آمد. این که خمینی به‌رغم داشتن چنین نظری نسبت به تاریخ و سیره پیغمبر، باز هم خود را میراث‌دار دین و جانشین پیامبر معرفی می‌کند، امری به غایت مسخره است. باید از وی پرسید، دینی که نه توسط مؤسس ولیه‌اش مورد عمل قرار گرفته و نه هرگز به درستی بیان شده؛ و تازه به دست دیگران هم انبوهی جعل و تأویل و آمیختگی بر آن تحمیل شده است (و خمینی نیز این واقعیت را قبول دارد)، دیگر چه حقانیت و مشروعیتی می‌تواند داشته باشد تا کسی با ادعای میراث‌داری و «امامت» چنین دینی برای خویش کسب مشروعیت، آن هم مشروعیت زامداری و رهبری، کند؟ مگر جز این است که حداکثر سرمایه دینی را که خمینی از پیغمبر در اختیار دارد، گیریم که گفته‌ها و کرده‌های پیغمبر درست و بدون جعل و دستکاری و... به دست خمینی رسیده

مهدی نیا!

(امام خمینی)

جلال گنج‌ای

عنوان بالا یک نقل‌قول مستقیم از خمینی نیست، ولی لب کلام او در افاضاتش به بهانه عید مبعث امسال است. برای این که مطلب بهتر مورد توجه قرار گیرد، اول قسمتهایی از این سخن‌پراکنی خمینی را، که در تاریخ ۸ فروردین، در حضور جمعی از پزشکان ایراد کرده و از رادیوی رژیم پخش شده است، عیناً نقل می‌کنم.

«اونی که پیغمبر می‌خواست حاصل نشده است حالا، و بعدها هم حاصل نخواهد شد. اون مسائلی که او می‌خواست؛ می‌خواد مردم چه بشند. نه در زمان خودش می‌شد و نه بعد شد. و گرچه بعضی آخوندهای درباری می‌گن که فلانی گفته است که پیغمبر نتوانست. بله من عرض می‌کنم که پیغمبر نتوانست. اگر توانسته بود، تو آخوند درباری حالا نبودی. همه می‌دونید که در زمان پیغمبر وضع جوری بود که پیغمبر حتی احکامی که می‌خواست بگد، تقیه می‌کرد. زبان، مسائلی که می‌خواست بگد، به حساب ملاحظه می‌کرد و موفق نشد پیغمبر به اون چیزی که می‌خواست، اون چیزی که دلخواهش بود. بعثت بحث کرد، همه چیز گفت، در رسوندن مطلب هیچ قصوری نبود. اما در فهموندن مردم، آشناکردن مردم به مسائل، این مساله‌یی نبود که از عهده کسی برآد. و لذا می‌بینید فساد در آن وقت بود و حالا هم هست و تا آخر هم خواهد بود. بله در زمان حضرت صاحب‌الزمان (ع) حکومت وارد می‌شد، قدرت حکومت. عدالت یعنی عدالت اجتماعی در همه عالم می‌اد، اما نه این که انسانها بشن یک انسان دیگر. انسانها همونها هستند که یه دسته‌شون خوبند، یه دسته‌شون بد. منتها اونهایی که بد هستند، دیگه نمی‌تونند که کارهای خلاف بکنند... شما پزشکان، که الان باید گفت

باشد که به هیچ وجه قابل تضمین نیست * ، تازه، به قول خمینی، همانها نیز چیزهایی هستند که مبین نظرات حقیقی و مورد قبول پیغمبر نیستند، چه پیغمبر نتوانست از عهده بیان نظراتش به گونه‌یی صریح و روشن برآید.

ج - از آن جا که پیغمبر نه تنها به اهدافی که می‌خواست دست نیافت و نه تنها نقطه‌نظرهای خویش را نتوانست به مردم تفهیم کند، بلکه اصلاً نتوانست و نمی‌توانست به هیچ تغییر اساسی در اوضاع و مناسبات زندگی مردم و زدودن فساد و تباهی از آن دست پیدا کند، پس باید نتیجه گرفت که اگر پیغمبر به اندازه خمینی از کار خودش سر در می‌آورد یا اگر خمینی در عصر پیغمبر می‌بود که او را راهنمایی و «رهبری» کند - به شرط آن که پیغمبر هم آن قدر تأمل می‌داشت که نقطه‌نظرهای این فقیه پرمدها را درک کند و به کار نبرد - هرگز نمی‌بایست رنج و زحمت رسالت را به خاطر این اهداف واهی و تحقق‌نیافتنی به خودش هموار کند و بخواهد چیزی را تغییر دهد. چون، به نظر خمینی، او قدرت آن را نداشت که فساد مستقر و حاکم بر دوران را تغییر دهد. پس معنی اصرار وی بر ادامه رسالت چه می‌تواند باشد؟

د - می‌دانیم که پیغمبر، آن چنان که در آیات قرآنی - فرض بر این است که خمینی منکر نیست که این آیات وحی خداوندی بوده‌اند - منعکس است و از گفتار و کردار خودش نیز برمی‌آید، جداً تصمیم و اصرار داشت که چهره زندگی و جامعه را عوض کند: به قول قرآن، لیضع عنهم اصرهم (برای آن که بار سنگین از دوش مردم فرو نهد) و به قول خودش، انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق (من برای کمال بخشیدن به فضیلت‌های بشری مبعوث شده‌ام). ولی به قول خمینی پیغمبر «که هرگز نمی‌توانست چنین کاری کند»، اگر دروغ‌زن و فریبکار نبوده باشد، لااقل در مورد خودش دچار توهم بوده است. حال باید پرسید آیا چنین مردی، به نظر خمینی، اصلاً می‌توانست با سرچشمه وحی ارتباط داشته باشد؟ او، اگر خود دروغ نمی‌گفته و این اهداف و نقطه‌نظرها توسط وحی مورد اعتقاد خمینی به او آموخته می‌شده است، پس آیا آن منبع وحی، آن خدای خمینی‌پسند، به پیغمبرش دروغ و خلاف حقیقت وحی می‌کرده و او را فریب می‌داده است؟ اگر نه، پس، به نظر خمینی، باید پذیرفت که خود او مردی دروغ‌زن و جفاکار بوده است.

ه - به نظر خمینی این که پیغمبر نتوانست به تغییر در شیوه زندگی و اندیشه و مناسبات مردم جامعه خویش موفق گردد و نه در میان نظرات خویش پاورقی:

* - مراجعه شود به: راه آزادی، شماره ۲۱ و ۲۲ ص ۶۴ «علی (ع) در قبال آن چه از زبان پیغمبر می‌گویند».

موفقیت به دست آورد، اصلاً تقصیر خود او نیست. خمینی پیغمبر را متهم به کمکاری و تنبلی نکرده است، مشکل از جای دیگری سرچشمه می‌گیرد. این مشکل ناشی از جهانی است که از اساس کج و کوله ساخته شده و گنجایش آن را ندارد که هدفهای خمینی‌پسند پیغمبر! در آن به پیروزی برسد. گویا خمینی با بیان این مطلب که «فساد آن وقت بود حالا هم هست، تا آخر هم خواهد بود» و حتی در دوره امام‌زمان هم «نه این که انسانها بشوند یک انسان دیگه، انسانها همانها هستند، یک دسته‌شون خوبند یک دسته‌شون بد»، می‌خواهد بگوید که مقصر اصلی خالق هستی، یعنی خداست که برای جهانی که گنجایش درستیه‌ها را ندارد، به پیغمبران خویش دعوت کردن به درستی را تحمیل می‌کند. در حقیقت خمینی به سؤال قبلی ما که گناه از پیغمبر است یا از خدا؟ دومی را می‌پذیرد و خدای مورد اعتقاد خویش را تقصیرکار، یا تقصیرکار اصلی، می‌شناسد و معتقد است اشکال از اوست که عالم را این طور آفرید: بد ذات، خبیث، کج و کوله، اصلاح‌ناپذیر، با آدمهای درست ناشدنی، ذاتاً «فاسد» و «مفسد» و «یاغی» و «باغی». می‌بینیم که خمینی به لحاظ دیدگاه، نه به اقتضای اجبارهای حاکم ماندن، موجودی ضدبشر و مبلغ اندیشه‌هایی مبتنی بر دشمنی با هستی است. ضدهستی و ضدزندگی است. چون اینها همه زشتند و بد آفریده شده‌اند، همیشه فاسدند و ذاتاً یاغی و باغی‌پرور بوده‌اند، پس محکوم به اعدام و سرکوب هستند. از جمله ناهنجاریهای عالم یکی هم این است که خمینی دلسوخته از این ناهنجاریها، دستش به خدا نمی‌رسد و گرنه انتقام هستی کج آفریده شده و بشریت معوج را از او می‌گرفت و خدا را به دست لاجوردی می‌سپرد!

و - می‌توان احتمال داد که خمینی از سر خرفتی پیری چنین اظهاراتی کرده است، زیرا دیگر به اندازه کافی بر خود تسلط ندارد تا نظرات باطنیش را سانسور کند و از این روست که آشکارا نظرات ضدوجودی و ضدبشری خود را لو می‌دهد. اما باید دانست که او هدف سیاسی مورد نظرش را حتی در همین خزعبلات و پرت و پلاها نیز با زیرکی هر چند به طور غیر صریح، تعقیب می‌کند و از این بابت حواسش کاملاً جمع است. خمینی سعی دارد با همین ترهات به طور ضمنی بگوید که، اگر او نتوانسته است به مردم چیزی جز مرگ، نیستی، فقر، فحشا، جنگ، هلاکت و... هدیه کند و حاصل حکومت او جز بالارفتن نسبت جنایات و تبهکاریها و نابسامانیها و جایگزین کردن شادی و خرمی با مصیبت و افسردگی نبوده است، تازه مثل همان پیغمبر اسلامی است که خود برای مردم تصویر می‌کند. بنابراین هم‌چنان که پیغمبر، با این که هیچ موفقیتی نداشت، از هر تقصیری مبرا است، خمینی نیز کمترین تقصیری ندارد. اشکال کار در هر دو

مورد (پیغمبر و خمینی) در این است که خدا تقصیر دارد و هستی و وجود را کج و کوله و اصلاح ناپذیر و محکوم به فساد ابدی آفریده است. باید یادآوری کنم که اینها نقطه نظرهایی نیست که خمینی به تازگی و تنها در این سخنرانی برای اولین بار به آن پرداخته باشد. در واقع وقتی می‌گوید «آن مسائلی که می‌خواست مردم چه بشند، نه در زمان خودش می‌شد، نه بعد شد» و ادامه می‌دهد که «گرچه بعضی از آخوندهای درباری می‌گویند که فلانی [خمینی] گفته است که پیغمبر نتوانست مقصود خویش را به پیش ببرد»، اشاره دارد به موج اعتراضی که در این جا و آن جای جهان اسلام، به خاطر چنین اظهاراتی در گذشته، علیه او، برخاسته بود و معترضان خمینی را به توهین و جسارت در حق پیغمبر و حتی بی‌اعتقادی به او متهم می‌کردند. خمینی در این سخنرانی، گفته‌های این چندینی خویش در گذشته را اصلاً انکار نمی‌کند، بلکه یک بار دیگر تأکید می‌کند که «بله من عرض می‌کنم که پیغمبر نتوانست اگر توانسته بود تو آخوند درباری حالا نبودی». پس این، اعتقادات جدی خمینی است و اظهاراتی از سر این‌الوقتی یا ناشی از شکست سیاسی یا خرفتی پیری نیست. حال این پرسش مطرح می‌شود که خمینی از چه زمانی دیگر مسلمان نبوده و به جای اسلام به دروغزنی پیغمبر و ناتوانی او و هم‌چنین به خدای بدی‌آفرین و فریبکار معتقد بوده است؟

ز- در همین سخنرانی، خمینی نتیجه می‌گیرد که اگر امام زمان روزی ظهور بکند - همان امام‌زمانی که راجع به عدل‌گستری او و برانداختن ظلم و فساد از عالم توسط او، تاکنون خمینی و خمینی‌چیها منبرها رفته و جیبها پر کرده‌اند - سرنوشتی جز سرنوشت امام خمینی! و پیغمبر امام خمینی نخواهد داشت و محکوم به شکست است. به این ترتیب اگر این امام - امام زمان مورد قبول خمینی - به طور جدی فکر تغییر دادن جهان و عدالت‌گستری را در سر می‌پروراند، بهتر است که نصیحت خمینی را بشنود و نیاید. این، معنی بی‌پرده حرف خمینی است که ما در تیتراژ مطلب آورده‌ایم: مهدی نیا! چه اگر خیال موهوم عدالت‌گستری در سر داری، گرفتار یک جهل مرکب هستی، جهلی که قبل از تو پیغمبر یا خدای خمینی گرفتار آن بوده است. آنها نیز گمان کرده بودند که این جهان و انسان ذاتاً فاسد و فسادپرور را می‌توان نجات داد، ولی دیدیم که حرفشان به کرسی ننشست. پس، بنابر اعتقادات برملا شده خمینی، یک امام زمان چیز فهم نباید چنین خیالات باطلی را در سر بپروراند. اما اگر مسأله چیز دیگری است و عدالت‌گستری امام زمان خمینی هم مثل عدالت خود امام است که ادعا دارد «آزادترین کشور جهان همین ایران»، کشور تحت حاکمیت ضدبشری رژیم خمینی است، مسأله فرق می‌کند، ولی آمدن یک امام زمان جدید از همین

نوع، دیگر مورد ندارد. پس باز هم «مهدی نیا». خمینی توضیح می‌دهد که «بله در زمان حضرت صاحب زمان حکومت وارد می‌شود، قدرت حکومت، عدالت، یعنی عدالت اجتماعی، در همه عالم می‌آید، اما نه این که انسانها بشوند یک انسان دیگر. انسانها همانها هستند که یک دسته‌شون خوبند و یک دسته‌شون بد. منتها آنهایی که بد هستند نمی‌توانند کارهای خلاف بکنند». مفهوم این افاضات کاملاً روشن است. یعنی عدل مربوطه، یا «عدالت اجتماعی» مورد بحث او، معنیش این است که قدرت «امام» نمی‌گذارد «بد»ها خلاف بکنند (یعنی حکومت بکنند) و الا اعمال بد زیر چتر حکومت «خوب» ادامه خواهد یافت. زیرا «انسانها همانها هستند که یک دسته‌شون خوبند و یک دسته‌شون بد». حسن آمدن امام فقط این است که قدرت قاهره او اجازه نمی‌دهد که خلافکارها قدرت را به دست بگیرند. اما خلافت‌کاری کدام است؟ لابد همان کارهایی است که حکومت امام خمینی مرتکب نمی‌شود و جلو ارتکاب آن را می‌گیرد: «اقتصاد» که به فرمایش امام «مال خر است»، انقلاب کردن برای به دست آوردن «نخود و لوبیا»، صلح‌طلبی، دزدی و کلاهبرداری بدون کلاه شرعی، شهوترانی و تجاوز به ناموس مردم بدون چند جمله عربی (صیغه)، به طور علنی بند را به شیطان بزرگ آبدادن، (مخفیانه اشکالی ندارد)، همدستی با اسرائیل و امپریالیسم برای به بندکشیدن خلقهای تحت ستم منطقه و جهان بدون «شعار ضدامپریالیستی» و وعده «فتح قدس از راه کربلا» و... پیداست در حکومت امام خمینی! و امام زمان امام خمینی کسی حق ندارد این کارها را - که فقط بدون کلاه شرعی و به شکل علنی «خلافت‌کاری» نام دارند - انجام دهد. رمز همزیستی «همه با هم» خمینی و کنار آمدن او. با همه تبه‌کاران، از بقایای ساواک و دربار شاه تا خائنان توده‌یی و... همین است. فقط یک شرط را باید رعایت کرد: لکن «خلاف» علنی نباشد! و «بیضه اسلام» و «کیان جمهوری اسلامی» که بر فریب و دغل استوار است، خدای نکرده آسیبی نبیند.

ح - در بالا گفتیم که هدف رسالت پیغمبر خمینی و شخص خودش و امام زمانش را توضیح خواهیم داد. به گمان نگارنده، این هدف تا به این جا، تا حدی روشن گردیده است: هدف این رسالتها و امامتها، به نظر دژخیم ضدبشر، جز این نیست که هر کثافتکاری فقط باید تحت سیطره کامل حاکم اسلام! قرار داشته باشد و تا آن جا که هیچ تناقضی علنی و بی‌پرده‌یی با انواع و اقسام نمایشهای مذهبی عوام‌فریبانه - که باید از موضع قدرت و حاکمیت صورت گیرد تا مورد قبول خدای خمینی باشد - پیدا نکند، بی‌اشکال است. حال باید پرسید که اگر حکومت عادلانه فقط همین است، پس چرا می‌گوید پیغمبر «اونی رو که خواسته» محقق نساخته

می‌دهند، با کلاه و محمل شرعی صورت دهند. همین و بس. اهل اطلاع می‌دانند که در مباحث فقهی، «حیل شرعی» جز برداشتن موانع وجدانی تمامی کثافتکاریهای ضدشرعی، از پیش پای مؤمنین، هدف دیگری ندارد.

خوب است در این جا روشن کنیم که آن چه ما را به بحث پیرامون سخنان خمینی واداشته است، یک جدل معمولی سیاسی-عقیدتی با خمینی نیست، چه دوران جدل و بحث با او و افشای تبهکاریها و تباه‌اندیشیهایش دیگر به سر رسیده است. می‌خواهیم توجه خواننده را به نکاتی جلب کنیم تا برای دیرباورترین آدم نیز در تلقی ما از خمینی و راهی که می‌رود، تردیدی باقی نماند. این نکات عبارتند از:

— خمینی نه تنها بنا بر سالها آزمون سیاسی، عقیدتی و اخلاقی دوران حاکمیت خویش، بلکه بر اساس اظهارات صریح شخصیش، آن دسته از اصول و ارزشهایی را که مردم ما به هر نسبت و میزان به عنوان دین و مذهب می‌شناختند و بدان علاقمند بوده و هستند، نمایندگی نمی‌کند و اصولاً به آن ارزشها و عقاید کفر می‌ورزد. این «فقیه» آلوده دامن، چنان که ازافاضات وی بر می‌آید، علاوه بر آن که عنصری ضدبشر است، موجودی ضدمذهب و ارزشهای معتبر مذهبی نیز هست؛ همان ارزشهایی که مردم ما بر پایه اعتقاد و عشق به آن، برای تخلص از تبهکاریها و جنایات شاه، به حمایت از خمینی دست زده و در حقیقت از او فریب خورده بودند. چه خمینی، بر عکس دوران ورشکستگی فعلیش که دیگر علناً فساد را اصیل و ذاتی وجود اعلام می‌کند، در آغاز به قدرت‌رسیدن هزاران وعده در ساختن و آبادکردن ایران و از بین بردن فساد و تباهیهایی کشنده‌ی که نتیجه حاکمیت بیگانه‌پرست خاندان پهلوی بود، می‌داد و بدین ترتیب مردم را می‌فریفت. اکنون، بر پایه اظهارات امروزی خود او معلوم می‌شود که این وعده‌ها تماماً بر خلاف اعتقاد درونی او بوده است. او فقط از سر دجالیت به مردم «در باغ سبز» نشان می‌داده است.

— خمینی، از آن جا که خود را نماینده دینی معرفی می‌کرده که نجات بشریت را وعده می‌داده و بر این پایه بوده که برای خود مشروعیت دست و پا کرده است، چون از اساس دروغگو بوده و جز فریب و ریا کاری نکرده است هیچ گونه مشروعیت دینی و مشروعیت حکومتی — که آن را اساساً از مشروعیت دینی کسب کرده بود — نداشته و ندارد. این سخن نه فقط بر مبنای تلقی ما از اسلام است، که به طور بنیادی با وعده‌های خمینی — حتی اگر راست می‌گفت — تناقض دارد، بلکه هم چنین بر مبنای اعتقادات ظاهری اوست. چون اگر صادق می‌بود، اقلأً یک به اصطلاح اسلام جامد و ضدتاریخی را نمایندگی می‌کرد، حال آن که او اساساً نافی صداقت و صحت دعوت اسلام

است؟ باید پذیرفت که خمینی از فرط افلاس و گرفتاری در هزار تضاد که گریبانش را گرفته است، به پرت و پلاگویی افتاده و در این سخنانش از آن هوش ضدانقلابی شناخته‌شده، اصلاً خبری نیست. هر چند که همه رسانه‌های «امداد غیبی» بگویند که خمینی چیزیش نیست و سر و مُر و گنده و — به قول رادیو اسرائیل — «با صدای صاف» بر صحنه‌های تلویزیون آشکار می‌شود، ولی خوب می‌توان فهمید که دیگر عقل شیخ پلید با چیزهای دیگری قاطی شده است. چون اگر هدف رسالت و امامت، همین است که خمینی می‌گوید و در این نوشته باز کردیم، چرا باید گفت که پیغمبر به «اونی که می‌خواست» نرسید. بلکه باید گفت او خیلی خوب، حتی به بیش از این قبیل اهداف رسیده است. چون توانست تا آخر عمر، با قدرت و محبوبیت فوق‌العاده حکومت کند و هیچ مخالفی هم در مقابلش عرض‌اندام نکرد. شاید او خواسته است با بیان این که پیغمبر «به اونی که می‌خواست نرسید»، بدون صراحت گفته باشد که: همه چیز از اساس — هم چون ادعاها و وعده‌های خود خمینی — کلک محض بوده است.

ط — در همین افاضات خمینی نظرش را در مورد یکی دیگر از هدفهای حکومت خود — و هر که به عنوان امام یا پیغمبر ظاهراً قبولش دارد، بیان می‌کند. در آن قسمت از سخنرانیش که مستقیماً پزشکان را مخاطب قرار می‌دهد، تصریح می‌کند که کافی است همین کارهایی را که همه می‌کنند به قصد خدا انجام دهند، «تا خدایی باشد» و اگر همین کارها به قصد خدا نباشد آن وقت «دنیایی خواهد بود». بنابراین، به نظر خمینی، غیر از این که «خلافاکارها» باید با قبول حاکمیت او به کار خود ادامه دهند، آدمهای خوب نیز فقط در درون خود و به طور کاملاً ذهنی و پندارگرایانه، باید فکر کنند که در راه خدا قرار دارند و لازم نیست علامت درستی و خدایی بودن کار خود را در تغییر مناسبات اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی و دیگر شئون زندگی ملاحظه کنند. وگرنه پزشکان مورد خطاب خمینی حق دارند جویا شوند که حکومتگران خمینیست — طایفه‌یی که لابد نیاتشان خدایی است! — با این همه خرابی که به بار آورده و دماري که از روزگار مردم کشیده‌اند چگونه کارشان خدایی است؟ هر چند می‌دانیم که چنین سؤالی از خمینی و دستگاه فکری و دارودسته حکومتی او اساساً منتفی است. خمینی نماینده اندیشه‌یی است که تمام شیوه‌های قتل و غارت را می‌تواند با یک توجیه شرعی (کلاه شرعی) حلال نماید. انبوه حضرات فقهای همطراز خمینی، در بحثهایشان، بخش زیادی از انرژی و عمر علمی! خویش را صرف می‌کنند که راههای تخلص از فعل حرام یا «حیل شرعی» را بیابند تا «کار مؤمنین» شرعی شود و بتوانند بی‌عذاب وجدان، اعمال آلوده‌یی را که «غیر مؤمنان» بدون رودربایستی صورت

البته وظیفه‌ی ماست که در مجال مناسب، به طور مشخص و روشنتری مبانی پوچ چیزی را که امثال خمینی اسلام یا تشیع معرفی می‌کنند، افشا کرده و از آن مهمتر، اصول و ارزشهای اسلام و تشیعی را که اتفاقاً پرچم مبارزه‌ی جنگ در جنگ و «تا آخرین گلوله» و «تا آخرین نفس» با حاکمیت قرون وسطایی و ضدتاریخی خمینی را بر دوش دارد معرفی کنیم و مبانی نظری و ریشه‌های بنیادی اسلام و تشیع انقلابی را، که از یک سابقه‌ی تاریخی طولانی در مبارزه با مسلمان‌نماییهای خلافتها و قدرتهای مسلط و عوام‌پسند نیز برخوردار است و هرگز در اصول و بنیاد یک گرایش نوپا نیست و از روزهای اول وفات پیغمبر رودرروی خویش را با جبهه‌ی مقابل علنی کرد بشناسانیم: از جهان‌بینی و نگرش به هستی، که تبار خمینی آن را کج و کوله و فسادپرور می‌بیند و ما آن را شکوفان و تکاملی می‌دیدیم و می‌بینیم، تا برداشت متناقضی که دو جبهه‌ی متضاد از اصول اجتماعی و اقتصادی اسلام و شیوه‌های پیش‌بردن آن در پیش گرفته است.

است. از همین جاست که سخن ما با ترهات رئیس‌جمهوری منتخب امام، تحت عنوان «بیان پاریس»، اساساً فرق می‌کند. چون اگر بخواهیم وعده‌های کلی بی‌چارچوب خمینی را عدول از مبانی «ولایت‌فقیه» به حساب بیاوریم - که نمی‌توانیم چنین حسابی باز کنیم - تازه او را به لحاظ ناتوانی از تأمین خواسته‌های اصلی انقلاب ضدسلطنتی و اصول آزادی و استقلال، و به لحاظ بیگانگی از یک اسلام پویا و تکاملی، نماینده‌ی اسلام نمی‌شناختیم. حال آن که خمینی در آن چه که از سر بهانه‌سازی «بیان پاریس» نامیده می‌شود (یعنی سخنرانیها و مصاحبه‌های دوران نوفل‌لوشاتو)، هیچ‌گاه نسبت به مسائل جامعه، آزادی عقیده و بیان، حاکمیت مردم، کوتاه‌کردن دست چپاولگران زمین و سرمایه و... موضع روشنی نداشته و فقط همان دیدگاه «ولایت فقیه» یعنی جایگزینی دربار شاه با دستگاه ولایت سفیانی آخوند مرتجع را، با زبان پر استعاره‌آلودی، تبلیغ می‌کرده است. و گرنه «پرزیدنت بیان پاریس» می‌بایست با بروز اولین موج سرکوب آزادیها و اعمال خودسریهای باندهای گوناگون وابسته به امام!، که از همان روزهای رسیدن خمینی به تهران رواج یافت، به مخالفت برمی‌خاست. منظور اعمالی است از قبیل سرکوب شوراهای کارگران، نحوه‌ی اداره‌ی مستبدانه‌ی رسانه‌های عمومی، به ویژه رادیو تلویزیون، سرکوب زنان، سرکوب مبارزان غیرمذهبی و حتی تعرضهای وحشیانه به مبارزان مذهبی غیروابسته به خمینی و... که اصلاً خاطر خطیر شخصیت فرصت‌طلبی را که برای ریاست‌جمهوری دورخیز کرده بود، رنجور نمی‌ساخت. به اضافه این که همان کلی‌گوییها نیز اساساً دروغ بوده و او اصلاً کاری به کار خدا و پیغمبر و اسلام و قرآن نداشته است و همه چیز برای او فقط ملعبه و ابزار قدرت بوده است.

آن چه خمینی در عمل چندساله نشان داده، چنان که خود نیز اکنون به صراحت به آن اعتراف می‌کند، با آن چه انبوه توده‌های شریف و پاک ایرانی، از مذهب و اسلام و تشیع خویش می‌فهمند، اساساً بیگانه است. خمینی با چنین مسلمانانی نه در کردار و نه در نظریات مذهبی هیچ شباهتی ندارد.

به این ترتیب، نتیجه‌ی دیگری که باید گرفت این است که یکی گرفتن آن چه خمینی «اسلام» می‌داند و معرفی می‌کند و دراصیل‌شناختن ظلم و تباهی و دار و درفش و بی‌سروسامانی و جنگ و ویرانی خلاصه می‌شود، با آن چه مردم ایران - هر چند به طور اجمال - در اصول و کلیات اعتقاد دارند و ما به طور خاص و تفصیلی از آن سخن می‌گوییم، به هیچ وجه حقیقت ندارد. چنین اشتباهی، اگر ناشی از نیات و انگیزه‌های غرض‌آلود ضدانقلابی و ضدمردمی نباشد - که در موارد بسیاری هست -، حتماً ناشی از جهل و ناآشنایی به اصطلاح صاحب‌نظرانی است که هر چند بسیار اظهار اسلام‌شناسی می‌کنند ولی تفاوت کیفی «این حسن تا آن حسن» را نمی‌توانند ببینند تا چه رسد که دانش خود را در خدمت رهایی خلق و میهن مورد استفاده قرار دهند.

در تمام این موارد او مطلقاً حق دارد. از تعبیر و تفسیرهای روانشناختی پیش‌پاافتاده و فضل‌فروشیها و خودستاییهای بجا یا بی‌جا هم در می‌گذریم. باز فرض می‌کنیم حق کاملاً به جانب اوست.

هم‌چنین لازم است از پاره‌یی از نکات انحرافی دیگر در این نوشته‌ها پرهیز کرد. مثلاً طبق تحلیل آقای حاج‌سیدجوادی، سازمان مجاهدین از انقلاب ۵۷ تاکنون، چهار مرحله شکست را متحمل شده یا، به بیان دقیق‌تر، از شکستی به شکست دیگر در غلغله است. اما نویسنده تحلیل به همین «مرحله‌بندی» خودش هم وفادار نیست و پس از «مرحله چهارم» مراحل متعدد دیگری را - ضمن راه - کشف و تشریح می‌کند که هر چند دیگر شماره ترتیب ندارند، ولی هم‌چنان «مرحله» اند. این نوع شلختگی در متد بررسی، در کار نویسنده تحلیل فراوان است و نباید خود را سرگرم آن کرد.

هم‌چنین وقتی می‌نویسد: «در ذهن مردم در اثر تبلیغات شدید و گسترده مجاهدین چنین نقش بسته بود که سرانجام داستان کشمکش مجاهدین و ملاها بر سر قدرت به برخورد مسلحانه منتهی خواهد شد. ملاها این برخورد را از مدتها قبل با همه گروههای مخالف خود شروع کرده بودند»، آشکارا ضدونقیض می‌گوید. با این همه بیهوده است که از نویسنده تحلیل بخواهید برای شما روشن کند که دورنمای برخورد مسلحانه بین مجاهدین و رژیم، بر اثر تبلیغات گسترده مجاهدین در ذهن مردم نقش بسته بود یا بر اثر کارهای روزمره رژیم؟ چون گیرم که این دو جمله متناقض را با هم آشتی دادید، با این یکی چه می‌کنید؟ «هر قدر رهبری سازمان مجاهدین در مسیر درگیری مسلحانه با ملاها رویه مماشات در پیش گرفته بود، ملاها بر عکس بر فشار خود در سرکوب مجاهدین می‌افزودند».

و دست آخر، وقتی می‌گوید «رهبری مجاهدین به امید مشارکت مردم در حرکت مسلحانه از سویی و از سوی دیگر به خاطر بن‌بست کاملی که در حضور علنی آنها در صحنه سیاسی قدرت به وسیله اعمال خشونت و سرکوب ملاها به وجود آمده بود، به ناچار به دفاع مسلحانه از خود پرداختند» بی‌خبری کامل خود را از مقوله مبارزه مسلحانه نشان می‌دهد. زیرا دست‌زدن به دفاع مسلحانه از خود، آن هم از سر ناچاری، مضمون یک استراتژی تدافعی است که هدف آن حفظ خود است. اما امید بستن به مشارکت مردم در حرکت مسلحانه، فقط در چارچوب یک استراتژی تهاجمی قابل تصور است که هدفش نه حفظ خود، بلکه تسخیر قدرت سیاسی است. قصد ما این نیست که روشن کنیم مجاهدین در چارچوب کدام یک از این دو استراتژی در ۳۰ خرداد دست به اسلحه بردند. تنها می‌خواهیم این‌گونه خلط مبحثها را، که ناشی از ناآشنایی نویسنده تحلیل با مقوله‌های مورد بحث اوست، هم‌چون

گرد و خاکهای آخر راه

منوچهر هزارخانی

آقای حاج سیدجوادی اخیراً تصمیم گرفته است که یک تنه و با قلم کاری را انجام دهد که خمینی با دستگاه سرکوب و اختناقش طی این شش سال از انجام آن عاجز مانده است: کوبیدن مجاهدین و نجات کشور از خطر به قدرت رسیدن آنها! برای رسیدن به این هدف، او تاکنون دو نوشته منتشر کرده است، یکی «تحلیل از ناسزاگویی مجاهد...» و دیگری «داستان عنتر و لوطی». اولی، به‌طور کلی، یک ادعای نامعنا سیاسی است علیه رهبری مجاهدین، از دیدگاه «معلم اخلاق»ی که استعدادش در فراگیری و تکرار تعبیرهای مبتذل روانشناسانه تاکنون ناشناخته مانده بود. دومی، به‌طور کلی، حمله‌یی است «دودمان بربادده» از سوی آدم «وارسته» و «پاک‌باخته»یی که از فرط «نفاق» حریف، تا به آخر مردد است که او را به طوطی تشبیه کند که یک سمبل «سمعی» است، یا به عنتر، که یک سمبل «بصری» است. این تسویه حساب قلمی، اما، از پاره‌یی اظهارنظرهای سیاسی پرمعنا خالی نیست. این که آقای حاج سیدجوادی چرا حالا، پس از یک دوره سکوت طولانی، ناگهان به فکر نجات کشور از خطر مجاهدین افتاده است، لابد حکمتی دارد. این حکمت هر چه باشد، سرشتی سیاسی دارد، چرا که «خطر» در ارتباط با «قدرت سیاسی» احساس شده است. بی‌بردن به نظر سیاسی آقای حاج‌سیدجوادی، اما، ساده نیست. باید آن را از میان توده‌یی از حرفهای کلی، نقل‌قولها و برداشتهای نابجا از واقعیات تحریف‌شده، ذره‌ذره استخراج کرد. ما با آن بخش از این نوشته‌ها که موضوع تسویه حساب شخصی است، کاری نداریم. قلم‌فرساییهای تکراری و ملال‌آور ایشان درباره مضررات استبداد و فواید دموکراسی، فضیلت منطق و قباحات بی‌منطقی یا آرزوی «جامعه باز» و نفرین به «جامعه بسته» را هم کنار می‌گذاریم. فرض می‌کنیم

تناقض‌گوییها و شلختگیهای متدیش، کنار بگذاریم و به نظرهای سیاسی او بپردازیم.

سهم‌خواهی در قدرت

آقای حاج‌سیدجوادی تحلیل خود را با یک پیش‌فرض غلط شروع می‌کند و آن را تا به آخر بر همین اساس ادامه می‌دهد. او در تحلیل از «مرحله اول شکست مجاهدین» بی‌هیچ توضیح و استدلالی حکم می‌کند که «مجاهدین با تمام تلاش خود نتوانستند در تقسیم قدرت با ملاها سهمی به دست آورند». معلوم نیست مبنای این حکم چیست؟ آیا این حکم از سابقه روابط بسیار دوستانه ملاها با مجاهدین در زندانهای شاه استنتاج شده است؟ یا از اعلام موضع مجاهدین در میتینگ دانشگاه، چند روز پس از پیروزی انقلاب؟ اگر هیچ‌کدام از اینها نیست و نویسنده تحلیل شرکت مجاهدین در انتخابات را «تمام تلاش» آنها برای «تقسیم قدرت با ملاها» تصور کرده است، در این صورت خودش را هم که در انتخابات، همراه مجاهدین، شرکت داشته است مشمول این حکم می‌داند و می‌پذیرد که او هم «با تمام تلاش» نتوانست در تقسیم قدرت با ملاها سهمی به دست آورد؟

واقعیت این است که مجاهدین، اگر زمانی هم این تصور خام را داشته بودند که می‌توانند با ملاها در قدرت سهیم شوند، از آن روز که شرایط خمینی را در تکفیر مارکسیستها و طرد عناصر و سازمانهای غیرمذهبی نپذیرفتند، دیگر، ولو در منتهای خوشباوری، نمی‌توانستند برای خود جایی بیش از یک سازمان مخالف قابل تحمل برای رژیم انتظار داشته باشند. البته مجاهدین نه آن تصور خام را داشتند و نه در تشخیص ماهیت خمینی و رژیمش دچار تردید بودند. مجاهدین می‌دانستند که سرانجام یا باید قدرت را - تمام قدرت را - از چنگ رژیم درآورند، یا باید زیر سم ستوران حاکم لگدکوب شوند. این هر دو چشم‌انداز، به لحاظ منطقی، امکان‌پذیر بود، اما سهیم‌شدن در قدرت با آخوندها، به‌هیچ‌وجه، با این همه، آقای حاج‌سیدجوادی عزم جزم کرده است که تمام تحلیلش را بر یک حکم غیرمنطقی بنا کند. به روایت او با تمام «رویه‌مماشات» رهبری مجاهدین، رژیم برخورد مسلحانه را به آنان تحمیل کرد، «اما همان‌گونه که از نتایج این برخورد آشکار شد، رهبری مجاهدین نیروی کافی و استعداد و طرح آماده‌بی برای مقاومت مسلحانه در برابر هجوم وحشیانه ملاها نداشت». آقای حاج‌سیدجوادی هم، مثل بسیاری دیگر از سیاستمداران وطنی، آن قدر شش‌دانگ حواسش متوجه نتیجه تعادل قواست که به مضمون مبارزه کوچکترین توجهی ندارد و خیال می‌کند که دستیابی به قدرت، به خودی‌خود هدف است. طبقاً چشم‌پوشی به روی مضمون مبارزه و خلاصه‌کردن آن به تعادل قوای محض و سرانجام

قضاوت آن بر حسب «نتیجه برخورد»، نه تنها تحلیل را مخدوش می‌کند، بلکه تحلیلگر را هم در تضاد با ادعاهایش قرار می‌دهد. بدین‌ترتیب است که آقای حاج‌سیدجوادی، انسان آزاده‌یی که «در هیچ قالبی نمی‌گنجد»، معلم اخلاقی که تحمل شنیدن از گل نازکتر را ندارد، آزادیخواه آرمانگرایی که می‌خواهد نقش وجدان بیدار جامعه را هم بازی کند، در مبارزه مرگ و زندگی مجاهدین با رژیم خمینی، ناگهان به صورت مفسر یک مسابقه ورزشی در می‌آید و، بی‌اعتنا به مضمون مبارزه، خطاهای فنی بازیکنان را بررسی می‌کند. البته او پیش از این هم، در یکی از نامه‌هایش*، به صراحت گفته بود «قدرت را کسی می‌برد که زور زیادتر داشته باشد نه عقیده بهتر». بنابراین جای شگفتی نیست که معیار حقانیت را در تعادل قوای موجود جستجو کند. خواهیم دید که او در ادامه تحلیلش، همین نتیجه تعادل قوا را به عنوان دلیلی بر «جنایتکار» دانستن رهبری مجاهدین به کار خواهد برد. عجالتاً می‌گوید: «مجاهدین در این نبرد نابرابر هزاران هزار کشته و اسیر بر جای گذاشتند و مقابله مسلحانه آنها به مقاومت توده‌یی نینجامید و در نتیجه ترورهای فردی مجاهدین، تزلزل و وحشتی در دل ملاها به وجود نیاورد، بر عکس بر درندگی و وحشیگری آنها برای هجوم همه‌جانبه و گسترش ترس و وحشت در مردم بی‌سلاح به مراتب افزود». این که «ترورهای فردی مجاهدین» (انگار انتخاب کلمات هم بی‌حکمت نیست!) به واقع تزلزل و وحشتی در دل ملاها به وجود آورد یا نیاورد، قابل بحث است. اما ظاهراً در دل برخی از غیرملاها باید چیزی شبیه به وحشتزدگی به وجود آورده باشد که بیان ضمنی آن به صورت نوشته آقای حاج‌سیدجوادی بارز می‌شود. بیان صریح و ساده این نظر را می‌توان چنین خلاصه کرد: مقاومت مسلحانه چون به سرنگونی سریع رژیم نینجامید، پس غلط بود. دراین نتیجه‌گیری، آقای حاج‌سیدجوادی با بسیاری از کسان دیگر اتفاق نظر دارد، از جمله با جماعتی که از این عدم موفقیت در سرنگونی سریع رژیم نتیجه می‌گیرند که تنها راه نجات، امیدبستن به فعالیت اصلاح‌طلبانی است که از درون رژیم می‌کوشند «زیاده‌رویها»ی آن را تا حدی تعدیل کنند. این کسان را، طبق اصطلاحی که اکنون در محافل سیاسی رایج شده است، «استحاله‌چی» می‌خوانند و مجاهدین «بی‌ادب» به آنها «میان‌باز» هم می‌گویند. عده دیگری نتیجه‌گیری بالا را وسط‌راه رها نمی‌کنند و آن را تا به آخر ادامه می‌دهند. حرفشان به طور خلاصه این است: مقاومت مسلحانه، نه تنها به

* نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان، شماره ۸۸. آقای حاج‌سیدجوادی اعلام کرده است که از سطر به سطر محتوای نامه‌هایش دفاع می‌کند و بدین‌ترتیب به محتوای نامه‌ها ارزش سندی داده است. از این‌رو ما به آنها استناد می‌کنیم.

سرنگونی سریع رژیم دست نیافت، بلکه باعث افزایش فشار و اختناق بر جامعه شد. بنابراین مسئول اصلی تشدید سرکوب و اختناق مجاهدین هستند که با اعمال تروریستی خود، رژیم را وادار به چنین واکنشی کردند. این نظری است که بعضی از «روشنفکران» رژیم گذشته که اکنون به آغل خمینی بسته شده‌اند، آشکارا تبلیغ می‌کنند و رژیم هم به آن دامن می‌زند و از راههای گوناگون می‌کوشد آن را به پاره‌یی از محافل «بیرون رژیم» نفوذ دهد. آقای حاج‌سیدجوادی، اما، در ارزیابی برخورد بین مجاهدین و رژیم تا این جا به همان نقش داور مسابقه فوتبال بسنده کرده است، ولی بعد از این حد هم فراتر خواهد رفت. به هر حال حکم نهایی این داور مسابقه در پایان راند دوم (مرحله دوم طبق اصطلاح خود او) این است: «در حقیقت خروج رهبران سازمان از ایران و اقدام به تشکیل شورای ملی مقاومت در اروپا، خود نتیجه شکست سیاست رهبری مجاهدین در مقابله مسلحانه با ملاحا بود».

خطاهای «فنی» مجاهدین

آقای حاج‌سیدجوادی در حمله به رهبری سازمان مجاهدین، یک ردیف ایرادها و انتقادهایی پیش می‌کشد که همه، بدون استثنا، کهنه و تکراری هستند. او خواسته است با ارائه تحلیل خود، نوعی ربط منطقی بین آنها برقرار کند یا، به بیان رایج امروز، آنها را «تئوریزه» کند. اما، «مع‌الاسف»، این کار را، طبق معمول، با منتهای شلختگی انجام داده است. بنابراین لازم است اول موارد انتقاد از این جا و آن جا، از میان انبوه نقل‌قولها و پرگوییهای غیرلازم جدا شوند و بعد مورد بررسی قرار گیرند. به گمان ما این بررسی به زحمتش می‌ارزد.

۱- انحصارطلبی

آقای حاج‌سیدجوادی در مورد «مرحله سوم» از شکست مجاهدین، این صورت‌حساب را تنظیم کرده است: «مرحله سوم فعالیت رهبری سازمان مجاهدین برای ایجاد یک تشکیلات جبهه‌یی از نیروهای مترقی و تجمع سیاسی مخالفین در خارج از کشور شروع شد... اما حوادث بعدی نشان داد که شورای مقاومت نیز به خاطر پایبندی شدید رهبری مجاهدین به حفظ برتری و انحصارطلبی خود در شورا، و مخصوصاً به خاطر ساده‌نگری و خودبزرگ‌بینی رهبری سازمان در مراحل اول و دوم و شکستهای ناشی از آن از نظر کیفیت و کمیت به گسترش شورا و عمیق‌ترکردن محتوای اصول مبارزه در چارچوب شورای ملی مقاومت توفیقی به دست نیاورد».

فرض می‌کنیم همه این فرمایشات به زبان فارسی است و معنی هم دارد. نویسنده با نسبت‌دادن پاره‌یی صفات فردی - مثل خود بزرگ‌بینی، ساده‌نگری و انحصارطلبی - به رهبری مجاهدین، رهبران سازمان را متهم می‌کند که در امر «گسترش کمی و کیفی» شورا و «عمیق‌ترکردن محتوای اصول مبارزه» کوتاهی کرده‌اند. اما هیچ جا، حتی به اشاره، نمی‌گوید که منظور از گسترش شورا چیست و عمیق‌ترکردن محتوای اصول مبارزه! یعنی چه؟ حق هم دارد. این ایراد بنی «اسرائیلی» را سالها پیش از او کسان دیگری عنوان کردند که زمانی در شورای ملی مقاومت با مجاهدین همکاری داشتند. از قضا بسیار هم در این زمینه نوشتند و تبلیغ کردند. ولی هیچ‌کدام از آن ایرادگیرندگان دیروزی - درست مثل آقای حاج‌سیدجوادی که امروز، با چند سال تأخیر، همان حرفها را می‌زند - شهادت آن را نداشت که بگوید پیشنهاد مشخص برای «گسترش شورا» چیست. در عالم سیاست‌بازی چنین کارهایی درست هم نیست، چون خیلی زود معلوم می‌شود اختلاف واقعی بر سر چیست. باید تا آن جا که ممکن است، به قول آقای حاج‌سیدجوادی، «بر محور کلیات» ایراد گرفت و حریف را زیر بار سنگین خروارها کلی‌گویی خفه کرد. این کار را ایرادگیرندگان دیروزی به بهترین نحو انجام دادند و بعضی از آنها هنوز هم ادامه می‌دهند. بنابراین وقتی آقای حاج‌سیدجوادی می‌نویسد «شگفتی من از افراد و گروههایی است که شکست تجربه همکاری خود را با رهبری مجاهدین در شورای مقاومت* با مردم در میان نگذاشتند و سکوت و کتمان را بر گشودن باب بحث ترجیح دادند»، فقط بی‌خبری حیرت‌انگیز خود را از حوادثی که دوروبر خودش می‌گذرد، نشان می‌دهد. آقای حاج‌سیدجوادی در طول نوشته‌های خود از «رنجشها و ناراحتیهای بنیادی از رهبری مجاهدین»، از «ایرادات و اشکالات موجود در کار رهبری ایشان و هدفهای مجاهدین در شورا» زیاد حرف می‌زند، ولی هیچ جا به‌طور مشخص، با انگشت‌گذاشتن روی موارد مشخص، به صراحت نمی‌گوید که این «انحصارطلبی» (یا به قول «آن آقا» این «بداخلاقی») کجا و چگونه خود را نشان داده است. از کسانی که در آغاز به شورا پیوستند و بعدها از آن جدا شدند، بعضی از همان روز اول بر سر نحوه تشکیل دولت موقت و اختیارات رئیس‌جمهوری حرف داشتند. بعضی دیگر می‌خواستند عضویت در شورا، دست و بالشان را برای ایجاد ارتباط با بخشی از حاکمیت نبندد. بعضی دیگر معتقد بودند که شورا باید «رجال ملی و خوشنام» را به خود «جذب کند»، بی آن که

* آقای حاج‌سیدجوادی از تمام این «افراد و گروهها» در نوشته خود اسم برده اما «توفان» را از قلم انداخته است. به علت فراموشی است، یا معنای سیاسی دارد؟ هیچ معلوم نیست.

حاضر باشند بگویند این رجال چه کسانی هستند و توقعشان از شورا چیست و ... به هر حال هر یک از آنها به دلیل مشخصی از شورا جدا شد ولی از ذکر صریح مورد اختلاف طفره رفت. آسانتر آن بود که «همه با هم» مجاهدین را به انحصارطلبی متهم کنند و همین کار را هم کردند. حال بر آقای حاج سیدجوادی است که روشن کند «انحصارطلبی» مجاهدین را در چه مورد مشخصی دیده و آزموده است. کافی نیست گفته شود «کسانی هم بودند که از صمیم قلب، دل به تعالی سازمان مجاهدین در راه آزادی و عدالت و استقلال ایران بسته بودند؛ و اگر بازپس نشستند نه به خاطر انحراف خود بود، بلکه به خاطر این بود که در عمل و همگامی فهمیدند که رهبری مجاهدین جز به سلطه‌جویی و خودکامگی مطلق و این که هر که با ما نیست برماست، به چیز دیگری فکر نمی‌کند...» گفتن ندارد که مجاهدین به چیزهای دیگر هم فکر می‌کنند، مثلاً به مبارزه با خمینی و تلاش برای سرنگونی رژیم. اما چه خوب بود آقای حاج سیدجوادی می‌گفت این «سلطه‌جویی و خودکامگی مطلق» را در کدام موارد مشخص از رهبری سازمان مجاهدین دیده است؟ آخر آقای حاج سیدجوادی که هر کس نیست، او کسی است که، به گفته خودش، رجوی به او التماس می‌کرد که به شورا بپیوندند. بنابراین باید حادثه مهمی پیش آمده باشد که او را نه تنها از پیوستن به شورا منصرف کند، بلکه به موضع خصومت نسبت به مجاهدین بکشانند. آن حادثه چه بوده است؟ آقای حاج سیدجوادی مگر قصد ندارد مردم ایران را از خطر مجاهدین حفظ کند؟ پس چرا از روشن کردن مردم ابا دارد و فقط «بر محور کلیات» اتهام می‌زند؟ آن هم به نحوی که گاه کاملاً پیداست که انگیزه چنین اتهامهایی، گزیدگی شخصی است: «در این مرحله [مرحله چهارم] رهبری مجاهدین به دنبال مراحل شکستهای قبلی، تحکیم اعتبار و تثبیت موقعیت خود را به عنوان تنها نیروی جانشین رژیم ملاها (تنها آلترناتیو) در بی‌اعتبارکردن همه افراد و گروههایی می‌بیند که با عدم شرکت خود در شورای مقاومت، از دنباله‌روی و انحصارگرایی رهبری مجاهدین در صحنه سیاسی عموماً و در شورای مقاومت خصوصاً امتناع کردند».

آن چه آقای حاج سیدجوادی در این ماجرا درک نمی‌کند، این است که یک سازمان سیاسی جدی نمی‌تواند هم سیاستی را که خودش در پیش گرفته است درست بداند و هم سیاستی را که مخالفانش تجویز می‌کنند. اگر سیاست خودش درست است، به ناچار باید نادرستی و بی‌اعتباری سیاستهای دیگر را نشان دهد. اما اگر سیاست دیگران درست است، به ناچار باید سیاست خودش را رها کند و به سیاست درست دیگران بپیوندد. هر سازمان سیاسی جدی چنین می‌کند و مرزبندی قاطع و مشخصی با انواع سیاستهای دیگر دارد. این، «انحصارطلبی» نیست، وفاداری به اعتقادهای

خویش است. «سازمان»هایی که سیاستشان چفت و بست ندارد و هر زدوبندی را، بنا به مصالح روز، می‌توان به صورت تبصره به سیاست اعلام‌شده‌شان سنجاق کرد، در واقع باندکارچاق‌کشی یا بنگاه کارگشایی‌اند، نه سازمان سیاسی. معنای دیگر سخن آقای حاج سیدجوادی این است که مجاهدین، برای آن که «انحصارطلب» نباشند، باید هر که از گرد راه نرسیده توصیه‌ی در مورد تغییر سیاستشان کرد، آن را بپذیرند و سیاستشان را روزمره، و به‌خواست این و آن، تغییر دهند. چنین سیاستی شاید برای زدوبندهای سیاسی مناسب باشد، ولی با آن هرگز نمی‌توان رژیم خمینی را سرنگون کرد. مجاهدین، اما، قصدشان زدوبند سیاسی نیست، سرنگون کردن رژیم خمینی است. با افراد هم دشمنی ندارند و به‌طور معمول شروع‌کننده حمله هم نیستند. اما با خطوط سیاسی نادرست در می‌افتند و آنها را بی‌اعتبار می‌کنند. حق هم دارند. اگر بی‌اعتباری خطوط سیاسی دیگر را نشان ندهند، معنایش آن است که خط سیاسی خودشان نادرست است.

۲- داستان غوره و موبز

آقای حاج سیدجوادی، مثل بعضی از سیاست‌بازان «در هجرت»، با مبارزه مسلحانه مخالف نیست، هر چند - خواهیم دید - حاضر است آن را وسیله شانتاژ قرار دهد. حتی در نامه‌ی به دوستش نوشته است: «من هرگز مبارزه قهرآمیز را نفی نمی‌کنم و درباره آینده ایران هم نظرم این است که به هر صورت، زمینه از این مبارزه قهرآمیز خارج نیست... اما ما اهل این مبارزه نیستیم و به درستی از خونریزی و انتقامجویی نفرت داریم. اما حکومت استبداد خمینی راه دیگری باقی نگذاشته است». بدین ترتیب او می‌پذیرد که مبارزه قهرآمیز یک ضرورت است، منتها خودش نباید به آن «آلوده» شود، «چون به درستی از خونریزی و انتقامجویی نفرت» دارد. او در جای دیگر می‌گوید: «بنابراین می‌رسیم به این جایی که قدرتی را که با زور از چنگ مردم گرفته‌اند، جز با زور نمی‌توان از چنگ غاصبان در آورد. در این جاست که صدای آقای رجوی اوج می‌گیرد. اما این صدا تو خالی است، زیرا تا

امروز ثابت شده است که ایشان چنین توانی ندارد». ایراد به رجوی، البته جنبه «فنی» دارد و به همان «نیروی کافی» و «طرح» و «استعداد» مربوطه و ارزیابی نادرست رجوی از تعادل قوا برمیگردد. درست است که «تا امروز ثابت شده است که ایشان چنین توانی ندارد»، اما دنیا را چه دیده‌ای؟ شاید فردا یا پس فردا عکس آن ثابت شود. از این هم بیشتر، آقای حاج‌سیدجوادی چنان با مبارزه مسلحانه‌یی که خود در آن شرکت نداشته باشد موافق است که حتی پس از «دو مرحله» شکست این مبارزه (به قول خودش) و درست هنگامی که پس از شکست مرحله دوم «به ناچار رهبری مجاهدین برای نجات خود از مهلکه راه خروج از کشور را پیش گرفت»، هم خود داوطلب پیوستن به شورای ملی مقاومت می‌شود و هم به دیگران پیام می‌دهد که به شورا بپیوندند. چرا؟ پاسخ در نوشته‌های خود او، البته به‌طور غیرمستقیم، داده شده است: آقای حاج‌سیدجوادی در آن موقع از سازمان مجاهدین تصویری داشت که بعدها معلوم شد با واقعیت تطبیق نمی‌کند. تصور آقای حاج‌سیدجوادی از مجاهدین، به روایت خودش، این بود: «آن چه از آنها در ذهن متبادر می‌شد، شبی از عیاران و اهل فتوت بود که در فراخنای تاریخ پر از ستم و زور سرزمین ایران بر ضد ظلم و ستم حکام برمی‌خاستند و از جان خود بی‌دریغ برای حمایت از ضعفا و ستمدیدگان مایه می‌گذاشتند». اما آن چه بعدها با آن روبرو شد، مجمع عیاران و اهل فتوت نبود، یک سازمان سیاسی بود. مجمع عیاران و اهل فتوت کجا و سازمان سیاسی کجا؟ آن یکی، هر چند به «حمایت از ضعفا و ستمدیدگان» و «بر ضد ظلم و ستم حکام» برمی‌خیزد و از جان مایه می‌گذارد، اما هرگز به فکر گرفتن قدرت از حکام ستمگر نمی‌افتد. این یکی، به عکس، هدفش تسخیر قدرت دولت برای تحقق هدفهای خویش است. آن یکی اگر قدرت حکام را بگیرد علت وجودی خودش را نفی کرده است و این یکی اگر به فکر گرفتن قدرت نباشد. آقای حاج‌سیدجوادی سازمان مجاهدین را مجمع عیاران و اهل فتوت می‌خواست ولی آن را یک سازمان سیاسی یافت. خودش می‌گوید «مشکل آقای رجوی و دوستان او همان گفته شادروان طالقانی بود که "غوره نشده می‌خواستند مویز بشوند"». ظاهراً تمام دعوا از همین جا سرچشمه گرفته است. آقای حاج‌سیدجوادی توقع داشت مجاهدین به سبک عیاران «برای حمایت ضعفا و ستمدیدگان» مبارزه کنند و هزارهزار کشته و اسیر بدهند، ولی در سیاست دخالت نکنند و رهبری سیاسی را به مویزها بسپارند. بعد دید که این «عیاران» وارد معقولات شده‌اند، برنامه دولت موقت نوشته‌اند و مبارزه مسلحانه را تابع یک مشی سیاسی کرده‌اند. از این هم بیشتر، سیاستی در پیش گرفته‌اند که مرزبندی دقیقی با «اپوزیسیون»‌های گوناگون خارج کشوری و داخل کشوری دارد و در آن نمی‌توان با فراغ‌بال جولان داد، دست به مانور زد یا به فکر

زدوبند افتاد. از این جا بود که ورق برگشت.

در واقع داستان غوره و مویز هم داستان نوی نیست، دست بالا چاپ تازه‌یی است از همان داستان قدیمی «سازمان جوانان». سالها پیش از انتشار نسخه «غوره و مویز»، کسان دیگری هم بودند که ادعا می‌کردند سازمان مجاهدین، به علت کم سن و سالی اعضایش و در نتیجه به خاطر بی‌تجربگی آنها در کار سیاست و نارس بودنشان از نظر سیاسی، چیزی بیش از یک «سازمان جوانان» نیست و بنابراین نمی‌تواند ادعای رهبری مبارزه علیه رژیم را داشته باشد.

معلوم نیست اگر در همان زمان مقاومت به سرنگونی رژیم موفق می‌شد، دارندگان آن نظر باز بر سر حرف خود می‌ماندند یا نه. اما چون به هر حال سرنگونی سریع رژیم حاصل نشد و مبارزه به درازا کشید، عده‌یی، باز از دوستان شورا، به فکر افتادند که این نقطه ضعف از پایین - یعنی توده‌یی نشدن سریع مقاومت مسلحانه - را با ایجاد نقطه قوتی از بالا - یعنی همان «گسترش کمی و کیفی» مشهور شورا - جبران کنند. طرح این نظر و بحث علنی و وسیع بر سر آن، گرایشهای دیگری را هم فعال کرد که نگرانشان نه از جوان بودن بلکه از چپ‌بودن مجاهدین بود. با «گسترش شورا» به سبکی که مورد نظر آنها بود - یعنی با واردکردن مویزهای محافظه‌کار به شورای ملی مقاومت - هم گرایش انقلابی در شورا رقیق می‌شد و هم کنترل سیاسی مجاهدین از بالا امکان می‌یافت. در آن صورت مقاومت مسلحانه‌یی که پای ثابت و بی‌تزلزلش رزمندگان مجاهد بودند، از کنترل سیاسی خودشان خارج می‌شد و در خدمت یک سیاست «واقع‌بینانه‌تر!» قرار می‌گرفت. در مقابل، مویزها می‌توانستند کمبودها و ضعفهای غوره‌ها را در زمینه مقاومت مسلحانه در داخل کشور، با کسب احتمالی حمایت‌های خارجی جبران کنند و بدین ترتیب داد و ستد «پایاپای» می‌شد: کشته و اسیردادن از غوره‌ها، رهبری از مویزها. مجاهدین زیر بار این «راه‌حل نجات‌بخش» نرفتند. به این ترتیب بود که «مسئله‌های شورای ملی مقاومت آن را ترک کردند و، به قول آقای حاج‌سیدجوادی، از شورا فقط اسمش باقی ماند. زمزمه «انحصارطلبی» مجاهدین از همان وقت شروع شد. به هر حال اگر علم‌کردن داستان «سازمان جوانان» در آن روزها مختصر جاذبه‌یی هم می‌توانست داشته باشد، قصه غوره و مویز آقای حاج‌سیدجوادی، امروز، پس از گذشت پنج سال پرتلاطم و پرماجرا، پس از عبور مقاومت از فراز و نشیبهای پیچیده و دشوار، دیگر نه تنها جاذبه‌یی ندارد، از پاره‌یی جهات خنده‌آور است. «جوانان بی‌تجربه» آن زمان را در واقع امروز باید جزء «پیران» به شمار آورد. به یاد بیاوریم که هنگامی که انقلاب کوبا به پیروزی رسید و قدرت را در دست گرفت، میانگین سن اعضای دولت انقلابی ۲۸ سال بود. امروز رهبران سازمان مجاهدین، با چند سال بیشتر یا کمتر،

جنگ رژیم ملاحا را از درگیری با مشکلات داخلی مملکت نجات داد و جنگ را برای تحکیم ملاحا به صورت مجوزی شرعی و قانونی و حقوقی برای سرکوب همه آزادیها و حقوق مردم ایران در آورد.

در لباس عضویت افتخاری «اتحادیه میهن پرستان» آقای حاج سیدجواد ناگزیر است همان استدلال و همان اصطلاحات و کلمات رژیم را مصرف کند. ناچار است «آغاز تهاجم» را دلیل لازم و کافی برای ادامه هفت سال جنگ از طرف خمینی بداند. ناچار است نظر رژیم را در مورد «تحمیل جنگ» از طرف عراق تکرار کند. همه اینها برای کسی که تاکنون اظهارنظر صریح و روشنی در مورد مسئله جنگ و صلح نکرده، در عین حال در حکم اعلام موضع هم هست. اما دیگر ناچار نیست بگوید عراق «با تحمیل جنگ، رژیم ملاحا را از درگیری با مشکلات داخلی مملکت نجات داد». این نتیجه گیری خود اوست و معنای صریحش آن است که آقای حاج سیدجواد رژیم خمینی را تثبیت شده می داند. زیرا رژیمی که، به قول آقای حاج سیدجواد، مقاومت مسلحانه را از بین برده، هزاران هزار را کشته، دهها هزار را به زندان انداخته و بقیه را فراری داده، و در عین حال به برکت جنگ از درگیری با مشکلات داخلی هم نجات یافته است، دیگر چه چیزی ثباتش را تهدید می کند؟ فعلاً کاری نداریم که این ارزیابی آقای حاج سیدجواد درست است یا نه. او در تمام طول نوشته هایش نشان داده است که برای اثبات حرف خود، حاضر است به روی بسیاری از واقعیتهای چشم ببندد یا بسیاری از واقعیات را «بر محور کلیات» ماستمالی کند. اما خوب است همین جا بر دو نکته از این فرمایشات انگشت گذاشت. اول این که، طبق اظهارات «میهن پرستان» آقای حاج سیدجواد، بار مسئولیت ویرانی شهرها و تأسیسات صنعتی و کشته و زخمی شدن صدها هزار جوان ایرانی تنها به دوش عراق است. یعنی که رژیم خمینی در این میان هیچ مسئولیتی ندارد. دوم، آقای حاج سیدجواد به عنوان فقیه و قانونگذار و حقوقدان، شرعی بودن، قانونی بودن و اعتبار حقوقی جنگ را به عنوان مجوز سرکوب همه آزادیها و حقوق مردم ایران به رسمیت می شناسد. این نکته دوم، هر چند در همان اولی هم مستتر است، اما بیان صریحش امکان هر نوع برداشت غلط را از «معاندان» سلب می کند!

آقای حاج سیدجواد هر چه در این موضع گیری بیشتر می رود و هر چه مایه «میهن پرستانه» استدلالش را غلیظتر می کند، بیشتر با رژیم خمینی و یارانش همصدا می شود: «متأسفانه رهبری مجاهدین در مسیر مراحل پیاپی شکست سیاسی و نظامی خود جبراً به راه همکاری با دشمن و ارتزاق از دشمن کشیده شد، دشمنی که اگر ماشین جنگی او استعداد و قابلیت استفاده از سلاحهای پیچیده ای را که در

در حول و حوش چهل سالگی اند و دست کم پانزده تا بیست سال سابقه مبارزه سیاسی دارند، آن هم مبارزه در شرایطی که تحمل یک روزش هم برای مویزها طاقت فرسات. بنابراین اگر آقای حاج سیدجواد یا دیگران ایرادی به سازش نکردن مجاهدین با گرایشهای محافظه کارانه دارند، این ایراد را بی پرده بیان کنند، نه این که آن را در لفافه داستانهای خنده آور ببوشانند.

بدیهی است که وقتی مویزها از رام کردن غوره ها ناامید شدند، به کوبیدن و بی اعتبار کردن آنها کمر بستند و هر چه در این راه پیش تر رفتند، با رژیم خمینی «مشترک المنافع» تر شدند. به طوری که امروز هر آدم گمنامی که هوس نام آوری داشته باشد یا هر آدم سابقاً نامدار فعلاً فراموش شده ای که بخواهد عرض وجود کند، خوب می داند که کافی است فحشی نثار مجاهدین کند تا فرمایشاتش زینت بخش نشریه هایی شود که در داخل و خارج کشور سنگ رژیم را به سینه می زنند، بماند که سینه چاکان تاج و تخت هم حلوا حلواش خواهند کرد و رادیوهای «دوست» نیز «انعکاس جهانی» فرمایشاتش را به عهده خواهند گرفت.

۳- «همکاری با دشمن»

سال گذشته، هنگامی که مسعود رجوی از فرانسه به عراق رفت، «منتخب شما» که خمینی او را به فرانسه هدیه کرده بود. این حرکت را خودکشی یک جنازه سیاسی خواند و بلافاصله مورد تشویق «برادر موسوی» قرار گرفت. آن روز آقای حاج سیدجواد لب از لب نجنباند، اما امروز برای جبران آن تأخیر، یک گام هم از فرزند امام فزاتر می رود و زدوبند رژیم با دولت فرانسه را «برای رهبری سازمان نعمتی غیرمترقبه برای خروج از بن بست» می خواند. در واقع آقای حاج سیدجواد چاره ای هم جز این ندارد، او تصمیم گرفته است سازمان مجاهدین را، از هر راه که شده، بکوبد، بنابراین باید همه راهها را امتحان کند. اول در لباس داور مسابقه، برای مجاهدین خطای فنی می گیرد: «رهبری سازمان مجاهدین به کشوری رفت که رژیم آن در استبداد و خشونت و توحش و سرکوب آزادیها و حقوق انسانی و از نظر شمار اعدامها و محاکمات غیرقانونی و شکنجه، در گزارشهای سازمانهای حقوق بشر و عفو بین المللی در شمار کشورهای ردیف اول است». بعد لباس و سوت داوری مسابقه را کنار می گذارد و لباس «اتحادیه میهن پرستان» را بر تن می کند: «رژیم صدام حسین چندین سال است که با آغاز تهاجم به خاک ایران، نه فقط شهرها و آبادیهای جنوب کشور و تأسیسات عظیم نفتی و صنعتی آن را به ویرانی کشید و صدها هزار جوان ایرانی را در جبهه ها کشت یا معلول و از زندگی ساقط کرد، بلکه با تحمیل

خوشنامی و نیکوکاری «سیا»، چندمیلیون دلار ناقابل بگیرند و این «کمک خیرخواهانه» را مقامهای رسمی و دولتی ابرقدرت نامبرده هم تصدیق و افشا کنند، باز آقای حاج سیدجوادی از جبهه لندن ندا می‌دهد که «این به شوخی و کمدی بیشتر شباهت دارد که ما بیاییم برای کسانی دادگاه اخلاقی تشکیل بدهیم که هیچ وقت مورد اقبال مردم نبوده‌اند و یا ساده‌لوحیهای سیاسی کسانی را که خیال می‌کردند با آمریکا می‌توانند بازی سیاسی کنند، به حساب خیانت بگذاریم». می‌بینید که آقای سخت‌گیر، وقتی دیگر موضوع «دشمن» در میان نیست و صحبت از مختصر کمک خیرخواهانه دوستان به دوستان است، چقدر سعه صدر، چقدر گشاده‌دستی، چقدر گذشت، چقدر بلندنظری از خود نشان می‌دهد. پس عبرت بگیرید ای شهروندان جامعه بسته!

اما در مورد رابطه مقاومت با دولت عراق، تصور نمی‌کنیم هیچ حرف ناگفته‌یی باقی مانده باشد. با این همه شاید تکرار پاره‌یی از مطالب به اختصار بی‌فایده نباشد. آقای حاج سیدجوادی در نامه‌یی برای دوستش نوشته است: «همان طور که، به قول شما، ما برای سرنگون کردن رژیم خمینی فرار نکردیم، همان گونه هم بنابراین، برای برنامه‌ریزی و تعیین تکلیف برای جامعه رسالتی نداریم». شورای ملی مقاومت، به عکس، از همان روز اول اعلام کرد که برای سرنگونی رژیم خمینی از راه مبارزه مسلحانه تشکیل شده است و برای خود در قبال جامعه وظایفی قائل است. مهمترین این وظایف، بدیهی است، شناسایی دشمن اصلی مردم ایران و از میان برداشتن اوست. شورا خمینی و رژیم ولایت فقیهش را دشمن اصلی می‌داند و هم از این رو با «مسا»هایی که به دو دشمن اصلی معتقد بودند، یا چنین وانمود می‌کردند، حسابش را سوا کرد. از آن جا که هم نیروهای مقاومت و هم دولت عراق با رژیم خمینی می‌جنگند، لوله‌های تفنگشان همسوست و به سوی هدف واحدی شلیک می‌کند. این همسویی، استفاده از امکاناتی را در کشور عراق برای مقاومت میسر می‌کند که مهمترینش ایجاد قرارگاههایی برای نیروهای مسلح مقاومت است. ما استفاده از این امکانات را نه تنها مجاز می‌دانیم، بلکه آن را، برای پیشبرد مقاومت، لازم و ضروری می‌شناسیم. شورای ملی مقاومت با تصویب طرح صلح در اسفندماه سال ۶۱، از همان وقت - که «مسا»ها هم در شورا بودند - تا امروز - که «مسا»ها دیگر در شورا نیستند - پایان دادن به جنگ و استقرار صلح را در رأس شعارهایش قرار داده است و برای تحقق آن می‌کوشد. بنابراین دلسوزی کسانی که در چشم‌انداز صلح، سرنوشت فاجعه‌باری را برای مقاومت پیش‌بینی می‌کنند، به قول آقای حاج سیدجوادی «به شوخی و کمدی بیشتر شباهت دارد». انتقال مقر مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، به خاک عراق نیز، همان طور که همه می‌دانند، در یک جلسه فوق‌العاده

اختیار دارد داشت، دیگر از ایران چیزی باقی نمی‌گذاشت» * آقای حاج سیدجوادی در روضه‌خوانی طولانی و کسالت‌بار خود درباره محاسن «جامعه باز» از جمله می‌گوید: «افراد و گروههایی که در افکار سیاسی خود به حجتی قوی متکی هستند نیازی به فحش‌دادن و تهمت و افترا ندارند». فرض می‌کنیم آقای حاج سیدجوادی که تمام عمرش را در «جامعه بسته» گذرانده است، از نظر فرهنگی متعلق به «جامعه باز» است. فرض محال که محال نیست؟ پس انتظار داریم در مقابل اتهامهای مکرر «ارتزاق از دشمن»، «ارتزاق از صندوق اعانه صدام حسین»، «بستن بندناف سازمان به خزانه آقای صدام حسین» و... دلیلی هم ارائه کند. متأسفانه هیچ دلیلی ارائه نمی‌کند. تنها «حجت قوی» آقای حاج سیدجوادی در تمام ۲۲ صفحه نوشته‌اش، نقل‌قولی است از «جعل‌المتین» اصحاب استحاله، یعنی «روزنامه معتبر و وزین» لوموند، از مطالب یک مصاحبه با وزیر خارجه عراق. او این نوشته روزنامه را در چند جا تکرار می‌کند، ولی نه به تکذیب همین نقل‌قول از طرف وزیر خارجه عراق اعتنایی دارد و نه به شناسایی صریح و رسمی استقلال ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی سازمان مجاهدین از طرف رئیس‌جمهوری عراق. ممکن است کسانی تصور کنند که شهروندان جامعه باز بسیار سخت‌گیرند و در نظر آنها هزار تکذیب‌نامه و شناسایی رسمی استقلال، نمی‌تواند آب رفته را به جوی برگرداند. می‌خواهیم این کسان را، اگر وجود دارند، مطمئن کنیم که از قضا عکس این تصور واقعیت دارد و آقای حاج سیدجوادی در این زمینه آن قدر دست و دل‌باز و بلندنظر است که به مسیح می‌ماند. مثلاً اگر از دوستان او جمعی برای «نجات ایران» یا تیمسار - سید - دکتری برای کمک به «پناهندگان»، از ابرقدرتی مثل آمریکا و از طریق سازمانی به

* از اتفاقات حیرت‌انگیز روزگار بشنوید: مقارن همان روزها که آقای حاج سید جوادی «تحلیل» خود را قلمی می‌کرد رادیو اسرائیل در برنامه فارسی خود (۱۵ مارس = ۱۹ اسفند) به شنونده‌یی که پرسیده بود «شما اگر نقشی در کمک به جمهوری اسلامی نداشتید چرا نیروگاه اتمی عراق را بمباران کردید؟» این طور پاسخ داد: «... در مورد بمباران کوره اتمی عراق: این اقدام خدمتی به ملت اسرائیل بود و خدمتی به ملت ایران... عراق قصد تولید بمب اتمی داشت و به ساختن کوره‌یی به این منظور مشغول بود و اگر این بمب تولید می‌شد در درجه اول تردیدی نیست که عراق آن را علیه ملت ایران و سربازان ایرانی به کار می‌انداخت... شما شنونده عزیز، بمباران کوره اتمی عراق را به حساب کمک اسرائیل به رژیم ایران نگذارید بلکه به نظر ما این خدمتی است به ملت ایران... ببینید «اتحادیه میهن‌پرستان» چقدر عضو افتخاری دارد و همه آنها در هر جا که باشند یک حرف را می‌زنند!

شورا به اتفاق آرا تصمیم گرفته شد و منظور از آن هم، در درجه اول، عطف توجه و رسیدگی بیشتر به نیروهای مسلح مقاومت از نزدیک بود. این که این جا به جایی تا چه حد در بالابردن بازده کار نظامی مقاومت مؤثر بوده است، رشته عملیات جدیدی که از سه ماه پیش تاکنون صورت گرفته، گویاترین پاسخ آن است. طبعاً این عملیات از طرف منابع «بیطرفی» مثل رادیو رژیم یا رادیو اسرائیل و بی بی سی مورد تأیید قرار نگرفته است، از این رو ممکن است برای پاره‌یی از «آزادیخواهان» در حد شایعات یا تبلیغات باشد. مسئولیت این امر دیگر با ما نیست. اما در مورد رابطه موجود بین مقاومت و دولت عراق، رئیس‌جمهوری عراق پس از ملاقاتش با مسئول شورای ملی مقاومت، بر تلاش مشترک برای رسیدن به صلح تأکید کرد و به رسمیت شناختن استقلال کامل مقاومت را در همه زمینه‌ها - ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی - اعلام داشت. این ره‌ئوس مطالبی است که ما درباره «همکاری با دشمن» می‌توانیم بگوییم. مطالب دیگری هم هست که چون ممکن است از طریق «دوست معمم» یا غیرمعممی به گوش دشمن معمم برسد، حالا نمی‌گوییم ولی به موقع خود از سیر تا پیازش را به اطلاع مردم خواهیم رساند؛ به «اتحادیه میهن‌پرستان» هم توضیحی بدهکار نیستیم.

۴ - «به کشتن دادن جوانان بیگناه»

آقای حاج‌سیدجوادی برای آن که ادعای سیاسی علیه سازمان مجاهدین را هر چه سنگین‌تر کند، مجبور شده است اتهام‌هایی را وارد پرونده کند که سالهاست از طرف عملاً آشکار و پنهان رژیم عنوان شده است. از این رو هر چه در خصوصش پیگیرتر می‌شود، همسویی و هم‌نظری و حتی همانندی نحوه بیان با دستگاه تبلیغات «حضرت امام» بیشتر می‌شود. آخرین اتهامی که او، در دو نوشته اخیرش، به «رهبری مجاهدین» نسبت داده، به کشتن دادن ده‌ها هزار جوان معصوم و بیگناه است! آقای حاج‌سیدجوادی برای آن که تأثیر و برآوردگی اتهامش را بیشتر کند، به تاکتیک کهنه‌یی روی آورده که از دستاوردهای حزب توده است و این اواخر دستگاه منتظری هم یک چند آن را به کار گرفت ولی نتیجه‌یی عایدش نشد. حالا آقای حاج‌سیدجوادی می‌خواهد بخت خود را با آن بیازماید. آن تاکتیک عبارتست از جداکردن «رهبری» از «بدنه» سازمانی و کوبیدن «رهبری» به جرم خیانت به «بدنه». کسی که در نامه به دوستش «عرض کرده» بود «من هیچ تعهد و مسئولیتی در برابر مردم ندارم»، هنگام تنظیم ادعای سیاسی علیه مجاهدین، ناگهان احساس تعهد و مسئولیت می‌کند، آن هم در برابر «جوانان مجاهد»! می‌گوید: «دریغ است

که ریشه‌های این فاجعه عظیم که بر سر جوانان مجاهد و خانواده‌های آنها به دست دژخیمان خمینی آمده، در پرده ابهام بماند و نقش رهبری مجاهدین در این فاجعه به سکوت و کتمان برگزار شود». آقای حاج‌سیدجوادی در ادعای نامش، در جایی می‌گوید «ظاهراً فرهنگ فحش و اتهام متکی به فقدان حافظه جمعی جامعه است». حالا معلوم می‌شود که این «حافظه» در محافلی از روشنفکران هم که کارشان سیاست‌بافی است، وجود ندارد. اگر می‌داشت، آقای حاج‌سیدجوادی امروز نمی‌بایست راهی را که چند سال پیش رژیم و دنباله‌های خارج کشوریش رفتند و سرشان به سنگ خورد، دوباره بیازماید. آنها هم می‌خواستند وضعیتی را که مجاهدین «بلوکه» کرده بودند، دوباره به «حال عادی» درآورند، یعنی هر حدومرزی بین مدعیان مخالفت با رژیم و مخالفان انقلابی رژیم (و حتی خود رژیم) را از میان بردارند - به نام نامی «سیاست». ولی نتوانستند. آقای حاج‌سیدجوادی شاید تصور کرده است دیگران قابلیت این کار را نداشتند و او دارد. بسیار خوب، این گوی و این میدان. اما به قول معروف امتحانش مجانی نیست و ممکن است تنه اعتبار سیاسی بخت‌آزمایان را هم در این «عملیات رهایی‌بخش» از بین ببرد. آقای حاج‌سیدجوادی بی‌تردید فکر همه چیز را کرده است که در نوشته آخرش می‌گوید: «همه کوشش و تلاش آقای رجوی در این است که پرونده سراپا خونین رهبری ایشان و رفقاییش از دوران قتل‌عام رژیم خونخوار ولایت‌فقیه، در هاله‌یی از قداست و امامت و مرشدی و مرادی ایشان ناگشوده به بایگانی تاریخ سپرده شود و کسی انگشت سؤال بر کیفیت این رهبری، که مرحله به مرحله در درگیری با واقعیات و شرایط پیچیده پس از انقلاب به شکست انجامید، نگذارد و از میزان مسئولیت آقای رجوی و رفقاییش در هموارکردن راه مسلخ و اسارت و آوارگی برای هزاران جوان بیگناه حرفی نزند». فرض می‌کنیم همه این حرفها درست است، چه نتیجه‌یی می‌خواهد از آن بگیرد؟ این که مسئول کشتار و اسارت «هزاران جوانان بیگناه» رجوی و رفقاییش هستند نه خمینی؟ این که حرف تازه‌یی نیست، نظری است که از مدتها پیش، توسط پاره‌یی از «توابعین روشنفکر»، که می‌خواهند در توجیه جنایتهای رژیم نقش نظریه‌پرداز را بازی کنند، عنوان و تبلیغ می‌شود. از آن جا که «قتل‌عام رژیم خونخوار ولایت‌فقیه» امری قابل کتمان نیست و کوس رسوایی رژیم از این بابت در همه دنیا زده شده است، این «توابعین روشنفکر» می‌خواهند با انتقال مسئولیت این جنایات از رژیم خمینی به سازمان مجاهدین، در واقع نوعی توجیه عقلانی برای خونخواری رژیم بتراشند. آقای حاج‌سیدجوادی از یک سو تمام مسئولیت جنگ و پیامدهایش را به دوش عراق می‌اندازد و از سوی دیگر مسئولیت کشتار وحشیانه «هزاران جوان بیگناه» را متوجه رهبری سازمان مجاهدین می‌داند. بدین ترتیب دیگر دلیلی برای مخالفت با «رژیم خونخوار ولایت‌فقیه»

ندارد. برآشفتگی او از این که مجاهدین این امر را «چشمک و چراغ به رژیم» تلقی کرده‌اند، در اساس بی‌جاست، زیرا این همسویی و حتی همانندی نظر، قابل انکار نیست. دست بالا او می‌تواند ادعا کند که این همانندی، حسابگرانه نیست بلکه اعتقادی است. چه بدتر، این از بابت نظر سیاسی آقای حاج‌سیدجوادی. اما از مطالب قلمی شده توسط او نتیجه دیگری هم می‌توان گرفت: روشنفکری که ادعای آزادیخواهی و مبارزه با سرکوب و اختناق داشته باشد، ولی مبارزه با سرکوب را نه با حمله به دژخیم بلکه با کوبیدن قربانی سرکوب آغاز کند، هر چه باشد قطعاً آزادیخواه نیست و هر چه نباشد به یقین مددکار سرکوبگر هست. آزادیخواهی دیپلمی نیست که انسان، یک بار برای همیشه آن را بگیرد و تا پایان عمر از «مزایای قانونی» آن بهره‌مند شود. آزادیخواهی یک امتحان بی‌وقفه، مداوم و هر روزه است و مدعی آن باید بتواند اعتبار «نتیجه قبولی» دیروز را امروز هم ثابت کند. متأسفانه اظهارنظرهای اخیر آقای حاج‌سیدجوادی «تاییدیه» چنین اعتباری نیست. آقای حاج‌سیدجوادی پس از اعلام مجرمیت «آقای رجوی و رفقای» در هموارکردن راه مسلخ و اسارت و آوارگی برای هزاران جوان بیگناه، وظیفه خود را تمام شده نمی‌داند و در صدد است این «جوانان بیگناه» را نجات دهد. فکر نجات «جوانان فداکار و مؤمن» از شر رهبری «مستبد»، «انحصارطلب» و «بداخلاق» هم فکر تازه‌یی نیست و در این زمینه هم آقای حاج‌سیدجوادی، نسبت به مدعیان دیگر، تأخیر دارد. او در نامه‌یی برای دوستش نوشته است: «راستی این نیروی اسیر و دربند شده در ولایت‌فقیه آقای رجوی را چگونه می‌توانید رها کنید و سپس آنها را برای رهایی مردم آماده کنید... اگر شما راهی پیدا کردید مرا هم خبر کنید». بسیار بعید به نظر می‌رسد که دوست ایشان بتواند راهی برای «رهایی این نیروی اسیر» پیدا کند، اما ما می‌توانیم برای تحقق این «نیت خیرخواهانه» آقای حاج‌سیدجوادی، راهنمایی‌هایی بکنیم. پیش از هر چیز آقای حاج‌سیدجوادی و «نجات غریق»‌های دیگر باید این واقعیت را درک کنند که نیروی مجاهدین یک نیروی آرمانخواه و انقلابی است و انگیزه‌ها و مکانیسم حرکت و شیوه عملش با یک نیروی پراگماتیک غیرانقلابی فرق دارد. این نیرو، اگر با رهبریش پیوندی ناگسستنی دارد - که تاکنون به هر محکی آزموده شده و پاسخی یکسان داده -، به علت آن است که این رهبری را بیان‌کننده خواستهای انقلابی خود در قالب یک سیاست مشخص یافته است. رجوی از آن‌رو مورد احترام، علاقه و ستایش مجاهدین است که درست خواستهای آنها را بیان می‌کند و این خواستها را به صورت یک سیاست همبسته، منطقی و محکم به آنها عرضه می‌کند. طبیعی است که به این ترتیب مجاهدین با دل و جان از او حمایت می‌کنند و برای اجرای رهنمودهایش از جان مایه می‌گذارند. نجات‌غریقان محترم، برای آن که

رجوی را از مقام رهبری مجاهدین جاکن کنند، باید بتوانند به مجاهدین نشان دهند که برای تحقق آرمانها و خواستهای آنان، سیاستی انقلابی‌تر و درست‌تر از رجوی دارند. در این صورت نه تنها بدنه سازمان، بلکه رهبری آن هم سر تعظیم بر آستان ایشان فرود خواهند آورد. آقای حاج‌سیدجوادی در تحلیل خود شکوه می‌کند که «در این مرحله [چهارم] است که دوستان و همگامان دیروز، فقط به خاطر عدم موافقت با خط‌مشی سیاسی رهبری مجاهدین در مبارزه و هموارکردن راه پر از خون و فاجعه ملاحا برای تحکیم قدرت به قیمت شهادت و اسارت ده‌هزار جوان بیگناه و مؤمن، در ادبیات سیاسی رهبری مجاهدین به القاب سوپرمدموکرات و... مفتخر شدند». او که به «ایمان» و «بیگناهی» این جوانان اعتراف دارد، به یقین این را هم می‌داند که آنها با چشم باز و با آگاهی تمام نخست مسأله شهادت و اسارت و شکنجه را برای خود حل کرده و پس از آن قدم در راه مبارزه مسلحانه گذاشته‌اند. بنابراین به رخ‌کشیدن شهادتها و اسارتها - هر اندازه زیاد و باورنکردنی باشد - آنان را نمی‌لرزاند. آقای حاج‌سیدجوادی، برای آن که رخنه در ایمان آنان به وجود آورد، باید ثابت کند که دادن این همه شهید و اسیر، برای رسیدن به هدفی که مدنظر آنهاست، بیهوده و نادرست بوده و از راه کوتاه‌تر و کم‌خطرتری هم رسیدن به آن هدف امکان داشته است. این راه کدام است؟ نه آقای حاج‌سیدجوادی پاسخی دارد، نه سایر «بدنه» دوستان بیزار از «رهبری». آقای حاج‌سیدجوادی حتی نمی‌گوید عدم موافقتش با مشی سیاسی رهبری مجاهدین در چه زمینه بوده و سیاست پیشنهادی او کدام است. فرض کنیم بر اثر ورد سحرآمیزی که دوست آقای حاج‌سیدجوادی پیدا کرده و سه بار آن را خوانده و به «جوانان بیگناه مؤمن» دمیده است، همه آنها از رهبری سازمان روی گردانده‌اند، حال او با این نیروی بزرگ، انقلابی، رزمنده و رزم‌دیده و مصمم و با ایمان می‌خواهد چه کند؟ به او خواهند گفت: دوست شما ما را رها کرده و ما، طبق گفته شما، «برای رهایی مردم» آماده‌ایم؛ به ما بگویید دشمن اصلی مردم کیست: خمینی است؟ عراق است؟ جناحی از حاکمیت است؟ رهبری سازمان است؟ یا... آقای حاج‌سیدجوادی چه جواب خواهد داد؟ خواهند پرسید راه مبارزه کدام است: باید خودمان مبارزه مسلحانه کنیم؟ باید نیروی نظامیان را در اختیار شما قرار دهیم؟ باید به نیروهای «تحت امر قرارگاه رمضان» بپیوندیم و با «دشمن علفی» بجنگیم؟ اصلاً باید سلاح را کنار بگذاریم و فعلاً در چاپ و تکثیر نامه‌های آقای بازرگان به سردمداران رژیم، به «دوستان» کمک کنیم؟ باید سر درس و مشقمان برگردیم و صبر کنیم تا «مویز» شویم؟ یا... آقای حاج‌سیدجوادی به آنها چه خواهد گفت؟ خواهند پرسید برای جبران «انحصارطلبی» رهبران سابقمان چه باید بکنیم؟ باید در یک «ائتلاف بزرگ» که از درون رژیم کنونی تا تنمۀ رژیم سابق امتداد پیدا می‌کند شرکت کنیم؟ باید پشت‌جبهه

«بودجه انقباضی» یا انقباض خمینی؟

از هلیله قبض شد اطلاق رفت
آب آتش را مدد شد همچو نفت!

ی. علوی

بحران سال گذشته جهان نفت و بحران در اقتصاد کشورهای وابسته به نفت از قبیل ایران، در سال آینده نیز ادامه خواهد داشت و هنوز فرضیه یا سناریویی که بتواند تغییر مهمی در بازار نفت و رونق آن را اثبات کند، موجود نیست. از این رو برنامه ریزان و دست‌اندرکاران اقتصاد کشورهای مربوطه در جستجوی مدلی هستند تا با راهنمایی آن و تکیه بر امکانات و شناخت تنگناها، به تدارک مطلوبترین شرایط بپردازند. ابزارهای بودجه‌یی، پولی-اعتباری و کنترلی، از جمله ابزارهایی هستند که در مقابله با بحران بسیار به کار می‌آیند. اما بودجه در کشورهای هم‌چون ایران، نقش ویژه‌یی را داراست، زیرا عمده درآمدها به وسیله دولت کسب می‌شود و عمده هزینه‌های کشور نیز، در قالب بودجه و به وسیله دولت، تحقق می‌پذیرد.

در مورد ایران، اهمیت بودجه را می‌توان از نسبت درآمدهای بودجه به تولید ناخالص ملی دریافت. این نسبت در سالهای ۵۹ تا ۶۳ به حدود ۳۰ تا ۳۲ درصد می‌رسد (۱). با این همه استفاده از ابزار بودجه‌یی جهت حل و فصل معضلات و عدم تعادل‌های منطقه‌یی و کلی در اقتصاد ایران، دارای محدودیت است و نمی‌توان، حتی در مطلوبترین فرض، حل ناهماهنگیهای ساختی را بدان مشروط نمود، مگر این که آن را در چارچوب برنامه‌یی بلندمدت در نظر گرفت. در این حالت نیز هر بودجه اهمیت محدود خود را در آن برنامه داراست.

ساخت بودجه رژیم

اپوزیسیون داخل رژیم شویم؟ باید به «جمهوریخواهان ملی» بپیوندیم؟ باید «جبهه ملیون» را روی سرمان بگذاریم و حلوا حلوا کنیم؟ باید برای کسانی که با خمینی لاس می‌زنند هورا بکشیم؟ باید به کسانی که از «سیا» پول گرفته‌اند تعظیم کنیم؟ یا... اینها نخستین سؤالی است که باید برای یک نیروی رزمنده انقلابی روشن کرد. پس از آن باز هم سؤال خواهند کرد و باز هم باید به آنها جواب داد. چیز نوشتن «بر محور کلیات»، برای پاسخگویی به نیازهای ذهنی یک نیروی انقلابی کافی نیست. طفره رفتن از موضعگیری مشخص در برابر مسائل مشخص دافعه‌انگیز است. آقای حاج‌سیدجوادی یا هر «نجات‌غریق» دیگری که قصد رهایی «جوانان بیگناه و مؤمن» را داشته باشد، باید بتواند به جای دستگاه رهبری‌یی که قصد کوبیدنش را دارد، دستگاهی کارآمدتر به نیروی انقلابی پیشنهاد کند. نه آقای حاج‌سیدجوادی و نه مدعیان دیگر، هیچ یک چنین جُرْزه و توانی ندارند. اشکال کار همه‌شان این است که نه تنها با نیروی انقلابی سنخیت ندارند، بلکه از درک ذهنی دنیای انقلاب هم ناتوانند.

همان گونه که در جدول آمده، درآمدهای بودجه از سه عنصر مالیاتها، درآمدهای حاصل از انحصارها و مالکیت دولت، و استقراض تشکیل می‌شود. هزینه‌ها نیز مرکب است از سه عنصر هزینه‌های پرسنلی و اداری (کلیه هزینه‌هایی که صرف پرداخت به کارکنان و خرید ملزومات می‌شود)، هزینه‌های انتقالی (کمک و اعانه به مؤسسات و بخشها، جهت جبران زیان و سرمایه‌گذاری و سوبسیدها) و بالاخره هزینه‌های سرمایه‌ی که در بلندمدت قابل بهره‌برداری است. تغییر در هر یک از ردیفهای درآمد و هزینه، دارای تأثیر مستقیم و غیرمستقیم به روی متغیرهای کوتاه‌مدت (اشتغال، قیمتها و تراز پرداختها) است و بی‌تردید بر متغیرهای بلندمدت بی‌تأثیر نیست. بیشترین تأثیر بر متغیرهای بلندمدت (بنیادهای تولیدی، توزیعی و مصرف) را هزینه‌هایی دارند که سرمایه‌ی خوانده می‌شوند. بدین ترتیب اگر در پی خلاصه‌نمودن بودجه دولتهای خمینی، که به واقع نمودار برنامه و تأثیر مشترک آنها بر اقتصاد ایران است، باشیم، به طرح زیر خواهیم رسید (۲).

دامنه تغییرات درآمدها و هزینه‌ها و کسری بودجه در سالهای ۵۸ تا ۶۴ (به درصد)

کسری درآمد نسبت به هزینه‌ها	هزینه‌ها		درآمدها	
	سرمایه‌یی	جاری	غیر مالیات	مالیات
۳۰ تا ۲۵	۲۳ تا ۱۸	۷۸ تا ۸۲	۷۱ تا ۶۷	۳۳ تا ۲۹

دامنه تغییرات فوق به طور عمده مربوط به دورانی است که هنوز بحران بازار نفت فرا نرسیده بود و شرایط بازار نفت برای رژیم، اگرچه در اوج مطلوبیت نبود، به هر حال مطلوب می‌نمود. در این حالت در میان کل درآمدهای بودجه، نفت بالاترین نسبت را به خود اختصاص می‌داد و پس از آن درآمدهای مالیاتی و سایر درآمدها قرار داشت. تفاوت بین کل درآمدها و هزینه‌ها، که کسر بودجه نامیده می‌شود، به طور عمده با استقراض از سیستم بانکی تأمین می‌شد، که می‌توان آن را در جدول زیر خلاصه کرد (۳).

بدهی دولت به سیستم بانکی، به میلیاردریال

۶۴	۶۳	۶۲	۶۱	۶۰
۲۰۰	۳۶۴/۷	۶۹۵/۳	۵۶۷/۲	۷۷۹/۱

همچنین باید یادآور شد که میزان بدهی دولت به سیستم بانکی - که معادل آن هر ساله اسکناس به بازار پول مملکت تزریق شده - محدود به ارقام فوق نمی‌شود و باید اقلام، نظیر برداشتهای سالانه دولت از محل تنخواه‌گردان اعطایی بانک مرکزی را

[illegible]

نیز - که تا به حال تأدیه نشده است - به آن اضافه کرد (۴). ضمناً از طریق اعتبارهایی که بانک مرکزی به موجب تبصره‌های بودجه در اختیار بانکهای استان و بانک کشاورزی قرار داده، هر ساله مبالغی وام غیرقابل بازگشت توزیع شده است که آنها را نیز باید به حساب بدهی دولت به سیستم بانکی منظور کرد.

علاوه بر استقراض داخلی مبالغی نیز به صورت بهای پیش‌فروش اسناد حمل نفت از بانک مرکزی دریافت شده که در زمان خود جزء درآمدهای مشخص نبوده است. این گونه دریافتها تا سال ۶۲ از قرار زیر بوده است (در مورد سالهای بعد اطلاعاتی در دست نیست) (۵):

دریافت بابت پیش‌فروش اسناد حمل نفت، به میلیارد ریال

۶۰	۶۱	۶۲
۱۱۸/۵	۱۲۶	۱۹۴/۱

در بخش هزینه‌های بودجه، در کلی‌ترین تقسیم‌بندی، می‌توان به هزینه‌های جاری و سرمایه‌ی اشاره نمود. عمده هزینه‌های بودجه در دوران خمینی هزینه‌های جاری بوده و هزینه‌های سرمایه‌ی به واقع سهم اندکی از کل هزینه‌ها را به خود اختصاص داده است. دلیل عمده این شکل از هزینه‌کردن درآمدها را می‌توان گرفتاری رژیم در حل مشکلات جاری اقتصادی، تلاش برای بقای خود و عدم مجال برای پرداختن به آینده و نیز نشانه‌ی از غیرقابل پیش‌بینی بودن - یا حداقل عدم ثبات - درآمدهای رژیم در آینده دانست.

بودجه سال ۶۵

طراحی بودجه سال گذشته رژیم در شرایطی انجام شد که طبیعت بحران در بازار نفت به شکل کاهش مداوم قیمت نفت به چشم می‌خورد. با این همه رژیم، از جمله برای حفظ پرستیژ سیاسی و دامن‌زدن به تبلیغات دشمنان اسلام! بر اساس حداکثر قیمت برآورده شده آن زمان که حدود ۲۰ دلار بود، درآمدها را بودجه‌بندی نمود، به این امید که با ادامه ترفندهای سالهای گذشته بتواند روز دیگری را سر کند. افزایش مالیاتها، وام مجدد از سیستم بانکی، گسترش عملیات تروریستی در خارج و، همزمان، تلاش برای نزدیکی به «استکبار جهانی» برای باز پس‌گیری به اصطلاح وجوه موجود در خارج، و تلاش برای یافتن بازار پیش فروش نفت، از جمله راههایی بودند که رژیم، در صورت کاهش درآمدهای نفتی، در نظر داشت. از

سوی دیگر کاهش هزینه‌های عمرانی و سرمایه‌ی از راه تعطیل طرحهای عمرانی، کاهش کمی و کیفی خدمات عمومی دولتی (که به واقع خدماتی هستند که به ازای دریافت مالیات انجام می‌شوند)، کاهش هزینه‌های انتقالی و سوبسیدها و... از جمله دستکاریهای رژیم در ردیف هزینه‌های بودجه بود. با این همه، طبق اطلاعات و ارقام موجود، رژیم در پایان سال، طبق خوشبینانه‌ترین احتمالات، به تحقق بیش از ۵۲ درصد درآمدها موفق نشد؛ در حالی که بیش از ۸۰ درصد از هزینه‌های بودجه تحقق پذیرفت. وضع بودجه رژیم را می‌توان در جدول زیر خلاصه کرد (۶):

خلاصه بودجه عمومی رژیم در سال ۶۵ (به میلیارد ریال)

	برآورد	عملکرد	درصد تحقق
درآمد	۳۳۹۹	۱۷۷۵	۵۲
برگشتی از سال قبل	—	+ ۱۰۰	—
هزینه	۳۸۸۹	۳۱۸۰	۸۲
کسری	۴۹۰	۱۳۰۸	—

آثار کوتاه مدت بودجه فوق را می‌توان ادامه (حتی افزایش) تورم سالانه ۵۰ درصد، پیوستن انبوه دیگری به جمعیت ۴۰ درصدی بیکاران و شدت گرفتن سیر منفی تراز پرداختها و، در نتیجه، کاهش توان رژیم در بخش بازرگانی خارجی ذکر کرد. آثار بلندمدت چنین بودجه‌ی جز کاهش توان تولید داخلی، کاهش روند تولید ناخالص ملی، کاهش سطح زندگی حقوق‌بگیران و نیروی کار و افزایش قدرت مالی گروههای بالای مشاغل آزاد (تشدید عدم تعادل نظام توزیع درآمد و ثروت) نخواهد بود.

بودجه سال جاری

بودجه سال ۶۶ ادامه بودجه‌های گذشته دولت خدمتگزار خمینی بوده و در صورت حداکثر تأثیر، بنا به گفته سردمداران رژیم، کاهش آثار منفی بودجه‌های گذشته را در نظر دارد. حسین موسوی، کارگزار دولت خمینی، در هنگام ارائه لایحه بودجه اعلام کرد که بودجه امسال، به علت وضع فوق‌العاده کشور، یک بودجه انقباضی است و در این بودجه بیش از هر سال دیگر به جنگ اولویت داده شده است. اوصاف دیگری نیز از سوی دست‌اندرکاران امور برای این بودجه بر شمرده شده که قابل تأمل است: «واقعی»، «متکی به درآمدهای غیرنفتی» (۷)، «منطبق با

۳ - انتقال شرکتها و مؤسسات اقتصادی زیانده به بخش خصوصی جهت کاهش زیانهای شرکتهای دولتی و تحت مدیریت دولت (بند ح شماره های ۱ و ۳) بدین ترتیب در بخش سیاستهای درآمدی، رژیم، با افزایش وصول مالیات، افزایش درآمدهای خود از طریق شرکتها و مؤسسات اقتصادی (با استفاده از افزایش بهای کالاها و خدمات تولیدی و کاهش هزینه های آن واحدها) و نیز کاهش زیان شرکتها، برای انطباق خود با شرایط بحرانی حاصل از کاهش درآمد نفت تلاش می کند.

تحقق بودجه و آثار آن

ضریب مطلوبیت هر بودجه، به طور عمده تابعی است از ضریب «واقعی بودن»، «تعادل» و «انعطاف» آن. بدین ترتیب دریافت این مطلب دشوار نیست که «واقعی بودن» در بودجه های رژیم خمینی تا به حال سابقه نداشته است و به نظر نمی رسد که بودجه آتی نیز، نسبت به بودجه های گذشته، به تعادل نزدیک شود. بررسی کسر بودجه سالهای پیشین - که ناشی از همان عدم پیش بینی درست و نیز عدم تعادل میزان هزینه ها و درآمدها است - از ناتوانی رژیم در شناخت و مهار تغییرات اقتصادی حکایت می کند. درجه عدم تعادل بودجه های رژیم، که نشان حاکمیت عوامل برون سیستمی اقتصاد بر عوامل درونی است، نیز هیچ گاه از مطلوبیت برخوردار نبوده است و همخوانی آن با عوامل بیرونی، از قبیل تحولات بازار نفت و سایر تغییرات اقتصادی خارج از سیستم، چشمگیر است. جدول زیر این امر را در قالب ارقام نشان می دهد (۹):

واحد: میلیون

سال	۶۳	۶۴	۶۵
درآمد	۲۱	۲۴	۴۸
هزینه	۱۳	۱۴	۱۸
ضریب عدم تعادل بودجه	۵۳	۲۸	۶۰

با توجه به تجربیات پیشین و نیز ادامه و تشدید عواملی که در سالهای گذشته موجب عدم تعادل و عدم تحقق بودجه ها بود، در سال آینده احتمال ادامه و تشدید سیر گذشته منطقی می نماید. از جمله دلایلی که این احتمال را قوت می بخشد این است که رژیم، با همه تجربیات تلخ گذشته اش هنوز نتوانسته است حتی قدمی در جهت سامان دادن به بودجه اش بردارد. تکیه بیش از حد روی درآمدهای مالیاتی

روایات! و غیره. این صفات، بیش از آن که ویژگیهای این بودجه باشد، ویژگیهایی است که ظاهراً بودجه های گذشته فاقد آن بوده اند و اکنون، برای مقبول جلوه دادن بودجه سال جاری و کاهش مناقشه و تفرقه در میان دست اندرکاران مطرح می شود، و در واقع پیش دستی در پاسخ به پرسش مقدر مخالفان دولت است. سیاست بودجه بندی رژیم در سال ۶۶، آن گونه که در بخشنامه راهنمای بودجه بندی سال ۶۶ آمده (۸)، کوشش برای راندن بودجه به سمت تعادل است. رژیم برای تحقق این هدف، همزمان از دو روش استفاده می کند: کاهش حداکثر هزینه های «غیراستراتژیک» و انتقال ردیفهای ضروری بودجه به ردیفهای غیرضروری، و در عین حال کوشش برای افزایش حداکثر درآمدها. رژیم برای کاهش هر چه بیشتر هزینه ها، روشهای زیر را به کار می گیرد:

- ۱ - توقف پروژه های عمرانی و اعتبارات ثابت سرمایه ای و عدم موافقت با طرحهای جدید (بند الف، شماره های ۱-۶ و ۲-۳)
- ۲ - کاهش حداکثر هزینه های پرسنلی، از طریق بازخرید، بازنشستگی و انتقال کارکنان و بالابردن حداکثر کارایی شاغلان (بند الف، شماره ۱-۴-۲)
- ۳ - انحلال سازمانها و واحدهای اداری و اجرایی و ادغام وظایف آنها در یکدیگر (بند الف، شماره ۲-۴-۲)
- ۴ - تبدیل سازمانها و ادارات غیرانتفاعی دولتی به شرکتهای انتفاعی خودکفا و کاهش کمک دولت به مؤسسات خدمات عمومی (بند ج، شماره ۱)
- ۵ - انتقال تمام یا بخشی از هزینه های ادارات و ارگانهای دولتی و شهرداریها به محل درآمدهای شهروندان و، در نتیجه، کاستن از هزینه انتقالی بودجه (بند الف، ۲-۵ و ۲-۵-۲)

- ۶ - کاهش هزینه های تولید از طریق بالابردن بهره وری نیروی کار و کاهش سایر هزینه ها (بند الف، ۲-۳ و ۲-۴ و بند ج، شماره ۳)

همان گونه که مشاهده می شود، در بخش سیاست هزینه ای، حرکت رژیم در جهت کاهش هزینه های سرمایه ای عام المنفعه، انتقال بار مالی خدمات عمومی به درآمدهای مردم (به رغم افزایش دریافت های مالیاتی)، سپردن مؤسسات خدمات عمومی و اجتماعی به دست بخش خصوصی و افزایش بازده نیروی کار شاغل سیر می کند. در بخش سیاستهای درآمدی، رژیم، در سودای کسب حداکثر درآمد ممکن در حداقل زمان، چنین طرحی را در نظر دارد:

- ۱ - افزایش درآمدهای مالیاتی (بند ب شماره های ۱-۱ و ۱-۲)
- ۲ - افزایش نرخ کالاها و خدمات همراه با کاهش قیمت تمام شده آنها (بند ب شماره ۲، بند ج شماره ۳ و بند الف شماره ۲-۶)

جهت حل مشکل بیکاری حرکتی نمی‌کند، بلکه بقای خود را در بیکاری هر چه بیشتر نیروی شاغل می‌بیند و باقیمانده شاغلان را به افزایش بازده کار می‌خواند، غافل از این که کاهش بازده کار به‌طور عمده بازتاب عملکرد پیشین رژیم در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. رژیم با انگشت‌گذاشتن روی افزایش بازده نیروی کار، به واقع به نارضایتی گسترده و عدم مشروعیت خود در نزد نیروی کار کشور اشاره می‌کند. افزون بر مکانیسم مستقیم کاهش نیروی کار، سایر اجزای بودجه رژیم نیز، به‌طور غیر مستقیم، در این سمت حرکت می‌کند. افزایش مالیاتها، به‌خصوص مالیات بر درآمد، و کاهش هزینه‌های پرسنلی دستگاههای دولتی از جمله عواملی است که به افزایش بیش از پیش بیکاری منجر خواهد شد، در حالی که سالانه، حدود ۵۰۰ هزار نفر (۱۲) به فعالان (نیروی کار) افزوده خواهد شد.

تغییر قیمت‌ها و بودجه خانوار

تغییرات قیمت مایحتاج عمومی یا به عبارتی شاخص قیمت‌ها در دوران حاکمیت خمینی، همواره رو به افزایش بوده و هیچ گاه میل به کاهش اساسی نداشته است. افزایش سالانه حداقل ۵۰ درصد بر قیمت کالاها، از ویژگیهای شاخص قیمت کالاها و خدمات محسوب می‌شود. ارقام زیر، که خوشبینانه‌ترین نظر را منعکس می‌کند، نشان‌دهنده این تغییرات است (۱۳).

شاخص بهای خرده‌فروشی کالاهای مصرفی و خدمات به قیمت ثابت سال ۵۳ (۱۰۰ = ۵۳) ارقام سال ۶۴ تنها مربوط به شش ماه اول سال است.

سال	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
شاخص بهای کالاها	۱۹۶/۳	۲۴۲/۵	۲۹۷/۹	۳۵۵/۲	۴۱۸/۱	۴۶۲	۴۸۲
درصد تغییرات سالانه	—	۴۶/۲	۵۵/۴	۵۷/۳	۶۳	۴۴	۲۰

تغییرات بالا مربوط به سالهای قبل از بحران نفتی است و حاکی از اوضاع بحرانی‌تر سالهای بعد نیست. اگرچه ارقام مربوط به شش‌ماهه دوم سال ۶۴، و نیز سال ۶۵ منتشر نشده است، ولی با برآوردی محتاطانه می‌توان نرخ تورم را حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد بیش از معدل سالهای پیشین (۵۰ درصد) تخمین زد. با این وجود، رژیم، اگرچه تابلوی «انقباض» بر بودجه‌اش نصب کرده است ولی ساختمان بودجه‌اش جز بر تورم نمی‌افزاید. افزایش درآمدهای مالیاتی به خصوص از طریق مالیاتهای غیرمستقیم، کاهش سوبسیدها و هزینه‌های انتقالی «مشارکت مردم» در به دوش گرفتن بار هزینه شهرداریها و انتقال مؤسسات عام‌المنفعه عمومی به بخش خصوصی، جز افزایش قیمت‌ها و کاهش توان مالی خانوار نتیجه‌ی نخواهد داشت.

(درآمدهایی که نمی‌توانند جایگزین درآمدهای ارزی حاصل از صادرات نفت باشند) راهی است که رژیم برای افزایش درآمد و برگرداندن نقدینگی حاصل از وامهای پیشین خود از سیستم بانکی، در پیش رو دارد. اما رژیم در این مورد نیز ناتوان است. تجربیات سالهای ۶۳ تا ۶۵ نشان می‌دهد که رژیم در زمینه بالابردن درآمدهای مالیاتی، به کمتر از ۵۰ درصد از میزان پیش‌بینی شده دست یافته است. زیرا از یک سو رژیم سازمان مؤثری برای اجرای این هدف در خدمت ندارد و از سوی دیگر بیشترین درصد نقدینگی در فعالیتهایی متمرکز است که ظرفیت کنترل آن محدود است و به اصطلاح در مدار سرمایه جاری قرار دارد. در واقع یکی از آثار سیاستهای اقتصادی خمینی و به ویژه بودجه‌های پیشین او آن است که بیشترین نقدینگی در بخشهایی از اقتصاد متمرکز شود که دارای کمترین بازده تولیدی است و کمترین ظرفیت را برای پذیرش کنترل مالیاتی دارد (بخش خدمات). درخواستهای مذبحانه سازمانهای مالیاتی رژیم از مؤدیان مالیاتی و «صاحبان مشاغل آزاد» برای پرداخت داوطلبانه مالیاتی که از سوی «شورا»ی هر صنف در نظر گرفته شده، نشانه فقدان یک سازمان اجرایی مؤثر برای وصول مالیات است.

اشتغال

طبق آخرین آمار منتشره شده از سوی رژیم بر اساس آخرین سرشماری جمعیت در سال ۶۵، وضع اشتغال جمعیت ایران به این شرح است (۱۰).

کل جمعیت	تعداد خانوار	شاغل
۴۸/۰۸	۹/۵۸	۱۰/۷

بنا به برآورد کارشناسان مرکز آمار، جمعیت شاغل در ایران نسبت به کل جمعیت بالاتر از شش سال، ۲۸/۵ درصد می‌باشد، یعنی به ازای هر سه نفر جمعیت بالای شش سال، یک نفر شاغل وجود دارد. بنا به همین برآورد، هر نفر از افراد شاغل کشور نان‌آور چهار نفر دیگر است، به عبارتی دیگر هر خانوار ۵ نفره دارای یک نفر شاغل است. تحلیلگر این امر را در خور تعمق و دلگرم‌کننده (۱۱) می‌داند ولی چرایی آن را روشن نمی‌کند. طبق همین ارقام، جمعیت فعال کشور (سنین ۱۵ تا ۶۰ سال) حدود هفده میلیون نفر می‌باشد. بدین ترتیب با مقایسه جمعیت شاغل و فعال می‌توان به رقم بیکاری که حدود شش تا شش و نیم میلیون نفر است رسید، که حدود ۳۷ تا ۴۰ درصد نیروی کار را در بر می‌گیرد. با این حال رژیم، نه تنها در

در تنگنا قرار گرفته است. عدم انعطاف رژیم در جایگزینی درآمد خارجی دیگری به جای نفت، کسری مزمن تراز پرداختها در سالهای پیش و در نتیجه فقدان ذخائر چشمگیر ارزی و بالاخره عدم تناسب بین واردات و درآمدهای ارزی، از جمله دلایلی است که در مجموع موجب پایین آمدن ظرفیت تحرک رژیم در اداره اقتصاد و طراحی بودجه شده است. رشد منفی تراز پرداختهای سال ۶۵، که حدود ۱/۵ میلیارد دلار تخمین زده می شود، در سال ۶۶، با توجه به بقای شرایط پیشین و نیز نیاز رژیم به پرداخت وجوه ارزی، به حدود ۲/۵ میلیارد دلار خواهد رسید. این بدان معناست که دست رژیم در تجارت خارجی، یعنی وارد کردن ماشین آلات و مواد اولیه، کالای مصرفی و خدمات، بیش از پیش بسته خواهد شد. آثار این تغییرات بر سطح تولید، اشتغال و قیمتها کم اهمیت نیست و تأثیر منفی عوامل اقتصادی و بودجه‌یی را بر متغیرهای کوتاه مدت مضاعف خواهد نمود. اگرچه در سیستمهای اقتصادی وابسته، همچون ایران، چاره تورم در کوتاه مدت ورود کالا و خدمات از خارج از سیستم است، در شرایط فعلی حتی این امکان نیز برای رژیم وجود ندارد. اشتغال وضعی اسفبارتر از تورم دارد، زیرا تبدیل سرمایه مالی به سرمایه صنعتی در ایران بسیار بیش از موارد دیگر وابسته به تجارت خارجی است.

تحقق بودجه و متغیرهای بلندمدت

تأثیر تحقق بودجه متغیرهای بلندمدت یا عناصر ساختی اقتصاد ایران، مستقل از تأثیر آن بر متغیرهای کوتاه مدت نیست. بیکاری و تورم و رشد منفی تراز پرداختها، به واقع تابعی است از کاهش روند توسعه اقتصادی. اگر چه خود توسعه اقتصادی از متغیرهای کوتاه مدت اثر می پذیرد، سایر متغیرهای بلندمدت اقتصادی از قبیل نحوه توزیع درآمدها و ثروت، سطح و استاندارد زندگی و... نیز در یک رابطه متقابل با متغیرهای کوتاه مدت قرار دارند. بحث درباره تأثیر بودجه و برنامه های اقتصادی خمینی به روی متغیرهای بلندمدت اقتصاد ایران به فرصت دیگری نیاز دارد. با این حال باید یادآوری نمود که کاهش روند تولید ناخالص ملی و تولید داخلی، توزیع ناهمگون درآمدها و ثروت، کاهش سطح زندگی اکثریت قاطع جمعیت و به خصوص نیروی کار، کاسته شدن از خدمات عمومی دولتی (که در عصر حاضر جزء وظایف اصلی دولتها به شمار می آیند)، طبق اظهارات متواتر متصدیان ریز و درشت رژیم، از برکات! حاکمیت خمینی محسوب می شود و بی تردید با تصمیمات لحظه‌یی و وصله کاری روزمره راه به جایی نمی برد. به اعتباری می توان گفت که بعد از گذشت حدود هفت سال از انقلاب، رژیم دیگر فرصت تغییر اساسی در این موارد را از دست

دعوی افزایش مالیاتها جهت کاهش نقدینگی و در نتیجه کاستن از حجم تقاضای مؤثر در بازار کالا، ظاهراً دلیل افزایش مالیات در «بودجه انقباضی» دولت خدمتگزار خمینی است، ولی واقعیت آن است که افزایش نقدینگی تنها یکی از دلایل ایجاد تورم در اقتصاد ایران است و عوامل ساختی علت اصلی آن می باشند. بنابراین، حتی به فرض کاهش نقدینگی، سیر کاهنده توان تولید داخلی، کاهش روزافزون واردات کالا به علت رشد منفی تراز پرداختهای رژیم، فرار سرمایه از مدار تولید و... مجالی را برای کاهش تورم باقی نخواهد گذاشت. حتی برای کاهش نقدینگی نیز آینده‌یی متصور نیست و کسر بودجه آتی رژیم بر این آتش بیشتر خواهد دمید. افزون بر این، رژیم آن چنان از افزایش نقدینگی نام می برد که گویا این امر خودبه خود به وجود آمده و یا این که نااهلان! این نقدینگی را به چنگ آورده اند. آیا جز نابسامانی در شالوده برنامه اقتصادی رژیم، از جمله کسری بودجه دولتهای خمینی، موجب این حجم از نقدینگی بوده است؟ و آیا به جز قشر اداره کننده اقتصاد و سیاست رژیم بخش عمده این نقدینه را - به دلیل در خدمت داشتن ابزارها و مکانیسمهای اقتصادی و سیاسی - به چنگ آورده اند؟ در کنار این تمرکز و انباشت نقدینگی، پدیده دیگری نیز همزمان رشد می کند و آن کسری بودجه خانوار است که از اثرات نهایی تغییرات اقتصادی حاصل از بودجه های رژیم است. این پدیده را به شکل زیر می توان دید (۱۴).

بودجه خانوار (به تومان) (ارقام سال ۶۰ منتشر نشده است)

سال	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳
درآمد	۵۰۷۳۸	۰	۵۹۱۳۳	۷۶۵۳۲	۸۱۷۱۰/۳
هزینه	۴۵۴۶۲	۰	۷۳۶۲۲/۷	۹۲۷۵۹/۶	۱۰۳۴۶۴/۸
کسری	+۵۲۷۶	۰	-۱۴۴۸۹/۷	-۱۶۲۲۷/۶	۲۱۷۵۴/۵

متوسط کسری درآمد خانوار نسبت به هزینه ها، پس از سال ۶۳ (سال بیشترین درآمد نفتی رژیم) به شکل جهشی بالا رفته و میزان آن ۴۰ درصد تخمین زده می شود؟

تراز پرداختها

رشد منفی تراز پرداختها، که نشان کاهش قدرت مانور رژیم در اقتصاد بین المللی است، رابطه مستقیم با صدور نفت دارد. طبیعی است که با کاهش صدور نفت و همچنین کاهش قیمت آن در سالهای اخیر، در این زمینه نیز رژیم به شدت

داده است. بلعیده شدن هر چه بیشتر درآمدهای بودجه به وسیله جنگ و اختناق، آسیب دیدن مؤسسات اقتصادی به علت حضور خمینی در رأس مدیریت جامعه از جمله عواملی است که تحقق این فرضیه را محتمل تر می کند. فشار خارج از حد بر هزینه های جاری در سالهای پیش (نپرداختن به آینده و عدم تغییر ساخت اقتصادی)، تکیه فزاینده بر درآمدهایی که به خارج از سیستم تکیه دارند و آسیب رساندن به ساخت و بافت اقتصادی ایران از کلی ترین دلایلی است که موجب چنین بحرانی در اقتصاد تحت حاکمیت خمینی شده است. وجود این بحران، اصرار رژیم بر ادامه جنگ و عدم دخالت نیروی کار در مدیریت جامعه، از دلایل عمده ایی است که علاوه بر خنثی کردن اقدامات مندرج در دستورالعمل بودجه خمینی جهت کاهش بحران، موجب افزایش بحران نیز خواهد شد. داستان روند جاری اقتصاد تحت حاکمیت خمینی یادآور داستان موسوم به (شاه و کنیز) در دفتر اول مثنوی است: شاه بیمار که از درد بسیار شدید درونی رنج می برد، به پزشکان حاذقی متوسل می شود که هر کدام داعیه دم مسیحایی دارند، ولی در عمل داروهای رایجی که معمولاً موجب درمان بیماری است، درد وی را تشدید می کند؛ از قضا سکنجبین صفا می افزاید و آب آتش را، هم چون نفت، شعله ور می سازد.

منابع و توضیحات:

- ۱ - سالنامه های آماری سالهای ۵۹ تا ۶۳ و نیز International financial statistics year - book (1980-1986)
- ۲ - همان منبع
- ۳ - همان منبع
- ۴ - با آن که قانون پولی و بانکی کشور، بانک مرکزی را در مقابل دولت از آزادی عمل برخوردار کرده، رژیم خمینی این بانک را به بنگاه کارگشایی دولت تبدیل ساخته است. بر اساس مصوبات مجلس بانک مرکزی مجبور است هر ساله بین ۲۰ تا ۳۰ میلیارد تومان به عنوان تنخواه گردان به دولت اعطا نماید و در واقع این پولها را به چاه ویل بدهی دولت سرازیر کند.
- ۵ - سالنامه های آماری سالهای ۶۰ تا ۶۲
- ۶ - مصاحبه نوری زاده، رئیس کمیسیون بودجه مجلس، اطلاعات، ۲۸ اسفند ۶۵

- ۷ - نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان خارج کشور، شماره ۷۸، صفحه ۱۰۲
- ۸ - نشریه اتحادیه... شماره ۸۱، بخش افشای مدارک محرمانه رژیم در مورد بودجه.
- ۹ - سالنامه آماری سالهای ۶۰ تا ۶۴ و نیز قوانین بودجه سالهای یاد شده
- ۱۰ - نشریه گزیده مطالب آماری، سال دوم، شماره ۱۲، آذر ۶۵، صفحه های ۱۰ تا ۱۶
- ۱۱ - همان منبع
- ۱۲ - مرکز آمار ایران
- ۱۳ - سالنامه های آماری سالهای ۶۰ تا ۶۴ و نیز تازه های آماری، شماره ۶ اسفند ۶۴
- ۱۴ - سالنامه های آماری سالهای ۶۰ تا ۶۴

خاک و خون می‌غلطند یا اخبار و گزارشهای شهادتها، شکنجه‌شدنها، و درد و رنج شیرزنان و شیرمردانی که در زندانها یا در درگیریها جان خود را برای رهایی مردم رنج‌دیده ما فدیه می‌کنند، آه از نهادمان برمی‌آورد، ولی شلاقی که جنگ و اختناق خمینی بر پیکر کودکان بی‌گناه ما می‌کوبد، توجه ما را بر نمی‌انگیزد. گویی ناخودآگاه توطئه سکوتی در مورد یک سوم از جمعیت ایران اعمال می‌شود. این امر پیامدها و بازتابهای تأثیربرانگیزی به دنبال خواهد داشت. کودکان دنیای خاص خود را دارند که باید شناخته شود و براساس آن برخورد مناسب با آنها به عمل آید. احساسات و عواطف، نیازهای مشخص، و خواستههای آنها را باید شناخت و به تأثیرات شگفت و خردکننده‌یی که جنگ و اختناق بر آنها وارد می‌کند، پی برد. اینها سرمایه‌های آینده کشور ما هستند و بی‌توجهی به دنیای خاص آنها باعث می‌شود که این سرمایه‌ها، بدون آن که به مرحله رشد و خلاقیت برسند، فاسد و تباه شوند. برای ارزیابی واقع‌بینانه وضعیت کودکان لازم است که کودک به عنوان یک هویت مشخص در نظر گرفته شود و نیازهای اساسی او مورد شناسایی قرار گیرد و در قدمهای بعدی تأثیرپذیریش از جنگ و شرایط جنگی و اختناق ارزیابی شود.

نیازهای اساسی کودکان

اگر از مردم اروپا سؤال شود که «اساسی‌ترین نیازهای کودکان چیست؟» اکثر آنها پاسخ خواهند داد: عشق و محبت. اگر در کشور اتیوپی همین پرسش تکرار شود، در پاسخ خواهند گفت: غذا. و اگر در بیروت پرسیده شود، بدون تردید پاسخ «امنیت» خواهد بود. این پاسخها می‌رساند که نیازهای اساسی کودکان تابعی از متغیر شرایطی است که انسانها در آن به سر می‌برند. در جامعه جنگزده‌یی که اختناق هم در آن بیداد می‌کند، نیازهای اساسی کودکان ابعاد گسترده‌تری پیدا می‌کند و مجموعه‌یی از نیازهای کودکان جوامعی می‌شود که دارای وضعیتهای ناهنجار هستند. به عنوان مثال اگر در اتیوپی گرسنگی مسأله اصلی اجتماعی است یا در بیروت «امنیت» خواست اساسی کودکان است، ایران آن چه را «خوبان» همه دارند به تنهایی دارد. اما در محور و بطن همه نیازهای اساسی کودکان جامعه ما، بر دو نیاز اساسی‌تر می‌توان انگشت نهاد (۲): نیاز به یک خانواده و نیاز به داشتن یک شخصیت مستقل.

۱- نیاز به یک خانواده

احساس تعلق به خانواده به عنوان حلقه‌یی از یک زنجیر یکی از اساسی‌ترین

اثرات جنگ بر کودکان

مهدی صدیق زاده

مقوله جنگ، تا به حال، از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گرفته است: این که این جنگ به مثابه یک «موهبت الهی» برای رژیم بوده و ادامه آن عمر رژیم را طولانی‌تر کرده است، این که این جنگ برای مردم چقدر فاجعه‌انگیز و نابودکننده بوده و در اثر آن همه هستی و خانمان مردم برباد رفته است و... اما آن چه تا به امروز کمتر مورد تحقیق و ارزیابی قرار گرفته، تأثیر این جنگ ویران‌کننده بر روحیه و زندگی افراد خردسال میهن ماست. این که علت و منشأ این بی‌توجهی به یک جمعیت هجده میلیون و هشتصد هزار نفری (۱) در کجاست، خود بحث جامعی را می‌طلبد که ورود در آن مدنظر ما در این مقاله نیست. آن چه در مورد این بی‌اعتنایی به تأکید نیاز دارد این است که ما شناخت چندانی از دنیای نیازهای فرزندانمان نداریم و به همین علت نمی‌توانیم به میزان آسیب‌پذیری آنها از بلای جنگ به خوبی پی ببریم. به همین جهت قادر نیستیم برای حل مشکلی که برایمان چندان مفهوم و دست‌یافتنی نیست، راه‌حلی واقعی ارائه بدهیم. گذشته از آن در جامعه‌یی که قانون جنگل در آن حکومت می‌کند و معیارهای ارزشگزاری را افرادی تعیین می‌کنند که در وحشیگری هیچ حدومرزی نمی‌شناسند، مگر این راه‌حلیها می‌تواند به عمل در بیاید. شرایطی که بر کودکان میهن ما تحمیل شده تا حدی قابل مقایسه با ستمی است که زنهاى جامعه ما به آن گرفتار هستند، با این تفاوت که مسأله زنان به عنوان یک مسأله حاد اجتماعی، که حل آن در دستور روز نیروهای مردمی قرار دارد، مطرح شده و پیگیری می‌شود. اما وضعیت مصیبت‌باری که کودکان ما چون بختک، سنگینی آن را بر روح و زندگی خود احساس می‌کنند نه تنها مورد توجه نبوده بلکه چشم‌انداز روشنی هم وجود ندارد که به این زودیاها به آن توجه اساسی شود. هر روز آمار کشته‌شدگان، مجروحان، آوارگان جنگ و مردم بی‌دفاعی که در اثر بمبارانها به

کودکان در جامعه جنگزده

جنگ و رشد کودک

بچه‌ها از پدیده خشونت تعبیر کودکانه‌یی دارند که در بزرگی به دیدی واقعی از امر خشونت تبدیل می‌شود. در جامعه‌یی که جنگ و اختناق همه چیز را تحت‌الشعاع خود قرار داده است، کودکان اغلب همان دیدگاه کودکانه را در خود حفظ می‌کنند، خشونت و کشت و کشتار در زندگی روزمره آنها پدیده‌یی عادی می‌شود و تأثیر آن تا سالها پس از برطرف‌شدن آن شرایط اجتماعی نیز، باقی خواهد ماند و آنها را به سوی ناهنجاری و جرم و جنایت سوق خواهد داد. مگنه راندالن، روانشناس کودک و محقق نروژی، نتیجه تحقیقات ویژه‌یی را که در زمینه احساس تعرض و پرخاشگری و احساس همدردی در کودکان به عمل آورده، چنین گزارش می‌دهد: «در گذشته، به علت تأثیرگیری فراوان روانشناسی از کسانی چون زیگموند فروید و ژان‌پیاژه، تصور می‌کردیم که کودک در سن ۶ یا ۷ سالگی توانایی احساس همدردی با هموعان خود را، که غمزده یا آسیب دیده‌اند، کسب می‌کند، "احساس همدردی" یک پدیده خودجوش و بنیادی در کودک نیست، بلکه حالت اکتسابی دارد. اما تحقیقاتی که در مورد کودکان ۵ ساله و سپس ۴ ساله و حتی نوزادان بین ۶ تا ۱۰ ماهه، انجام گرفته آشکار ساخته است که کودکان، حتی در دوران نوزادی، دارای احساسهای همدردی و محبت می‌باشند و چنان چه یکی از اطرافیان‌شان آسیب ببیند یا گریه کند، کودک از خود عکس‌العملهای محبت‌آمیز بروز می‌دهد و در سنینی که قدرت حرکت پیدا می‌کند، به نوازش و پاک‌کردن اشکهای فرد غمگین و ناراحت می‌پردازد» (۳). راندالن نتیجه می‌گیرد که کودکان، حتی در دوران شیرخوارگی، احساس «همدردی فعال» را تا حدی در شخصیت خود نهفته دارد که اکتسابی نبوده و در نهاد هر انسان موجود است، اما این احساس لطیف در اثر بی‌توجهی، خشونت و شرایط نامطلوب، ضعیف می‌شود و گاه در عده‌یی از بین می‌رود (۴).

پیری زودرس

تأثیرات جنگ بر کودکان آن چنان سنگین و کمرشکن و تحمل‌ناپذیر است که کودک را، بدون گذراندن دوران کودکی، به پیری زودرس دچار می‌کند. افرادی که

نیازهای کودک است. کودکانی که همه اعضای خانواده خود را در بمباران از دست می‌دهند و ناچارند دوران کودکی خود را در پرورشگاه بگذرانند، یا کودکانی که مادر و پدرشان به خاطر عشق به خلق، در مبارزه‌یی خونین با پاسداران خمینی به شهادت می‌رسند، حفره‌یی در روحشان ایجاد می‌شود که پرشدن و ترمیم آن گاه امکان‌پذیر نیست. خانواده نه تنها دریایی از عاطفه مادری و پدری را نصیب کودک می‌سازد، بلکه تنها جایی است که می‌تواند به او امنیت و اعتماد بدهد و راه عشق‌ورزیدن به دیگران را به او بیاموزد، جایی است که سنگ‌بنای یک شخصیت متکامل برای آینده‌یی بارور در آن بی‌ریزی می‌شود و کودک «طرح» بزرگی خود را در آن می‌ریزد؛ و اینها چیزهایی نیست که در پرورشگاه کودک بتواند به آنها دست پیدا کند.

۲- نیاز به یک شخصیت مستقل

این که کودک نیاز به خانواده دارد، به این مفهوم نیست که پدر و مادر باید او را همچون یک کالای تحت تملک خویش تلقی کنند. کودک از همان آغاز تولد نیاز دارد که، به عنوان یک شخصیت مستقل و دارای حقوق مستقل، به حساب آید. این حقیقت امری نیست که مثلاً از بحثهای سازمان ملل به دست آمده باشد یا روانشناسی کودک با روشهای علمی به آن رسیده باشد، بلکه از شناخت بسیار کهنی سرچشمه می‌گیرد که در بسیاری از فرهنگهای بادیه‌نشینان نیز یافت می‌شود. بعضی از آنها به کودک به عنوان اجداد تجدید حیات‌یافته نگاه می‌کنند و او را فردی حامل تجربه‌های یک نسل برای نسل دیگر می‌دانند. در چنین دیدگاهی کودک دارای جایگاه پایدار و استواری می‌شود. احساس این که «من فردی با مأموریت مشخص هستم» باعث می‌شود که او خود را کسی بداند که چیزی برای ارائه و کاری برای انجام‌دادن دارد، وگرنه احساس سرباربودن می‌کند و دیگران نیز او را ابزارکار و کالای قابل تملک به حساب خواهند آورد و هیچ حق و حقوق مشخصی برایش قائل نخواهند شد. نتیجه طبیعی چنین برخوردی این خواهد بود که رشد احساس مسئولیت در کودک متوقف شده و در آینده نتواند به عنوان انسانی مسئول وارد جامعه شود. در صورتی که اگر از آغاز کودک به عنوان فردی دارای شخصیت مستقل تلقی شود و از همان زاویه مورد احترام قرار گیرد، در او اعتماد به نفس رشد می‌کند و این اعتماد به خود و آگاهی به ارزش مخصوص خود، ارج‌نهادن به دیگران را در او شکل می‌دهد. در شکل‌گیری چنین هویت مشخص و پویایی، خانواده، و در پی آن جامعه، نقش تعیین‌کننده‌یی دارند.

دوران کودکی خود را در شرایط جنگی سپری کرده‌اند، معمولاً می‌گویند که: «من هیچ‌گاه دوران کودکی را ندیدم، من حتی پیش از این که به ده سالگی برسم، پیر شده بودم».

زیانها و خساراتی که کودکان ممکن است در اثر جنگ متحمل شوند، متفاوت است. گاه زیانی است روشن و مشخص، نظیر از دست دادن پدر، مادر، خواهر، برادر، خانه یا شهر. در چنین صورتی انسان می‌داند برای چه چیزی غصه بخورد یا عزاداری کند. اما گاهی این زیانها قابل لمس نیست. به عنوان مثال کودکی که پدرش مفقودالثر شده است نمی‌داند چه کند. اگر او را به حساب گشتگان بگذارد وجدانش ناراحت می‌شود، چون امکان دارد اسیر شده باشد یا مجروح شده و در بیمارستانی تحت معالجه باشد، یا... بنابراین چاره‌یی ندارد جز این که رنج هر روزه‌یی را تحمل کند و به انتظار بنشیند به این امید که روزی گمشده‌اش از راه برسد. چنین وضعی برای بزرگسالان طاقت‌فرساست، برای کودکان که جای خود دارد. سرگذشت زیر، وصف چنین حالتی از زبان یک مادر است.

پسر کوچکم، تازه دیپلمش را گرفته بود. برایش دختر خیلی خوبی پیدا کردیم و داماد شد. چون کاری نداشت و سربازی هم نرفته بود، در خانه خودمان زندگی می‌کرد. ما دلمان نمی‌خواست سربازی برود. خود او هم دودل بود، ولی چاره‌یی هم نداشت، چون بدون ورقه پایان خدمت، هیچ جا کار به او نمی‌دادند. هر وقت بیرون می‌رفت، ترس و لرز داشت از این که مبادا بریزند و به زور به سربازی ببرندش. خیلی علاقمند بود به دانشگاه برود. پسر درسخوانی بود و در کنکور هم قبول شد، ولی پس از تحقیقات محلی و امتحان ایدئولوژی ردش کردند. مدتها دائم در فکر بود. بالاخره یک روز عصر که از خیابان به خانه برگشت، به من گفت: مادر می‌خواهم به سربازی بروم. ما همگی، گریان و پریشان، به او گفتیم: پسر جان مگر عقلت کم شده، مگر هر روز جنازه‌ها را نمی‌بینی؟ در حالی که بغض در گلویش گره شده بود گفت: آخر من فلان فلان شده دیگر چه خاکی بر سرم بریزم، زنم و تولهام را چه جوری نان بدهم؟ تا کی می‌توانیم نان‌خور شما باشیم؟ دیگر از این وضع خسته شده‌ام. بالاخره به سربازی رفت. در ماههای اول گاهگاهی نامه‌یی، پیغامی برایمان می‌فرستاد. یک سالی به این شکل گذشت. خودتان می‌دانید مادری که بچه‌اش توی جبهه باشد چه حالی دارد. حال زن و بچه‌اش هم بهتر از حال من نبود، قرار و آرام نداشتند. هر روز دلهره داشتیم. تا این که سه ماه هیچ خبری از او نشد. نگرانی ما دوچندان شد، رفتیم پیش مقامات، گفتند: مادر ناراحت نباش، شرایط جنگی است، حتماً اشکال در پُست است. بالاخره خبری از او می‌رسد. سه ماه دیگر هم گذشت و باز خبری نشد. بچه‌اش حالا دو ساله شده بود. زنش نه خواب داشت، نه خوراک، دائم

گریه می‌کرد. بچه موقعی که مادرش را در آن حالت می‌دید، در گوشه‌یی کز می‌کرد و به مادرش زل می‌زد و مات می‌ماند. دست به دامن همه دوستها و آشناهایی که کاری از دستشان ساخته بود، شدیم ولی به جایی نرسیدیم. نمی‌دانید چه حالی داشتیم و چه می‌کشیدیم. هزار جور فکر توی سرمان پرسه می‌زد: آیا کشته شده؟ اسیر شده؟ زخمی شده؟ نمی‌دانستیم چه کار کنیم. دستان به جایی بند نبود و خرج خانه هم قوزبالای قوز بود. حقوق بازنشستگی شوهرم، که مدتی بود عمرش را به شما بخشیده بود، کفاف خرجمان را نمی‌داد. مجبور شدم در یک اداره نظافتچی بشوم ولی نصفه‌کاره ولش کردم، چون زن جوان را با یک بچه به بغل، نمی‌توانستم از این اداره به آن اداره بفرستیم؛ باید خودم می‌رفتم. باور کنید به هر جایی که علقم قد می‌داد سر زدم. هر کسی جوابی می‌داد. یکی می‌گفت: مادر جان این که ناراحتی ندارد، تازه اگر هم پسر شهید شده باشد، باید خوشحال باشی. چون به دستور امام و به خاطر اسلام شهید شده و به بهشت رفته، ترا هم عاقبت به خیر کرده. یکی دیگر می‌گفت: حتماً اسیر شده. یکی می‌گفت: اگر اسمش توی اسیرها نیست و شهید هم نشده، برو در بیمارستانها دنبالش بگرد. بیچاره بچه‌اش، که از وقتی به دنیا آمده فقط اشک و ناراحتی و بدبختی و ناله دیده، این اواخر که تازه زبان باز کرده بود، وقتی می‌دید مادرش گریه می‌کند، مادرش را بغل می‌زد و می‌گفت: ماما گریه نکن، یکی از همین روزها که به این اداره و آن اداره سر می‌زدم، سربازی را پیش من آوردند و گفتند: این برادر با پسر تو در یک منطقه می‌جنگیدند. آن سرباز گفت: من خودم، با چشمهای خودم، دیدم که به گردن پسر ترکش توپ خورد و مجروح شد، حتماً در یکی از بیمارستانهاست. او اطمینان می‌داد که پسرم نمرده است. بعد از این خبر کار ما هم معلوم شده بود: پرسه‌زدن هر روزه در بیمارستانها. اما هیچ خبری از او به دست نیاوردیم. روزها می‌گذشت و ما هم کارمان شده بود غصه‌خوردن و گریه‌کردن. آن قدر گریه کردیم که اشک برای ریختن نداشتیم. یک روز در زدند. رفتیم در را باز کردم، دیدم یک جوان، که معلوم بود خدمت سربازی می‌کند، دم در ایستاده است. وقتی مرا دید گفت: من با پسران در یک جبهه خدمت می‌کردیم. بعد اضافه کرد: من خودم چشمهای پسران را بستم. هنوز حرفش به آخر نرسیده بود که عروسم جیفی کشید و از حال رفت. بچه‌اش وقتی این حال مادرش را دید، رفت کنج اتاق ایستاد و از ترس شروع به لرزیدن کرد و مات و مبهوت به مادرش خیره شد. حال خود من هم بدتر از حال آنها بود. دلمان نمی‌خواست مرگ او را باور کنیم، ولی چاره‌یی نبود. مجبور شدیم قبول کنیم. بالاخره مجلس ترحیمی گرفتیم و دوستان و آشنایان را دعوت کردیم. سه چهار ماه از این قضیه گذشت، داشتیم کم‌کم به غم نبودنش عادت می‌کردیم و زندگیمان حالت عادی به خودش می‌گرفت. یک روز نامه‌یی برایمان

آوردند که در آن اسم پسر من نوشته شده بود و جلو آن سه تا «چهارخانه» گذاشته بودند. کنار چهارخانه‌ها نوشته شده بود: مجروح، اسیر، شهید و توی چهارخانه اسیر را ضربدر زده بودند. وقتی آن را دیدم خدا می‌داند به چه حالی افتادم، زانوهایم سست شده بود. اشک از چشمهایم سرازیر شده بود، اشک خوشحالی. این قدر بدبختی کشیده بودم که از اسیر شدن جگرگوشه‌ام هم شادی می‌کردم. خدا جزای باعث و بانی این جنگ را بدهد. حالا دیگر می‌دانیم که باید انتظار بکشیم. درد انتظار یک طرف، بچه‌اش را نمی‌دانیم چه کار کنیم. حالا دیگه سه ساله شده است. اما نمی‌دانم چه شده که نه می‌خندد، نه گریه می‌کند و نه بازی می‌کند. صبح تا شب یک گوشه اتاق می‌نشیند، سرش را پایین می‌اندازد و با پاچه شلوارش بازی می‌کند...

مادر دیگری سرگذشت خود را این طور بیان می‌کند:

نیمه‌های شب بود، من و شوهر و پسر پنج ساله‌ام خوابیده بودیم. با صدای زنگ در منزل از خواب پریدم. در را که باز کردم، مستی پاسدار مرا به کناری انداخته، وارد منزل شدند و هر کدام به سوی یک اتاق حمله بردند. وقتی خودم را کمی جمع و جور کرده و هراسان به طرف اتاق خوابمان دویدم، دیدم که پاسداری اسلحه خود را روی شقیقه شوهرم، که در رختخواب خود نیم‌خیز شده بود، گذاشته است. خودم را جلو انداختم، خواهش کردم، التماس کردم که ما را بی‌سرپرست نکنید، ما که کاری نکرده‌ایم. یکی از آنها لگد محکمی به شکم زد و مرا به گوشه‌یی پرت کرد. برای چند لحظه نفس در دلم حبس شد. بچه‌ام، که از همان ابتدا هراسان و وحشتزده شده بود، گریه‌کنان به طرفم دوید و مرا در آغوش کشید. هر دو با هم گریه می‌کردیم. به شوهرم حتی اجازه ندادند که لباسش را بپوشد. او را که رنگش از شدت ترس و اضطراب مثل گچ سفید شده بود، با مشت و لگد از منزل بیرون بردند. به دنبالشان دویدم و با التماس لباسهای شوهرم را به یکی از آنها دادم. او را بردند. خدا می‌داند چقدر احساس پوچی می‌کردم، احساس بی‌کسی، تنهایی، احساس ضعف و ناتوانی و تحقیر از این که کوچکترین کاری از دستم بر نمی‌آمد. در گوشه‌یی نشستم. از شدت ناراحتی و دلهره اشکهایم بی‌اختیار می‌ریخت، ناگهان دیدم پسر من جلو رویم ایستاده و با چشمهای سرخ‌شده و معصومش به من خیره شده است. او را در آغوش کشیدم. گفت: ماما، بابا را کجا بردند؟ نمی‌دانستم جوابش را چه بدهم، ولی آن قدر ناراحت بودم که کنترل حرفهایم را نداشتم. گویی که استخوانی در گلویم گیر کرده باشد، می‌خواستم فریاد بزنم. در حالی که اشکهایم را پاک می‌کردم گفتم: نمی‌دانم مادر جان، بردندش زندان. گفت: تو را چرا زدند؟ گفتم: نمی‌دانم چرا، از این پدر سوخته‌ها هیچ توقعی نمی‌شود داشت. برای خمینی، زن و مرد، کوچک و

بزرگ، فرقی نمی‌کند. پرسید: یعنی همه‌اش تقصیر خمینی است؟ جوابش را ندادم. یک باره خود را عقب کشید و با نفرت و غیظ کودکانه‌اش گفت: «مامان، وقتی بزرگ بشم، خودم خمینی را می‌کشم، با چاقو»، و دستش را محکم به شکم من فشار داد.

دو واکنش متفاوت

در این دو سرگذشت، دو کودک در برابر واقعیهی که برایشان پیش آمده، عکس‌العملهای متفاوتی از خود نشان می‌دهند. کودک اول در برابر گریه، غصه و ناراحتی مداوم مادر و مادر بزرگش و اندوه دوری از پدر، سرانجام در خود فرو می‌رود، حیران و مات و مبهوت می‌شود و از تمام حال و هوا و بازیهای کودکانه جدا و کنده می‌شود. کودک سرگذشت دوم، به عکس، وقتی ناتوانی بزرگترها را در حل مشکلی که برایشان پیش آمده است می‌بیند، اعتماد و اطمینانش از آنها سلب می‌شود و احساسی از درونش سر می‌کشد که او را به این نتیجه می‌رساند: باید کاری را با زور و اجبار به پیش برد، باید قانون را به دست خود گرفت، باید خشونت را با خشونت پاسخ داد. این احساس در کودک باعث می‌شود که اعتماد او به هرگونه عدالت اجتماعی سلب شود و به جای آن احساسات انتقامجویانه شکل بگیرد.

مگنر راندالن عقیده دارد که انسان در بنیاد خود زمینه‌های بسیار ضعیفی از احساسهای پر خاشگرانه و تعرضی دارد که در قیاس با احساس همدردی و محبت، بسیار ضعیف است. اما وقتی به خطر بر می‌خورد، احساسهای پر خاشگرانه‌اش برای دفاع به کار می‌افتد (۵). همین محقق در تحقیقاتش بر روی آوارگان ۶ تا ۱۳ ساله اوگاندایی - که ما بیش از یک میلیون از آنان را در ایران داریم - به این نتیجه رسیده است که «بیش از هشتاد درصد این گونه بچه‌ها دچار افسردگی، دلتنگی، نگرانی، شک‌زدگی و پوچی هستند. تعدادی از آنها داستانهای بسیار هولناکی تعریف می‌کردند، بدون این که هیچ احساسی را از خود نمایان سازند» (۶). وی تصریح می‌کند که «از افسردگی تا تعرض و تجاوز راه زیادی نیست، تعرض و تجاوز مرهم افسردگی و دلتنگی است». کودک برای رهایی از افسردگی و دلتنگی فراوان خود، ناگزیر می‌شود واکنش تجاوزکارانه و تعرض‌جویانه از خود نشان دهد (۷). شرایط جنگی کودکان را وادار می‌کند به کارهایی دست بزنند که با نیازهای واقعی آنها در تضاد است. جنگ کنجکاوی کودکان را نیز به مسائلی معطوف می‌کند که در خور فهم آنها نیست و گاهی حساسیت و کنجکاوی آنها را کاهش می‌دهد یا به کلی از میان می‌برد.

سربازان خردسال

در جامعه ما هیولای جنگ دارای ابعاد بسیار وحشتانگیزی است و تأثیرات آن هم در زندگی کودکان گسترده‌تر است. کودکان از یک سو در خانواده با بی‌اعتنایی روبرو هستند و شخصیت آنها در نظر گرفته نمی‌شود و از سوی دیگر تبلیغات رژیم در تمام رسانه‌های جمعی، کتابهای درسی، منبرها و مسجدها، و حتی نام کوچه‌ها و خیابانها، کودک را به قهرمان‌شدن و ماجراجویی تشویق می‌کند. جوانی که در خانواده به نیازها و کمبودهایش بی‌توجهی می‌شود، وقتی می‌بیند که جایی هست که در آن هم به او توجه دارند و به حسابش می‌آورند، هم زمینه‌ی برای عرض‌اندام و ماجراجویی برایش فراهم می‌کنند و هم حاضرند به او مسئولیت واگذار نمایند، جذب می‌شود و به جبهه‌های مرگ خمینی می‌رود. اگر نفرت اجتماعی از جنگ تأثیر خود را در خانواده بر کودکان نمی‌گذاشت، ابعاد فاجعه کشتار کودکان در جنگ بسی وحشتناک‌تر می‌شد. باید به یاد داشت که تعبیر یک کودک از مقوله‌هایی چون خشونت، کشتن، جنگ و... با برداشت بزرگترها بسیار متفاوت است. بچه توانایی ارزیابی واقعی از میدان جنگ را ندارد. میدان جنگ برای بسیاری از کودکان به میدان فوتبالی می‌ماند که در آن جا هم شانس باختن وجود دارد، هم شانس بردن. برای کودکانی که زندگی سروسامان‌یافته‌ی ندارند و آینده‌ی روشنی هم در چشم‌انداز خود نمی‌بینند، فقط «لحظه» و «دقیقه» و «امروز» ارزش و مفهوم دارد؛ یا کشته می‌شوم یا می‌کشم، به تعبیر ورزشکاران: یا می‌بازم یا می‌برم. درست در همین بزنگاه است که خود را با «تصمیم خود» طعمه میدانهای مین می‌کند و به سرباز ۶۱ روزه تبدیل می‌شود. آن وقت بعضی از روزنامه‌نگارانی که طبق دعوت رسمی به جبهه‌ها رفته‌اند، با یکی از همین «سربازان خردسال» مصاحبه‌ی می‌کنند و بعد در سرناهای مطبوعاتی جهان از تثبیت رژیم خمینی و حمایت توده‌ها از آن دم می‌زنند. به هر حال این نوجوانان به طور عمده گوشت دم‌توپ می‌شوند و از بین می‌روند. معدودی هم که زنده می‌مانند و به زندگی روزمره برمی‌گردند، خلاء هویت خاصی احساس می‌کنند که امکان دستیابی به یک زندگی عادی را برای آنها ناممکن می‌سازد. امروز شاهد آمار وحشتناکی از به کارگیری جنایتکارانه کودکان در جنگ هستیم: ۵۷٪ کل نیروهای بسیج را دانش‌آموزان تشکیل می‌دهند (۸)، ۱۴۷ هزار نفر از سپاه «مهدی» از دانش‌آموزان هستند (۹) و سهمیه هر مدرسه برای ارسال نفر به جبهه‌های جنگ، ۲۰ دانش‌آموز و ۲ معلم است (۱۰).

راندالن، در گزارشی از سربازان خردسال اوگاندایی می‌گوید: «مقوله سربازان خردسال یکی از مسائل حاد دولت اوگانداست که حل آن به بن‌بست رسیده است.

بحثهایی که بین نمایندگان «یونیسف» و رژیم اوگاندا صورت گرفته، به این نتیجه رسیده است که امکان ورود سربازان خردسال به درون جامعه، بدون طی دوره‌های آموزشی و درمانی مخصوص، وجود ندارد. چرا که در غیر این صورت با یک گروه آدمکش دوره دیده در سطح جامعه روبرو می‌شویم. درعمل نیز رژیم اوگاندا مدارس آمادگی مخصوصی برای سربازان خردسال با دوره‌های متفاوت، تدارک دیده که با اختیار و اقتدار نظامیان اداره می‌شوند، زیرا رژیم اوگاندا بر این عقیده است که سربازان خردسال تنها از اقتدار و قدرت نظامیان و سلاحهای آنها اطاعت می‌کنند». کودکانی که از سر کلاسهای درس و آغوش گرم خانواده به میدانهای جنگ فرستاده می‌شوند، پس از آموزشهای فشرده و کسب آمادگیهای لازم برای دفاع از خود، کشتن، ویران کردن، ارائه خشونت و به کارگیری آنها در عمل، وقتی به جامعه (کلاس درس، خانواده) باز می‌گردند، نمی‌توانند خود را با شرایط حاکم بر آن وفق دهند. کودکی که قبل از رفتن به سربازی تمام بغض و خشونت خود را در بلندکردن صدایش و فحش دادن، یا در نهایت با گلاویزشدن با طرف مخاصم، بروز می‌داد، اکنون با وسیله دیگری به نام سلاح آشنا شده است که از به کارگرفتنش ابایی ندارد. یک زن اوگاندایی که برای احقاق حقوق سربازان بچه مبارزه می‌کند و تجربه فراوان در این امر کسب کرده است، می‌گوید: «سربازان خردسال فقط به سلاح خود اعتماد دارند. به آنها آموخته‌اند که فقط سلاح به آنها امنیت می‌دهد. آنها بدون سلاح خود را بی‌هویت احساس می‌کنند و هر بی‌عدالتی و تعرض را با زبان اسلحه پاسخ می‌گویند» (۱۱).

پیامدهای روانی جنگ و اختناق

اثرات روانی ناشی از جنگ و اختناق را بر کودکان می‌توان به سه دسته تقسیم

کرد (۱۲)

۱- پوچی و هرج و مرج فکری

ناتوانی از درک و حل مسائل ناشی از جنگ در خانواده و ناتوانی از همدردی با پدر و مادر، باعث می‌شود که کودک، برای مقابله با شرایطی که هر آن با آن مواجه است و او را تهدید می‌کند، یک حالت «دفاعی- روانی» در خود به وجود آورد که به آن می‌توان پوچی و هرج و مرج فکری نام داد. این حالت روانی به طور عمده خود را در شکل فانتزیهای بی‌سروته و صحبت‌های بی‌ربط نشان می‌دهد.

۲- ترس

بچه‌هایی که شاهد خشونت و کشته‌شدن یا شکنجه دیگران هستند، ابتدا خود را تهدید شده نمی‌یابند، بلکه از کشته‌شدن و یا شکنجه پدر و مادر و نزدیکان خود می‌ترسند. اینها کودکانی هستند که، به عنوان مثال، هر سه‌شنبه و پنجشنبه در خیابانها حمل‌دها و صدها جنازه از کشته‌شدگان جنگ را تماشا می‌کنند. یا در تلویزیون جز جنگ و کشتار و خشونت، موضوع دیگری را نمی‌بینند. اینها، هم‌چنین، کودکانی هستند که از شکاف زیر تخت یا سوراخ قفل انباری، شاهد اصابت گلوله‌های رژیم به در و پنجره و دیوارهای منزلشان هستند و با چشمان کنج‌کاو و نگران و گریان، به خون‌غلتیدن پدر و مادر خود را مشاهده می‌کنند، اغلب شبها پیش از خواب، یا هنگام تنهایی؛ این‌گونه کودکان را ترس و اضطراب فرا می‌گیرد. تأثیر ترس در کودکان به قدری زیاد است که ممکن است آنها را به بیماریهای روانی و جسمی دچار کند یا حتی به مرگ بکشانند.

سرگذشت زیر، از زبان یک پناهنده، شاهد گویایی از این احساس ترس و اضطراب است.

ما در یک ساختمان دو طبقه زندگی می‌کردیم. موقعی که بمباران شروع می‌شد و آژیر قرمز به صدا در می‌آمد، خودم و زن حامله‌ام و دو فرزند خردسالمان، چند پتو با یک چراغ‌قوه بر می‌داشتیم و خودمان را هراسان به طبقه تحتانی ساختمان می‌رساندیم. زخم بسیار می‌ترسید، به شکلی که وقتی صدای آژیر بلند می‌شد رنگش می‌پرید و دست و پایش سست می‌شد و مبهوت به گوشه‌یی دُل می‌زد. ترس به قدری بر او غلبه کرده بود که شبهایی هم که خبری از بمباران نبود، نمی‌توانست بخوابد. در یکی از همین شبها، بعد از بلندشدن صدای آژیر به یک باره از حال رفت و نقش بر زمین شد. من با کمک بچه‌ها، او را به هر شکل بود به طبقه تحتانی بردیم. از آن جا که در آن شرایط امکان رجوع به پزشک وجود نداشت، از شدت درماندگی و ترس فقط پی‌درپی به صورتش سیلی می‌زدیم تا شاید به هوش آید. سه ماه بعد بچه‌مان متولد شد، بچه‌یی که هم به لحاظ روانی و هم به لحاظ جسمی معیوب بود. تکه‌یی گوشت بود که فقط نفس می‌کشید و طبق نظر پزشکان قابل معالجه نبود. دو کودک خردسالمان هم که در روزهای اول بمباران این جنب و جوش را به شکل یک بازی می‌دیدند و با خنده و جیغ و داد از پله‌ها بالا و پایین می‌رفتند، بر اثر مشاهده ترس مادرشان و هراسانی من همین که صدای آژیر بلند می‌شد فریادی می‌کشیدند و خودشان را به من می‌چسباندند. حتی در استکهلم هم که گاهی اوقات آژیرهایی جهت

آماده‌ساختن مردم برای یک جنگ احتمالی به طور آزمایشی به صدا در می‌آید، همسر و کودکانم و حتی خودم تداعی شبهای بمباران ایران را می‌کنیم و همان عکس‌العملها را از خود بروز می‌دهیم.

۳- غصه

جوهر همهٔ مسائلی که جنگ و شرایط جنگی برای کودک می‌آفریند، غصه و افسردگی است. غصه از فاجعه‌یی که هر آن انتظار دارد اتفاق بیفتد یا اتفاق افتاده است و قابل جبران نیست.

کودکی که در پوچی و هرج و مرج فکری، در ترس دائم و غصهٔ جانسوز به سر می‌برد، زندگی بسیار عصبی و پرفشاری را می‌گذراند که می‌توان آن را شکنجهٔ روانی خواند. کودک برای نجات از این شکنجهٔ روانی، ناچار به ایجاد یک سیستم دفاعی در خود می‌شود که بخش عمدهٔ انرژی او را می‌گیرد. این انرژی به طور طبیعی می‌باید صرف رشد، تفکر، آفرینندگی، توان قبول مسئولیت و تنظیم رابطهٔ درست با خود و محیط پیرامونش گردد. تنها با مطالعهٔ بازیها، نقاشیها، داستانسراییها و ایده‌آلهای کودکان جامعهٔ جنگ و اختناق‌زدهٔ ما می‌توان به ابعاد فاجعه‌یی پی برد که در حال پیشرفت و رشد است. این جنگ و اختناق در نهایت با سرنگونی رژیم ضدبشری پایان می‌پذیرد، ولی جدال دائمی و درونی کودکان با خودشان به نسل آینده منتقل خواهد شد.

منابع و توضیحات:

در مورد مرز بین کودکی و بزرگسالی، نظرات مختلفی وجود دارد، در بعضی از کشورها ۱۵ و در برخی دیگر ۱۶ سال معیار است. معیار سازمان «یونسف» ۱۶ سالگی است و در این نوشته سعی شده است که همین معیار رعایت شود.

۱- سالنامهٔ آمار ایران، سال ۶۳، اگر بخواهیم جمعیت بچه‌های کمتر از ۱۶ ساله (معیار یونسف) را حساب کنیم، رقمی تقریبی به دست خواهد آمد. در این نوشته رقم جمعیت کمتر از ۱۵ ساله که دقیق‌تر است، ارائه گردیده است. رقم تقریبی بچه‌های کمتر از ۱۶ ساله در ایران، حدود ۲۵ میلیون نفر می‌باشد.

سبکتکین و آهو

محمد علی اصفهانی

من توی اتاق بودم، نمی‌دانم ساعت چند بود که باد آمد و در زد. ساعت من معمولاً شبانه‌روزی چند سال جلو و عقب می‌رود و مدتی است که ناچارم بیشتر از روی هوا، از جای خورشید در آسمان و از شکل پرواز پرنده‌ها، وقت را تعیین کنم.

یادم باشد از سعیده بپرسم که ساعت، چند بود. قاعدتاً او باید بداند. چون اصلاً ساعت ندارد و به همین دلیل هیچ وقت ساعتش جلو و عقب نمی‌رود. از این گذشته، یاد درست همان موقع که سعیده از مدرسه به خانه رسید، آمد و در زد و فکر می‌کنم گندمها را هم همان موقع به سعیده داد. ساعتی را هم که سعیده، گندمها را توی دفتر بزرگ نقاشیش کاشت، نمی‌دانم؛ اما وقتی که خوشه‌ها رسیدند و تمام اتاق را پر کردند، کربلایی خانم داشت سرخوس دست‌نماز می‌گرفت.

آقا رسول برایم حلوا آورده بود و من نخورده بودم و گفته بودم: «مگر من بچه‌ام که به من قاقالی‌لی می‌دهید؟» و او گفته بود: «نه». و کربلایی خانم نبود تا بیاید و با چادر نمازش گوشه چشمهایم را پاک کند و لابد بگوید: «خوب، من هم مثل ننه کاس‌آقا، این شتری است که در خانه همه می‌خوابد». و من از همان سر خاک، اول یک مرتبه و بعد یواش یواش، بزرگ شده بودم.

گفتم: «سعیده! فکر نمی‌کنی وقتی رسیدی که خوشه‌ها را درو کنیم؟»

۲ - عکس‌العملهای کودک در شرایط جنگی، نوشته آگنتا لیند کویست و لارش گوستاوسون.

۳ و ۴ - روزنامه د/گنزی هیترا، ۲۳ ژانویه ۱۹۸۷.

۶ و ۷ - روزنامه د/گنزی هیترا، ۲۱ ژانویه ۱۹۸۷.

۸ - سخنرانی محسن رضایی در استکهلم.

۹ و ۱۰ - گزارش محمد سیدالمحدثین به جلسه شورای ملی مقاومت.

۱۱ - روزنامه د/گنزی هیترا، ۲۱ ژانویه ۱۹۸۷.

۱۲ - عکس‌العملهای کودک در شرایط جنگی.

کربلایی خانم هم که از حیاط برگشته بود همین نظر را داشت و می‌گفت: «ننه کاس‌آقا آتش گندم را خیلی دوست دارد». من و سعیده خوشه‌ها را درو کردیم و خرمنها را روی تاقچه باد دادیم و کوبیدیم و با همدیگر نصف کردیم. آن وقت کربلایی خانم با سهم خرمن سعیده، آتش گندم پخت. کاسه‌ای را پر از آتش کرد و توی سینی مسی گذاشت. حوله‌یی روی آن کشید تا سرد نشود و سینی را دست من داد و گفت: «ببر برای ننه کاس‌آقا».

ننه کاس‌آقا مثل همیشه کنار سکوی زیرزمین پشت آب‌انبار نشسته بود و چادرش را دور خودش پیچیده بود و قلیان می‌کشید.

— ببخشید ننه کاس‌آقا! این مال شماست، قابل ندارد، آتش گندم است، مادرم سلام رساند و گفت بدهم خدمتتان، هوا سرد است می‌چسبد.

کوچه‌ها خلوت و تاریک بودند و من می‌ترسیدم. زدم زیر آواز. فایده نکرد. حتی به نظرم یکی از لولوهای قنات باریکه بالای گذر برایم سوت بلبلی کشید و گفت: «ناز نفست». شاید هم این طور نبود و من خیالاتی شده بودم. گفتم کاری کنم که دیگران هم از خانه بیرون بیایند و کوچه شلوغ بشود. همان جا وسط راه ایستادم و با صدای بلند شروع کردم به دم گرفتن:

پیرزنی را ستمی در گرفت / در گرفت / دست زد و دامن سنجر گرفت / جر گرفت / جر گرفت.

این شعر را دیشب از «بهر» کرده بودم و امروز صبح معلم قرائت فارسی گفته بود: «از بر کرده‌یی نه از بهر، گوساله نفهم!» و من، هنوز بعد از سی سال، به او نگفته بودم: «گوساله نفهم خودتی عنتر عینکی».

اول یکی از خانه‌اش بیرون آمد و دو نفر شدیم. بعد یکی دیگر آمد و سه نفر شدیم. بعداً بقیه، دوتا دوتا و سه تا سه تا، آمدند و دیگر نمی‌دانم وقتی به خانه ما رسیدیم چند نفر بودیم.

سعیده دم در خانه منتظرمان بود. روسری تکه‌پاره‌اش را که بالاخره پارسال توانسته بودیم از غسالخانه تحویل بگیریم سر یک تکه چوب بلند گذاشت و جلو ما راه افتاد و رفتیم پیش کربلایی خانم.

کربلایی خانم گفت: «چه خبر است این موقع شب سر و صدا راه انداخته‌اید؟» گفتیم: «کربلایی خانم! پیرزنی را ستمی در گرفت / در گرفت / در گرفت. توی راه که داشتیم می‌آمدیم دیدیمش. دست زد و دامن سنجر گرفت / جر گرفت / جر گرفت». کربلایی خانم پرسید: «سنجر چه کار کرد؟» گفتیم: «فحش داد. کتکش زد. آخر سر هم بردنش زندان». کربلایی خانم گفت: «آخیش بمیرم، ملاقات

سعیده که می‌رویم، برویم او را هم ببینیم و برایش آتش گندم ببریم». سبکتکین سرش را از پنجره آورد تو و گفت: «نه؛ متأسفم خانم! شماها لایق مهربانی نیستید. وقتی بچه آهو را پس مادرش دادم، مادرش ادا و اطوار در آورد که آخر این چه وضعی است؟ گفتم به شماها رو که بدهند طلبکار هم می‌شوید. بچه‌اش را پس گرفتم و خودش را هم کشتم و کباب کردم و خوردم. من دیگر آن سبکتکین دیروز نیستم. شماها حیا نمی‌کنید».

چوب بیرق را از سعیده گرفتم و جلو رفتم و داد زدم: «بی‌شرف بی‌ناموس! چرا کشتیش؟ شانزده سالش بود؛ تازه می‌خواست عروس بشود». اما تا آمدم بجنبم سنجر با خنجر از پشت گذاشت توی کتفم و گفت: «آره خوب کردیم. بچه‌های ما دارند توی جبهه‌ها خون می‌دهند». کتم را در آوردم و گفتم: «اگر مردی زنگ که خورد بیا تو کوچه». در رفت و آق‌قویونلوها را فرستاد و چشم که باز کردیم دیدیم توی زندان پیش پیرزن هستیم.

— خوش آمدید آه‌چی خانم، صفا آوردید.

کربلایی خانم سرش را پایین انداخت:

— خواهر ببخشید که نشده‌ها. ما می‌خواستیم برای شما آتش گندم بیاوریم، نگذاشتند.

ننه کاس‌آقا آمد وسط:

— عیبی ندارد، من مال خودم را آورده‌ام، همگی با هم می‌خوریم. دور هم نشستیم که شام بخوریم. اما چون دیدیم کربلایی خانم خیلی ناراحت دختر آقا رسول است و می‌گوید: «من که نیستم کی تر و خشکش می‌کند؟» فکر کردیم بهتر است به جای شام، بلند شویم برویم بیرون و کربلایی خانم را ببریم پیش دختر آقا رسول.

کربلایی خانم پرسید: «آخر چه طوری؟» من گفتم: «با بادبادک من». رأی‌گیری کردیم، همه موافق بودند. فقط بنی‌صدر مخالف بود و می‌گفت: «با بادبادک نمی‌شود؛ این نه علمی است و نه عملی است».

دسته‌جمعی رفتیم پشت‌بام. همه که سوار شدند من بادبادک را باد دادم و خودم هم توی آن پریدم.

باد خنکی می‌آمد و ستاره‌ها را توی هوا غل می‌داد.

یک ستاره افتاد توی دامنم. نگاه کردم، خودش بود: ستاره درشت و روشن من، که یک شب بارانی آخر تابستان گمش کرده بودم. تمام تابستان را به فکرش بودم. هر شب، درست از موقعی که می‌رفتم پشت‌بام و طاقباز توی رختخواب دراز می‌کشیدم و با او حرف می‌زدم، تا هر وقت که خواب توی چشمهایم پر می‌شد. خودِ خودش بود: با مزرعه‌یی که می‌خواستم در آن بسازم؛ و با چشمه‌هایی که می‌خواستم کنارشان دراز بکشم و بعبعِ بعی بعی‌های گل باقالاییم را گوش کنم. نمی‌دانم چقدر ماندم و بغلش گرفتم و این پا و آن پا کردم. اما وقتی به خودم آمدم دیدم بقیه از همان بالا درست پریده‌اند روی پشت‌بام و رفته‌اند داخل خانه. پرتش کردم بالا و گفتم: وعده دیدار ما تابستان دیگر، همان جا روی پشت‌بام. باشد؟ و بی آن که به او فرصت جواب‌دادن بدهم، نخ بادبادک را دستش دادم و پایین آمدم.

نخستین روزهای نخست وزیری

دکتر محمد مصدق

بعد از استعفای دولت حسین علاء، دکتر مصدق در جلسه ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ مجلس شورای ملی به نخست‌وزیری برگزیده شد. خود وی در خاطراتش در این باره می‌نویسد: «شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰، که روز جلسه مجلس نبود، به مجلس شورای ملی احضار شدم، اکثریت نمایندگان هم آمده بودند و می‌خواستند در جلسه خصوصی به شور و مشورت بپردازند و تمایل خود را برای تعیین نخست‌وزیر به عرض شاهنشاه برسانند... علت استعفای نخست‌وزیر را که از بعضی نمایندگان سؤال کردم، یکی از دوستان گفت که مقصود انگلیسها بود. چنین تصور کرده‌اند از این نخست‌وزیر و امثال او کاری ساخته نیست و می‌خواهند آقای سید ضیاءالدین طباطبایی را، که هم‌اکنون به حضور شاهنشاه آمده و به انتظار رأی تمایل در آن جا نشسته است، وارد کار کنند. جلسه تشکیل شد. به مشورت پرداختند و چون اکثریت نمایندگان این طور تصور می‌نمودند تصدی آقای سید ضیاءالدین سبب خواهد شد که همان بگیر و ببند کودتای سال ۱۲۹۹ تجدید شود نه جرات می‌کردند از شخص دیگری، برای تصدی این مقام، اسم ببرند نه مقتضیات روز اجازه می‌داد به کاندیدای سیاست بیگانه رأی بدهند، که چون صحبت در گرفت و مذاکرات به طول انجامید برای تسریع در کار و خاتمه‌دادن به مذاکرات یکی از نمایندگان (۱)، که چند روز قبل از کشته‌شدن رزم‌آرا، نخست‌وزیر، به خانه من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود و هیچ تصور نمی‌کرد برای قبول کار حاضر شوم، اسمی از من برد که بلا تأمل موافقت کردم و این پیش‌آمد سبب شد که نمایندگان از محظور در آیند و همه بالاتفاق کف بزنند و به من تبریک بگویند. موافقت من هم روی این نظر بود که

همه جا را بوی نان تازه پر کرده بود. گمانم سعیده، سهم خرمن من را داده بود به کربلایی خانم تا برای ننه کاس‌آقا و پیرزن و بچه‌های محل، نان بپزد. سهم من خیلی زیاد بود. فکر می‌کنم شما هم بتوانید مهمان ما باشید. بعدش هم باید کربلایی خانم را ببریم پیش دختر آقا رسول. ساعتش را درست نمی‌دانم؛ چون ساعت من معمولاً شبانه‌روزی چند سال جلو و عقب می‌رود. ساعتش را اگر از سعیده بپرسید بهتر است. اما پنج تا گنجشک دیگر که بیایند سر شاخه درخت، ما مشغول خوردن صبحانه می‌شویم. صبحانه نان تازه گندم و آواز گنجشک داریم. شما هم اگر می‌خواهید، بفرمایید تو. قابلی ندارد!

طرح نمایندگان راجع به ملی شدن صنعت نفت از بین نرود و در مجلس تصویب شود. چنان چه آقای سید ضیاءالدین نخست وزیر می شد، دیگر مجلسی نمی گذاشت تا من بتوانم موضوع را تعقیب کنم، مرا هم با یک عده توقیف و یا تبعید می کرد؛ به طور خلاصه مملکت را قرق می نمود تا از هیچ کجا و هیچ کس صدایی بلند نشود و او کار خود را به اتمام برساند» (۲).

به این ترتیب مصدق نخست وزیر شد. فردای آن روز قانون ملی شدن صنعت نفت از تصویب مجلس گذشت. روز پنجشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ مصدق کابینه خود را به مجلس معرفی کرد و در همان جلسه برنامه دولت خود را تقدیم مجلس نمود. وی در تشریح برنامه دولت خود در مجلس گفت: «برنامه دولت بسیار مختصر است زیرا تاکنون برنامه های مفصلی به مجلس آمده است و مذاکرات زیادی شده است ولی متأسفانه به واسطه این که دوامی نداشته اند، برنامه هایی که آن اندازه مورد توجه مجلس بوده اصلاً به موقع عمل گذارده نشده است. دولت این طور تصور کرده که ما یک برنامه خیلی مختصری تقدیم بکنیم و اگر آقایان نمایندگان انتظار دارند اصلاحات دیگری بشود، بعدها لوایحی با نظریات آقایان نمایندگان محترم تقدیم می کنیم... دولت فعلی بدون این که وعده های دورودراز بدهد عجالتاً با وضعیات فعلی کشور برنامه خود را منحصر به دو موضوع ذیل می نماید:

۱ - اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور بر طبق «قانون طرز اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مورخ ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰» و تخصیص عواید حاصل از آن به تقویت بنیه اقتصادی کشور و ایجاد رفاه و آسایش عمومی.

۲ - اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرستانها.

روز یکشنبه ۱۵ اردیبهشت ۳۰ برنامه دولت مصدق در مجلس شورای ملی به تصویب رسید. در همان جلسه برای دولت مصدق رأی اعتماد گرفته شد و از ۱۰۲ نفر عده حاضر، ۹۹ نفر به دولت وی رأی موافق دادند.

منابع و توضیحات: _____

- ۱ - جمال امامی، این شخص که از وابستگان به دربار و مخالفان مصدق بود، بعدها در جلسه ۱۹ آذر ۱۳۳۰ مجلس، پشیمانی خود را از این پیشنهاد ابراز کرد.
- ۲ - دکتر مصدق، خاطرات و تالعات، تهران، انتشارات علمی، ص ۱۷۷.

به کجای این شب تیره بیاویم

قبای زنده خود را؟

صادق هدایت در روز ۲۸ بهمن ۱۲۸۱ شمسی، در خانواده یی از خاندانهای قاجار، به دنیا آمد. رضاقلی خان هدایت نویسنده «مجمع الفصحا»، از نیاکان او، سالها در دربار قاجار سفیر، شاعر، خزانه دار و آموزگار ولیعهد بود و مدتی هم مدیریت دارالفنون را به عهده داشت. سه تن از افراد سرشناس این خانواده، مخبرالسلطنه، صنیع الدوله و مخبرالملک، در جنبش مشروطه و بعد از آن مصدر کار بودند. هدایت در سال ۱۳۰۴ در آزمایش اعزام دانشجو به خارج پذیرفته شد و به اروپا رفت. یکی دو سالی در بلژیک و فرانسه به تحصیل پرداخت ولی بعد نیمه کاره رهاش کرد و به طور جدی به نویسندگی پرداخت. پیش از این تاریخ، در سن ۲۰ سالگی، کتاب «انسان و حیوان» را نوشته و منتشر کرده بود. در ۱۳۰۶ با الهام از آیین بودا در مخالفت با کشتن و خوردن گوشت حیوانات، کتابی با عنوان «فوائد گیاهخواری» در برلین به چاپ رساند. در سال ۱۳۰۷، در اوج سرخوردگی از زندگی، برای پایان دادن به «مرگ تدریجی» خود را در رود مارن انداخت ولی موفق نشد به زندگی خود خاتمه دهد. در آغاز تابستان ۱۳۰۹ به ایران برگشت و مجموعه داستان «زنده به گور» را در نیمه دوم آن سال در تهران منتشر کرد: مادلن (پاریس، ۱۵ دی ۱۳۰۸)، زنده به گور (پاریس، ۱۱ اسفند ۱۳۰۸)، اسیر فرانسوی (پاریس، ۲۱ فروردین ۱۳۰۹)، حاجی مراد (پاریس، ۴ تیر ۱۳۰۹)، آتشپرست (تهران، ۱۵ مرداد ۱۳۰۹)، داوود گوزپشت (تهران، ۱۶ شهریور ۱۳۰۹)، آبجی خانم (تهران، ۳۰ شهریور ۱۳۰۹)، مرده خورها (تهران، ۱۲ آبان ۱۳۰۹). داستان «زنده به گور» یادداشتهای دیوانه یی است که برای خودکشی راههای مختلفی را آزمایش می کند و سرانجام با

شوروی برگزار گردید، در آمد. اما دوران فعالیت سیاسی او «دولت مستعجل» بود. بعد از انشعاب در حزب توده و به خصوص بعد از تسلط جو اختناق بر جامعه به دنبال تیرخوردن شاه در دانشگاه، بار دیگر به انزوا خزید. حاصل این انزواگزینی پژوهش در آثار کافکا و ترجمه و انتشار بعضی از آثار او نظیر «گروه محکومین» (۱۳۲۷) و «مسخ» (۱۳۲۹) و نوشتن کتاب «پیام کافکا» بود. هدایت در ۱۲ آذر ۱۳۲۹، در اوج مخالفت‌های شوهرخواهرش، سپهبد رزم‌آرا، با جنبش ملی‌شدن نفت، راهی فرانسه شد و چهار ماه بعد از آن، در ۱۹ فروردین ۱۳۳۰، در آپارتمان کوچکش در محله فقیرنشین شامپیون پاریس به زندگی خود پایان داد، در حالی که خاکستر آثار چاپ‌نشده‌اش در کنار جسدش به چشم می‌خورد. او را در گورستان «پرلاش» پاریس به خاک سپردند، همان جا که در آذر ۶۴ نیز یکی دیگر از همدردان او - زنده یاد دکتر ساعدی - به خاک سپرده شده است.

تصویرگر «کوچه تاریک»

پیش از او از درد و داغ مردم در قصه‌ها خبری نبود همچنان که در شعر «فاخر». هدایت پای آدمهای بی‌چهره و از یادرفته را به داستانهای خود باز کرد. با نشتر طنزی تلخ، اعماق جامعه را شکافت و عمق دردها، فقر و نکبت و فساد و درماندگیها و موزیگریهای رانده‌شدگان جامعه را به تصویر کشید. بر ارزشهای حقیری که در جامعه بر اساس آن آدمها را می‌سجند و بنیاد روابط بر آنها سوار شده است، تف کرد و سرانجام نیز در اعتراض به همان ارزشها، که زندگی را تنها برای رجاله‌ها، دزدها و قلدرها پذیرفتنی کرده است، خودکشی کرد. از این زاویه خودکشی هدایت لگد محکمی است بر مناسبات حاکم بر جامعه‌ی که برای هنر، عشق و آزادی کمترین بهایی قائل نیست. در زندانی که بر سراسر گستره خاک این جامعه «آزاده مردان» را تخته‌بند کرده است، «هنرمندی نیایی شادمانه».

نگاهی هر چه کوتاه به «زنده به گوران» کتاب «زنده به گور»، از این ویژگی هدایت پرده بر می‌دارد. در این مجموعه داستان، به سه گونه از مردم بیشتر پرداخته است: هنرمندی تنها که فشار زندگی او را دیوانه کرده و سرانجام به خودکشی وادارش می‌کند، گوژپشتی که در زندگی کوتاه خود جز تحقیر از مردم ندیده است و بالاخره درد و رنج عظیم زنانی که «مردسالاری» شدیدترین ستمها را بر آنها روا می‌دارد، و چون گل‌قالی مانده در چهار دیواری اندرونی، به

ترياک به زندگي خود پايان مي‌دهد. بعد از بازگشت به ايران، در همان حال و فضاي «ياس فلسفي» که به آن دچار بود «بوفکور» معروفترين اثر خود، را نوشت. بعدها در سال ۱۳۱۵، در حین اقامت در هند، آن را در تیراژ کم چاپ کرد. بعد از بازگشت، مدتی در «اداره تجارت» و سپس در «شرکت ساختمان ایران» به کار پرداخت ولی کار اداری با روح پرغلیان او همخوان نبود و از آن دست کشید و به گونه‌ی تمام وقت به نویسندگی پرداخت. در ۱۳۱۱ «پروین، دختر ساسان» و «سه قطره خون» را انتشار داد که شامل داستانهای زیر بود: سه قطره خون، داش آکل، طلب آمرزش، مردی که نفسش را کشت، صورتکها، آینه شکسته، گرداب، و گجسته‌دژ. به جز «طلب آمرزش» در بقیه داستانهای این مجموعه «مرگ» برجستگی خاصی دارد و نشان می‌دهد که ناامیدی از ادامه زندگی و بیهوده‌دانستن تحمل بار طاقت‌سوز آن هنوز در وی غالب بود.

هدایت در ۱۳۱۲ «نیرنگستان» (مجموعه‌ی از سنتها، خرافه‌ها و باورهای عوام)، «علویه خانم»، «سایه روشن» (مجموعه داستان) و نمایشنامه‌های «افسانه آفرینش» و «مازیار» و سال بعد «وغوغ صاحب» (با مسعود فرزاد) و «ترانه‌های خیام» را منتشر کرد. در ۱۳۱۵ تحت فشار دیکتاتوری ۲۰ ساله رضاخان و شهربانی مختاری به هند سفر کرد و یک سال در آن جا ماند. حاصل این سفر آموزش زبان پهلوی بود. بعد از برگشتن از هند ابتدا در بانک ملی، سپس در اداره موسیقی و سرانجام در دانشکده هنرهای زیبا مشغول کار شد. کار در دانشکده هنرهای زیبا را تا پایان عمر ادامه داد. در سال ۱۳۱۸ به عضویت هیأت تحریریه «مجله موسیقی» - که سردبیر آن مین باشیان بود - در آمد و در کنار نیما یوشیج، عبدالحسین نوشین و صبحی مهتدی در آن نشریه به کار پرداخت.

بعد از سقوط دیکتاتوری رضاخان و ورود متفقین به ایران، هدایت نیز با باز شدن فضا و از بین رفتن اختناق وارد عرصه فعالیت‌های سیاسی شد. آثار این دوره هدایت با آثار قبلی او دارای تفاوتی روشن و برجسته است. هدایت گوشه خزیده و نومید از لاک انزوا بیرون می‌آید و با هر آن چه ناهنجار می‌بیند می‌ستیزد. این ویژگی جدید در «حاجی آقا» (۱۳۲۴) و «توپ مرواری» با غلظت بیشتری دیده می‌شود. در همین دوران چند اثر از زبان پهلوی ترجمه کرد که عبارتند از: «کارنامه اردشیر بابکان» (۱۳۲۲)، «گزارش گمان‌شکن» (۱۳۲۲)، و زَند و هومَن یَسَن (بهمن یشت اوستا) (۱۳۲۴). هدایت در سال ۱۳۲۲ در انتشار مجله «سخن» و «پیام نو» شرکت فعال داشت. در سال ۱۳۲۵ به عضویت هیأت‌مدیره کنگره نویسندگان ایران، که به ابتکار انجمن روابط فرهنگی ایران و

و موزی، با جنگ و دندان لاشه گندیده‌بی را می‌کاوند تا خود را، فقط خود را، نجات دهند و هر چه دیرتر جسد متحرک خود را به دهان گشاد گورهای بی که در کمین هستند رها کنند. و در این میانه هدایت از خود می‌پرسد: «آیا می‌شود دو نفر با هم راست حرف بزنند... آیا ممکن است که ولو برای دو دقیقه هم باشد صاف و پوست‌کنده همه احساسات و افکار خودشان را به هم بگویند؟» (۲) خود پاسخ می‌دهد: «هزاران سال است که همین حرفها را زده‌اند... همین گرفتاریهای بچگانه را داشته‌اند. آیا سراسر زندگی یک قصه مضحک، یک مثل باورکردنی و احمقانه نیست؟» (۳). هدایت به همان تیزی و برایی که بر نموده‌های رؤیه فتودالی جامعه نیمه‌فتودالی-نیمه مستعمره دوران رضاخان می‌تازد و آنها را طردشدنی و تهوع‌آور می‌داند، به همان شدت به تازه به دوران رسیده‌ها و زندگیشان، که کاریکاتوری از زندگی غربیهاست، حمله می‌برد و بی‌ارزشی آن را با فریاد در گوش خوانندگان آن فرو می‌کوبد. از زبان شاعری جوان به حاجی‌آقا، سمبل قشر تازه به دوران رسیده، می‌نویسد: «در این محیط پست احمق‌نواز سفله‌پرور و رجاله‌پسند که شما رجل برجسته آن هستید و زندگی را مطابق حرص و طمع و پستیها و حماقت خودتان درست کرده‌اید و از آن حمایت می‌کنید، من در این جامعه که به فراخور زندگی امثال شما درست شده نمی‌توانم منشأ اثر باشم. وجودم عاطل و باطل است، چون شاعرهای شما هم باید مثل خودتان باشند. اما افتخار می‌کنم در این چاهک خلا، که به قول خودتان درست کرده‌اید و همه چیز با سنگ دزدها و طزارها و جاسوسها سنجیده می‌شود و لغات مفهوم و معانی خود را گم کرده، در این چاهک هیچکاره‌ام» (۴).

«عقاب جور گشاده‌ست بال»

با این که هدایت در خانواده‌بی قدرتمند از خاندانهای قاجار دوران کودکی و نوجوانی خود را گذرانده بود ولی از همان موقعی که به نویسندگی رو آورد و به سرچشمه بسیاری از ارزشهای حقیر اما رایج در جامعه و روابط فاسد و تباهی‌آور پی برد، از خانواده و طبقه‌بی که به آن وابسته بود خود را کند و برای شناخت توده مردم و تصویر واقعی زندگی ایشان، به میان آنها رفت. در جوانی ساعتها در قهوه‌خانه‌های محلات فقیرنشین تهران، در بازار، میدان کاه‌فروشها و... در کنار مردم می‌نشست و به صحبتها، پسندها و مثلثایی که به کار می‌بردند گوش می‌داد و یادداشت می‌کرد. داستان بلند «علویه‌خانم»، از جهت تصویر زندگی، بدبختیها،

تقدیر فرومایه‌بی که جامعه برایشان رقم زده است دل سپرده‌اند. در «مرده‌خورها» و «حاجی مراد» زندگی سراسر ادبار و فلاکت زنان در اندرونی تصویر می‌شود و در «آبجی خانم»، دغدغه‌های پیردختری را می‌بینیم که جامعه به خاطر زشتیش او را از خود می‌راند و سرانجام در شب عروسی خواهر کوچک زیبایش، از فشار غصه خود را در آب انبار خانه خفه می‌کند. هدایت «داوود گوزپشت» را، در کتاب «زنده به گور» این طور تصویر می‌کند: «او فکر می‌کرد، می‌دید از آغاز بچگی خودش تاکنون همیشه اسباب تمسخر یا ترحم دیگران بوده، یادش افتاد اولین بار که معلم سر درس تاریخ گفت که اهالی "اسپارت" بچه‌های هیولا یا ناقص را می‌کشتند همه شاگردان برگشتند و به او نگاه کردند و حالت غریبی به او دست داد، اما حالا او آرزو می‌کرد که این قانون در همه جای دنیا مجری می‌شد و یا اقلأ مثل اغلب جاها قدغن می‌کردند تا اشخاص ناقص و معیوب از زناشویی خودداری نکنند، چون او می‌دانست که همه اینها تقصیر پدرش است. صورت رنگ‌پریده، گونه‌های استخوانی، پای چشمهای گود و کبود، دهان نیمه‌باز و حالت مرگ پدرش، همان طور که دیده بود، از جلو چشمش گذشت؛ پدر کوفت کشیده پیر که زن جوان گرفته بود و همه بچه‌های او کور و افلیج به دنیا آمده بودند. یکی از برادرهایش که زنده مانده بود او هم لال و احمق بود، تا این که دو سال پیش مرد. با خودش می‌گفت: شاید آنها خوشبخت بوده‌اند!».

آدمها و بویناکی دنیاهاشان

هدایت با توان شگفت، بدون اندکی پیرایه و تصنع، زندگی مردم را تصویر می‌کند. اما از لابلای طنزهای تلخ او، عشق به مردم رو نشان نمی‌دهد، بر هر آن چه هست شمیر می‌کشد، بدون این که این اندیشه را به خود راه دهد که آنها نیز، هم‌چون او، اسیر شرایطی هستند که دیگران برایشان فراهم کرده‌اند: «به من چه ربطی داشت که فکرم را متوجه زندگی احمقها و رجاله‌ها بکنم که سالم بودند، خوب می‌خوردند، خوب می‌خوابیدند... و هرگز ذره‌بی از دردهای مرا حس نکرده بودند» (۱).

در داستانهای او آدمها به یکدیگر دروغ می‌گویند، نارو می‌زنند، برای فریب این و آن به هر رنگ و نیرنگی متوسل می‌شوند. هیچ گوشی شنوا نیست، «هیچ چشمی عاشقانه به زمین خیره نمی‌شود». خواسته‌ها آن قدر پست و حقیر و بی‌پایه است که تصور آن هم برای انسانهایی که با جامعه همسنخ نیستند خنده‌آور است. در خانه‌های توسری خورده، آدمهای توسری خورده

زبان ویژه این زن دوره‌گرد و آدمهایی که با آنها حشرونشر دارد، به واقع یک شاهکار ماندنی و پایدار است.

هدایت از طریق لمس ثروت و فقر طبقات حاکم و محکوم، تأثیری انسانی از وجود این نابرابری اجتماعی از خود نشان می‌دهد: «میلیونها آدمیزاد از سکوت، هوای آزاد و زیبایی چشم‌انداز طبیعی و آرامش محروم شدند و در محیط پرچار و جنجال و ابلهانه زندگی بخورونمیر می‌کردند و در نتیجه دسترنج آنها را یک دسته احمق ناخوش، که دُم خودشان را به قدرتهای زمینی بسته بودند، نوش جان می‌کردند» (۵). از زبان «حاجی‌آقا» کوشش طبقه حاکم و وابستگان به آن را برای جلوگیری از رشد و ارتقای آگاهی مردم و در نتیجه تبدیل شدن آنها به تهدیدی جدی برای رژیم، بازگو می‌کند: «مردم باید گشنه و محتاج و بی‌سواد و خرافی بمانند تا مطیع ما باشند. اگر بچه فلان عطار درس بخواند، فردا به جمله‌های من ایراد می‌گیرد و حرفهایی می‌زند که من و شما نمی‌فهمیم... اگر بچه مشهدی تقی علاف با هوش و استعداد از آب در آمد و بچه من، که حاجی‌زاده است، تنبل و احمق بود، وامصیبتا!» (۶). در همین زمینه در کتاب «توپ مرواری»، که بعد از سقوط دیکتاتوری بیست ساله نوشته است، هدایت به طور مستقیم ابتدا به ناصرالدین شاه قاجار سپس به رضاخان حمله می‌کند: «این حکایت بیست سی سال و یا صدوپنجاه سال پیش است... این جا هم، البته نه به طور استثنا بلکه مثل بیشتر جاهای دنیا، یک پادشاه قدرقدرت مستبد و دواآتشه داشت که از سبیلش خون می‌چکید، به طوری که هفت نفر هیزم شکن مازندرانی نمی‌توانست گردن ستبرش را بزند و کسی جرأت نمی‌کرد فضولی بکند و بگوید: "ابولی خرت به چند؟" و اسمش را "شاه بابا" گذاشته بودند... هنوز جزیره بحرین را به ارباب واگذار نکرده بودند، هنوز بخشش کوه آرات فتح‌الفتوح به شمار نمی‌رفت، هنوز شاه بابا حق کشتیرانی در دجله و فرات را از دست نداده بود و یک تکه خاکش را هم به افغانها حاتم‌بخشی نکرده بود و برای تمدید قرارداد نفت جنوب هم مردم را دور کوچه نرقصانیده بود، اما اسم خودش را هم کبیر و نابغه عظیم‌الشان نگذاشته بود. خلاصه آن که حساب و کتابی در کار بود. هنوز همه چیز مبتذل نشده بود، مردم به خاک سیاه ننشسته بودند و از صبح تا شام هم مجبور نبودند که افتخار غرغره بکنند و به رجاله‌بازیهای رجال محترمشان هی تفاخر و تخرخر بنمایند؛ و از شما چه پنهان مثل این بود که آبادی و آزادی و انسانیت هم یک خرده بیشتر از حال پیدا می‌شد... یک مرتبه دری به تخته خورد. یک شب مردم از همه جا بی‌خبر خوابیدند و... صبح که پا شدند خدا یک پادشاه قدرقدرت "بر ما مگوزید" تمام‌عیار، که با نیزه ده‌ذرعی نمی‌شد سنده زیر دماغش گرفت، بهشان عطا کرد که کسی نمی‌توانست فضولی بکند و بهش بگوید: "بالای

چشمیت ابروست" (۷).

آتشکده‌های خاموش

هدایت جویبار فرهنگی جامعه را آلوده در آلوده می‌دید: از یک سو هجوم عربها و کشتار و هرج و مرج و فساد که به نام اسلام به وجود آوردند و از سوی دیگر هجوم فرهنگ غرب که تهمانده غرور و شرف ایرانی را به لجن آلوده بود. در این میانه او، که خود را «از تبار گلها» می‌دانست، «تنفس هوای مانده ملولش می‌کرد». به یاد می‌آورد ایلغار لشکریان علی بن عیسی‌ها را، که از شمشیرشان خون می‌کشید و گزمه‌وار «شمشیر در کبوتران می‌نهادند»، چگونه «تقلب و خیانت و دزدی و رشوه‌خواری و پستیهای دیگر» را به ایرانیان سرایت دادند و در یک کلام «خون پاکخونان» را آلودند و «نژاد این مردم از اختلاط و آمیزش با آنها فاسد شد» و «فکر، روح، ذوق و جنبش» (۸) از آنها زایل گردید، «ثروت و آبادی» از خطه کیان رخت برپست و به جایش «فقر و پریشانی و مرده‌پرستی و گریه و گدایی» آمد و «همه چیز مردم آمیخته با کثافت و پستی و سودپرستی و بی‌ذوقی و مرگ و بدبختی» (۹) شد. «دختر اثیری» بوفکور در کنار نهر «سورن» همان جا که برای نخستین بار عربها به سرزمین ایران پای نهادند، مدفون شد و به جای او «لکاته» به وجود آمد. اکنون چهره دختر اثیری که از ذره‌ذره آن عشق و پاکی می‌جوشید، بر قلمدانی به یادگار مانده است و کوه‌مردانی هم‌چون «مازیار» و دیگر سلاله «قارن»، که بیش از دو قرن در برابر هجوم فرهنگ جدید ایستادگی کرده بودند، به تزویر خلفای عباسی جان دادند و جای خود را به رجاله‌ها سپردند. هدایت در این جا نیز چوب بر گرده محکومی می‌کوبد که هم‌چون خود او اسیر پنجه سرنوشتی است که برایش ساخته‌اند.

ستیز نه، گریز

زندگی هدایت، در میان آن همه پنجه مانعی که در هر گوشه برای آزار او از خاک برآمده بودند، جان‌کندن مدام بود. در دنیای واقعی برای او هیچ چیز دل‌بستنی وجود نداشت. چهره‌ها بی‌لبخند، تجربه‌های دوستی و عشق، عقیم. در دنیایی که بر ساروج سنگدلی پا گرفته بود، برای ماندن می‌بایست درندگی آموخت و هدایت تنها زیستن آهوانه را می‌دانست. او از جنس آدمهایی نبود که برای لذتهای حقیر به این سو و آن سو پوزار بکشد: «توی این مملکت طبقات مته‌جاهای دیگه

ظاهر می‌شه. اما همیشه مردم سعی دارن از این تاریکی و انزوا فرار بکنن، گوش خودشونو در مقابل صدای مرگ بگیرن، شخصیت خودشونو میون داد و جنجال و هیاهوی زندگی محو و نابود بکنن!... می‌خوام همان طوری که هستم در خودم بیدار بشم... و نمی‌خوام برای احتیاجات کثیف این زندگی که مطابق آرزوی دزدها و قاچاقچیه‌ها و موجودات زربپرست احمق درست شده و اداره شده، شخصیت خودمو از دست بدم... از روشنایی هم خوشم نمیاد، جلو آفتاب همه چیز لوس و معمولی می‌شه، ترس و تاریکی منشأ زیباییش» (۱۲).

سرانجام هدایت نتوانست پیوند سست زندگیش را با جامعه آلوده هم‌چنان نگه دارد. دیگر تحمل زندگی برایش ناممکن بود. در نامه‌یی در ۲۳ مهر ۱۳۲۷ (۱۵ اکتبر ۱۹۴۸) به جمالزاده نوشت: «نکبت و خستگی بیزاری سراپایم را گرفته، دیگر بیش از این ممکن نیست... نه حوصله شکایت و چُسناله دارم و نه می‌توانم خود را گول بزنم... همه چیز بن‌بست است و راه گریزی نیست» (۱۳). بالاخره راه گریزی پیدا کرد و در ۱۹ فروردین ۱۳۳۵ به «خوشبختی و نعمتی» (۱۴) که سالها در پی آن بود، دسترسی پیدا کرد.

شاید مناسب‌ترین کلام برای گرامیداشت خاطره هدایت، نقل بخشی از سخنرانی زنده یاد دکتر ساعدی باشد که در فروردین ۶۲ بر مزار او ایراد کرد: «سر مزار آزاده مردی از جهان جمع شده‌ایم که هم چون ما، آوارگان دربه‌در، دربه‌در و آواره زیست و شهادت و شجاعتش تا بدان حد بود که نقطه پایان زندگیش را، عزرائیل نه، که خود گذاشت. و بدانسان که مشیت بر سینه زندگی نکبت‌بار طبقه آلوده خویش زد، مشیت محکمتری نیز بر سینه مرگ اجباری زد... این جوانمرد به خاک خفته خسته، بسیار خوب بلد بود که شانه بالا بیندازد و بار تحمیلی به گرده نکشد، آن چه را می‌خواهد برگزیند و آن چه را که نمی‌پسندد قبول نکند و دست رد بر سینه آلودگیها بزند... بدین‌سان اگر نخبه روشنفکران زمان خود شد در دوره طولانی تاریخی روشنفکران ایران، نه دیروز و امروز که فردا نیز جا پای او بر سکوی رهایی از درماندگی فکری به یادگار خواهد ماند... هوشیاری و درایت هدایت در این بود که به چیزی که نمی‌خواست تن نمی‌داد و هیچ چیز شکل گرفته و جاافتاده را قبول نمی‌کرد. هوشیاری او در این بود که معترض بود، مدام معترض بود. هوشیاری او در این بود که زندگی را تنها خوردن و خوابیدن و تخم و ترکه پس‌انداختن، راست‌و‌ریس‌کردن حساب بانکی و غرغره‌کردن خاطرات نمی‌دانست... این آواره معترض را اگر انزواگر و انزواجو و مرگ‌طلب خوانده‌اند به غلط خوانده‌اند و نامیده‌اند. او زندگی را در پویایی می‌دید، در بی‌قراری خویش می‌دید، دنبال آب

وجود نداره و هر کدوم از دوله‌ها و سلطنه‌ها رو درست بشکافی دو سه پشت پیش اونا دزد یا گردنه‌گیر یا دلقک درباری و یا صراف بوده... اشخاص تازه به دورون رسیده متجدد فقط می‌تونن به قول خودشون توی این محیط عرض اندام بکنن، جامعه‌یی که مطابق سلیقه و حرص و شهوت خودشون دُرُس کردن و در کوچکترین وظایف زندگی باید قوانین جبری و تعبد اونا رو مته کپسول قورت داد... و هر کسی حق زندگی خودشو باید از اونا گدایی بکنه» (۱۵). هدایت، برای آن که وجود خود را از لجن‌گندیده‌یی که به‌زعم او در سراسر جامعه رها کرده‌اند دور نگه دارد، به انزوا می‌گریزد تا، بر کنار از تندبادهایی که در هر گوشه به قتل‌عام گلها به کمین نشسته‌اند، به گوهر وجود خودش دست یابد و از قال و قیل دنیای تازه به دوران رسیده‌ها خود را هر چه دورتر نگه دارد. هدایت این خواست خود را در داستان «تاریکخانه»، از زبان مردی عزلت‌گزیده در خوانسار، این‌طور بازگو می‌کند: این شهر «هنوز حالت و آتمسفر خودشو نگهداشته... هنوز حالت کوچه پسکوچه‌ها، میون جرز خونه‌های گلی و درختهای بلند ساکتش هوای سابق مونده... شهری دورافتاده و پرت که روزنومه، اتومبیل، هواپیما و راه‌آهن که از بلاهای این قرنه» در آن راه ندارد، جایی است که «آدم بوی زمینو حس می‌کنه، بوی یونجه درو شده، بوی کثافت زندگی رو حس می‌کنه، صدای زنجره و پرنده‌های کوچک، مردم قدیمی ساده و مودی، همه اینا یه دنیای گمشده قدیم رو به یاد می‌آره و آدمو از قال و قیل دنیای تازه به دورون رسیده‌ها دور می‌کنه... من هیچ وقت در کیفهای دیگران شریک نبوده‌ام، همیشه یه احساس سخت یا یه احساس بدبختی جلو منو گرفته. درد زندگی، اشکال زندگی، شر جامعه گندیده، شر خوراک و پوشاک همه اینا دامن از بیدارشدن وجود حقیقی ما جلوگیری می‌کنه. خواستم تقلید سایرین رو در بیاورم، دیدم خودمو مسخره کرده‌ام. هر چی رو که لذت تصور می‌کنن، همه رو امتحان کردم. دیدم کیفهای دیگران به درد من نمی‌خوره. حس می‌کردم که همیشه و در هر جا خارجی هستم. هیچ رابطه‌یی با سایر مردم نداشتم، من نمی‌تونستم خودمو به فراخور زندگی سایرین در بیاورم. همیشه با خودم می‌گفتم روزی از جامعه فرار خواهم کرد در یه دهکده یا جای دوری منزوی خواهم شد» (۱۶). «می‌خواستم مته جونورای زمستونی توی سولاخی فرو برم، تو تاریکی خودم غوطه‌ور بشم و در خودم قوام بیام. چون همان طوری که تو تاریکخونه عکس روی شیشه ظاهر میشه، اون چیزهایی که در انسون لطیف و مخفیس در اثر دوندگی زندگی و جار و جنجال و روشنایی خفه می‌شه و می‌میره، فقط تو تاریکی و سکوتی که به انسون جلوه می‌کنه. پر ارزش‌ترین قسمت من همین تاریکی، همین سکوت بوده. این تاریکی در نهاد هر جنبنده‌یی هست، فقط در انزوا و برگشت به طرف خودمون، وقتی که از دنیای ظاهری کناره‌گیری می‌کنیم، به ما

زندگی بود، از حضور در مجامع رسمی و انجمنهای ادبی امتناع داشت؛ قهوه‌خانه کنار آب کرج را بیشتر می‌پسندید... آزادمردان ادا در نمی‌آوردند، آزاد مردان چنان می‌نمایند که هستند، و این چنین بود که با مردم اخت شد... اگر در مقدمه «بوف کور» نوشته بود که تنها برای سایه خودش می‌نویسد می‌دانست که سایه او چند دل خسته نیستند، شاید روزگاری برسد که سایه او گسترده‌تر شود. او برای همه می‌نوشت... او یک روشنفکر به تمام معنی بود، دُم خود را به جایی نبست از هیچ حزب و دسته دمدمی‌مزاج سر در نیاورد، تقلا کرد، جستجو کرد، نوشت و مدام نوشت، غریبانه زیست، آن چنان که در وطن خویش نیز غریب بود... هدایت پیوند استبداد را با تسلط مذهبی بسیار خوب می‌فهمید... او نه تنها در «توپ مرواری» و «البعثة الاسلامیه» و «حاج آقا»، حتی در ضعیف‌ترین کارش که «افسانه آفرینش» باشد، به ریش هر نوع «ارتدوکسیسم» خندیده بود. از قدرت ذائقه و سامعه هدایت خبری نداریم ولی همگان از قدرت بویایی او خبر دارند. او بوی گنداب جامعه متحجر را می‌فهمید. جادوگر غریبی بود. بی آن که با جانوران و حشرات حوزه‌های علمیه و مدارس علوم دینی حشرونشری داشته باشد همه را به روشنی می‌شناخت... هدایت اگر امروز زنده بود و تسلط دستاربندها را بر وطن ما می‌دید... «حتی بن یقظان» یا زنده بیدار بود. روشنفکری که دُم به تله نداده بود، سر تسلیم، هیچ وقت سر تسلیم، در مقابل هیچ قدرتی فرو نمی‌آورد، مطمئناً هدایت رودررو با رژیم جمهوری اسلامی می‌ایستاد، هم با قلم و هم با اسلحه. هدایت تن به خودکشی نمی‌داد» (۱۵).

یاد این «ستاره‌یی که بر فرق فرهنگ معاصر ما می‌درخشد» و «کوکبی که در شبهای سیاه دیکتاتوری، اعتراض و تسلیم‌نشدن را به همگان آموخت» (۱۵) گرامی باد.

منابع و توضیحات:

۱ - بوف کور، ص ۱۱۴.

۲ - سه قطره خون، چاپ پرستو ص ۱۵۹.

۳ - بوف کور، ص ۹۴.

۴ - حاجی آقا، امیرکبیر ص ۱۰۶.

۵ - ولنگاری، ص ۱۵۵.

۶ - حاجی آقا، ص ۱۰۲.

۷ - توپ مرواری، چاپ ۶۴ ص ۲ و ۸.

۸ - مازیار، چاپ امیرکبیر ص ۹۶.

۹ - توپ مرواری، ص ۱۷.

۱۰ - سگ ولگرد، ص ۱۲۰.

۱۱ - سگ ولگرد، (داستان تاریکخانه)، ص ۱۱۷، ۱۱۹.

۱۲ - سگ ولگرد، (داستان تاریکخانه)، ص ۱۲۲.

۱۳ - راهنمای کتاب، شماره دوم سال هفتم.

۱۴ - سالها قبل در موقع قدم‌زدن در گورستان مونپارناس پاریس با دیدن قبرهای خاموش گفته بود: «هیچ وقت یک احساس حسادت به این اندازه در من پیدا نشده بود به نظرم می‌آمد که مرگ یک خوشبختی و یک نعمتی است که به آسانی به کسی نمی‌دهند». زنده به گور، ص ۱۲.

۱۵ - الفبا، دوره جدید، جلد دوم، بهار ۱۳۶۲.

فریب آشتی

ز حيله، بر در موشی نشست گربه و گفت
 که چند دشمنی از بهر حرص و آرزو کنیم
 بیا که رایت صلح و صفا برافرازیم
 به راه سعی و عمل، فکر برگ و ساز کنیم
 بیا که حرص دل و آرزو دیده را بگشیم
 وجود، فارغ از اندیشه و نیاز کنیم
 بسی به خانه نشستیم و دامن آلودیم
 بیا رویم سوی مسجد و نماز کنیم
 بگفت، کارشناسان به ما بسی خندند
 اگر که گوش به پند تو حيله ساز کنیم
 ز توشه‌یی که تو تعیین کنی، چه بهره بریم
 به خلوتی که تو شاهد شوی، چه راز کنیم

رعایت از تو ندیدیم، تا شویم ایمن
 نوازشی نشنیدیم، تا که ناز کنیم
 خود، آگهی که چه کردی به ما، دگر میسند
 که ما اشاره بدان زخم جانگداز کنیم
 بلای راه تو بس دیده‌ایم، به که دگر
 نه قصه‌یی ز نشیب و نه از فراز کنیم
 خلاف معرفت و عقل، ره چرا سپریم
 بروی دشمن خود، در چگونه باز کنیم
 حدیث روشن ظلم شما و ذلت ما
 حقیقت است، چرا صحبت از مجاز کنیم

خواهم آمد، گل یاسی به گدا خواهم داد.

زن زیبای جذامی را، گوشواری دیگر خواهم بخشید.

گور را خواهم گفت: چه تماشا دارد باغ!

دوره‌گردی خواهم شد، کوچه‌ها را خواهم گشت، جار

خواهم زد: آی شبنم، شبنم، شبنم.

رهگذاری خواهد گفت: راستی را شب تاریکی است،

کهکشانی خواهم دادش.

روی پل دخترگی بی‌پاست، دباکبر را بر گردن او

خواهم آویخت.

هر چه دشنام، از لبها خواهم برچید.

هر چه دیوار، از جا خواهم برگند.

رهزنان را خواهم گفت: کاروانی آمد بارش لبخند!

ابر را، پاره خواهم کرد.

من گره خواهم زد، چشمان را با خورشید، دلها را با

عشق، سایه‌ها را با آب، شاخه‌ها را با باد.

و به هم خواهم پیوست خواب کودکی را با زمزمه

زنجره‌ها.

به مناسبت سالگشت خاموشی سهراب سپهری

ویامی در راه

روزی

خواهم آمد و پیامی خواهم آورد.

در رگها، نور خواهم ریخت

و صدا خواهم در داد: ای سبدهاتان پر خواب! سیب

آوردم، سیب سرخ خورشید.

گزارش

نقد

نظر

یادداشت

۷۵۰ میلیون دلار ناقابل!

نصرالله اسماعیلزاده

می‌دانیم که در زمان شاه، بین ایران و اسرائیل روابط سیاسی و اقتصادی و همکاریهای دوجانبه، در سطحی نسبتاً گسترده، وجود داشت. اما به علت احساس همدردی مردم ایران با مردم فلسطین و ضدیتشان با اسرائیل از یک طرف و الزام شاه به رعایت حفظ ظاهر برای ادامه رابطه با کشورهای عربی از طرف دیگر، این روابط رسمی و علنی نبود. به خصوص ارسال نفت ایران به اسرائیل مخفی نگهداشته می‌شد؛ تا آن که در سالهای آخر حکومت شاه، بر اثر حمله نیروهای رزمنده سازمان آزادیبخش فلسطین با قایق به یک کشتی که به سمت سواحل اسرائیل در حرکت بود، مسأله ارسال نفت ایران به اسرائیل برملا گردید. البته برای فروش نفت به اسرائیل

یک «کلاه شرعی» نیز درست کرده بودند: نفت از ایران، بدون ذکر مقصد نهایی، بارگیری می‌شد و توسط «شرکت ماورای دریا»، که به همین منظور عَلم شده بود، در دریا خریداری و به اسرائیل حمل می‌گردید. اسرائیل نیز در لیست محصولات نفتی وارداتیش، تحت عنوان خرید از کشورهای طبقه‌بندی‌نشده، از ذکر نام کشور صادرکننده خودداری می‌کرد. حجم واردات نفتی اسرائیل تحت عنوان فوق، در سالهای ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹، به ترتیب ۷۶۲/۷، ۷۲۶/۹ و ۱۱۷۲/۵ میلیون دلار بود. حجم واردات ایران از اسرائیل نیز به ترتیب از سال ۷۶ تا سال ۷۸ به ۱۰۴/۹، ۱۰۲/۷ و ۹۷/۱ میلیون دلار بالغ می‌شد (کتاب تجارت اسرائیل، سالهای ۷۹، ۸۰ و ۸۲).

این مقدمه بدین علت آورده شد که وقتی به رقم ناقابل ۷۵۰ میلیون دلاری بدهکاری اسرائیل به ایران اشاره می‌شود، خواننده سابقه ذهنی داشته

بادبادکها به هوا خواهم برد.

گلدانها آب خواهم داد.

خواهم آمد، پیش اسبان، گاوان، علف سبز نوازش
خواهم ریخت.

مادیانی تشنه، سطل شبنم را خواهم آورد.

خر فرتوتی در راه، من مگسهایش را خواهم زد.

خواهم آمد، سر هر دیواری میخگی خواهم کاشت.

پای هر پنجره‌یی شعری خواهم خواند.

هر کلاغی را گاجی خواهم داد.

مار را خواهم گفت: چه شکوهی دارد غوک!

آشتی خواهم داد.

آشنا خواهم کرد.

راه خواهم رفت.

نور خواهم خورد.

دوست خواهم داشت.

طرح شورای ملی مقاومت ایران درباره آزادیها و حقوق زنان

باشد که این بدهی مربوط به نفت تاراج شده مردم ایران است. اما داستان ۷۵۰ میلیون دلار ناقابل!

پس از معامله ننگین رژیم با آمریکا بر سر چنگولکبازی گروگانگیری ضدامپریالیستی! و صرفنظر کردن رژیم از اموال غصب شده مردم ایران توسط شاه و طلبهای عمده دیگر، برای حل و فصل بقیه ادعاهای آمریکا، طرفین به دادگاه لاهه مراجعه کردند. در اواخر سال ۵۹ رادیو اسرائیل اعلام کرد که رژیم ایران می‌خواهد در مورد طلب ۷۵۰ میلیون دلاری خود به دادگاه لاهه مراجعه نماید، در حالی که اسرائیل آماده است بدهیهای خود را بپردازد، مشروط بر آن که «حکومت جمهوری اسلامی» نیز به قراردادهای فی‌مابین ایران و اسرائیل عمل نماید. در سال ۶۰ رفسنجانی، در یکی از نمایشهای جمعه، باد به غنغب انداخت و گفت که «ما از اسرائیل طلب داریم، ولی برای آن که با او طرف نشویم، دنبال پولهامان هم نرفتیم!! حالا شایع می‌کنند که در جبهه‌ها اسلحه و مهمات اسرائیلی به کار می‌بریم». بعد از مدتی، وقتی برای بار دوم به این مسأله اشاره کرد، یک درجه عقب نشست و به اسرائیل تخفیف داد: «ما ۴۵۰ میلیون دلار از اسرائیل طلب داریم، اما حاضر نشدیم برویم بگیریم، حالا به دروغ سر و صدا راه انداخته‌اند که ما از اسرائیل اسلحه خریده‌ایم، اصلاً این وصله‌ها به ما می‌چسبد؟ ما که اسرائیل را مشروع

نمی‌دانیم و روز قدس داریم و...». پس از آن که مجاهدین اسناد مربوط به خریدهای تسلیحاتی رژیم از اسرائیل را منتشر کردند، رفسنجانی برای فرار از افتضاح معامله با اسرائیل، برای دفعه سوم که آخرین بار نیز بود به بدهی اسرائیل به ایران اشاره کرد، ضمن تکرار اراجیف قبلی خود گفت که «ما ۳۰۰ میلیون دلار طلب داریم، نگرفته‌ایم، حالا ما اسلحه می‌خریم؟...». پس از آن هم دیگر صحبتی از بدهی اسرائیل به میان نیامد.

کاری به انواع خریدهای تسلیحاتی و غیرتسلیحاتی خمینی از اسرائیل و آمریکا نداریم. صحبت فقط بر سر ۷۵۰ میلیون دلار ناقابل بی‌زبانی است که این وسط، لابد پس از کنار گذاشتن سهم امام، ملاخور شده است. حالا کدام ملا چقدرش را خورده؟ دقیقاً معلوم نیست. این که چند درصدش به ملا «بگین»، ملا «رابین» و ملا «شمیر» یا ملا «رفسنجانی»، ملا «خامنه‌ای» و... رسیده چیزی نمی‌دانیم، ولی آن چه مشخص است آن است که چون ملاها هر کدام آن دیگری را نجس می‌دانند، برای جلوگیری از نجس شدن، باید کارهایشان را توسط بانکهای واسطه سوئیس و کشورهای دیگر انجام داده و پولها را به یکدیگر منتقل کرده باشند.

— استادان متعهد دانشگاهها و مدارس عالی کشور

— اصغر ادیبی

— جبهه دموکراتیک ملی ایران — هدایت متین دفتری

— جمعیت دفاع از دموکراسی و استقلال ایران (داد) — جلال گنجهای

— حمید زیرکباش

— سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، پیرو برنامه (هویت) — مهدی سامع

— سازمان مجاهدین خلق ایران — محمد سیدالمحدثین

— کاظم باقرزاده

— کانون توحیدی اصناف — ابراهیم مازندرانی

— کریم قصیم

— منوچهر هزارخانی

— هادی مهابادی

و یک امضای دیگر که به دلایل امنیتی ذکر نمی‌شود.

شورای ملی مقاومت،

با تعظیم به جانبازیهای تحسین‌انگیز و مقاومت فراموشی‌ناپذیر همه زنان مجاهد و مبارز این میهن در برابر رژیم ضدبشری خمینی،
با اعتقاد به این که تبعیض علیه زن منافق عدالت و حیثیات انسانی است،

با تأکید بر ضرورت «لغو و رفع کلیه ستمها و اجبارات و تبعیضات رژیم ارتجاعی خمینی در مورد زنان کشور» (۱)،

با تأکید بر «تساوی کامل حقوق اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی زن و مرد» (۲)،

در راستای «تأمین کامل حقوق تمامی زنان کشور، فارغ از هر عدم تساوی و محدودیت بهره‌کشان» (۳)، که با رد هر نوع تلقی کالایی از زن رهایی تاریخی مرد و زن ایرانی را مدنظر دارد، موارد زیرین را رهنمون و برنامه عمل دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران می‌شناسد:
۱ - حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن در تمامی گزینشها و انتخابات و حق رأی در تمام همه‌پرسیها.

۲ - حق اشتغال و انتخاب آزادانه شغل و حق تصدی هر مقام، منصب و شغل عمومی و دولتی، از جمله ریاست‌جمهوری و قضاوت در تمام مراجع دادرسی.

۳ - حق فعالیت سیاسی و اجتماعی آزادانه، رفت و آمد و مسافرت بدون نیاز به اجازه دیگری.

۴ - حق انتخاب آزادانه لباس و پوشش.

۵ - حق استفاده بدون تبعیض از کلیه امکانات آموزشی، تحصیلی، ورزشی و هنری و حق شرکت در تمام مسابقات ورزشی و فعالیتهای هنری.
۶ - به رسمیت شناختن تشکلهای زنان و حمایت از سازمانیابی داوطلبانه آنان در سراسر کشور؛ در نظرگرفتن امتیازات ویژه در زمینه‌های گوناگون اجتماعی، اداری، فرهنگی، به خصوص، در امور آموزشی، به منظور رفع نابرابری و ستم مضاعف از زنان.

۷ - دریافت مزد مساوی با مردان در برابر کار مساوی؛ منع تبعیض در استخدام و به هنگام اشتغال؛ برخورداری یکسان از مزایای گوناگون از قبیل مرخصی، حقوق بازنشستگی و از کارافتادگی، دریافت حق اولاد و تاهل و بیمه

بیکاری؛ برخورداری از حقوق و تسهیلات ویژه به هنگام بارداری و زایمان و نگهداری اطفال.

۸ - آزادی کامل در گزینش همسر و ازدواج که تنها با رضایت طرفین صورت می‌گیرد و در نزد مقام قانونی به ثبت می‌رسد. ازدواج قبل از رسیدن به سن قانونی ممنوع است. در زندگی خانوادگی هرگونه اجبار و تحمیل به زن ممنوع است.

۹ - حق متساوی طلاق. طلاق در مراجع صلاحیتدار قضایی صورت می‌گیرد. زن و مرد در ارائه دلیل برای طلاق برابرند. نحوه سرپرستی اطفال و تأمین معیشت آنان و همچنین نحوه تسویه مالی ضمن حکم طلاق تعیین می‌شود.

۱۰ - حمایت از زنان بیوه و مطلقه و اطفال تحت حضانت و سرپرستی آنها از طریق نظام تأمین اجتماعی کشور.

۱۱ - رفع نابرابریهای حقوقی در زمینه شهادت، ولایت، حضانت وارث.

۱۲ - چندهمسری (تعدد زوجات) ممنوع است. در مواردی که مصلحت به خصوصی در کار باشد، ترتیبات مقتضی را قانون معین می‌کند.

۱۳ - منع هرگونه بهره‌کشی جنسی از زن تحت هر عنوان و الغای کلیه رسوم و قوانین و مقرراتی که بر طبق آنها پدر و مادر، ولی، قیم یا دیگری دختر یا زنی را، به عنوان ازدواج یا هر عنوان دیگر، برای تمتع جنسی یا بهره‌کشی به دیگران واگذار می‌کنند.

طرح حاضر، در یک مقدمه و ۱۳ ماده، در اجلاس مورخ ۲۸ فروردین ۱۳۶۶ شورای ملی مقاومت به اتفاق آرا به تصویب رسید.

مسئول شورای ملی مقاومت

مسعود رجوی

۱ و ۲ - ماده ۸ وظایف مبرم دولت موقت

۳ - ماده ۱۰ برنامه دولت موقت و شورای ملی مقاومت.

رسواییهای سیاسی دوران حکومتش در غلغله و هر روز بیشتر در باتلاق آن فرو رفته و می‌رود.

— سالی که بازتاب جنگ و سرکوب و پیشرفتهای مستمر مقاومت مردمی در درون رژیم قرون وسطایی و درمانده خمینی، روند فروپاشی آن را به شدت تسریع کرد و جنگ گرگها به رأس هرم حکومتی او راه برد. پیرکفتار ناگزیر به خوردن ولیعهد سفیهش آغاز نمود و بدین وسیله همه سرمایه‌گذاریها و فرضیات و تبلیغات مربوط به ثبات و استحاله رژیم خمینی، که از جانب متحدان استعماریش نیز قویاً دامن زده می‌شد، نقش بر آب گردید.

— سالی که رژیم بحران‌زده خمینی در وانفسای فروپاشی درونی و بالاگرفتن رسواییهای عالمگیرش چاره بیچارگیهای مژمن خود را باز هم در دمیدن در تنور جنگ یافت و چنان که می‌دانیم ضمن این سال هفت رشته تهاجم تجاوزکارانه به خاک همسایه به راه انداخت. اما در این ماجراجوییهای فاجعه‌بار جنگی باز هم به سختی شکست خورد و قریب به ۲۰۰ هزار نفر در مسلخ جنگ تلفات داد و هیچ چیز هم به دست نیاورد.

— سالی که رژیم خمینی از مدتها قبل آن را با رجزخوانیهای مکرر، سال سرنوشت و پایان کار جنگ اعلام کرده بود. اما سرانجام از زبان نخست‌وزیرش با سرافکندگی و فضیحت تلویحاً به شکست در سال سرنوشت اقرار نمود و چند روز پیش نیز خود او از انزوای شدید بین‌المللی رژیمش، که در اثر اقدامهای جهانی مقاومت به عنوان منفورترین حکمران عالم شناخته شده، ناله‌ها کرد و گفت که همه دنیا بر علیه رژیم اوست. راستی هم که تمام بشریت علیه این جانی ضدبشرند. و به راستی که امسال، هم سرنوشت رژیم ضدبشری و هم سرنوشت مقاومت عادلانه مردمی به درجات زیادی تعیین گردید. این سرنوشت البته چیزی جز سرنوشتی و نابودی محتوم رژیم خمینی و جز پیروزی صلح و آزادی نخواهد بود.

— سالی که در پایان آن درماندگی دشمن ضدبشری در قبال اعتلای مقاومت مسلحانه انقلابی و ضربات پی‌درپی آن در نقاط مختلف کشور، زبانزد عموم است و سوز و گدازها و سوزنامه‌ها و اراجیف زبوانه خمینی بر علیه مجاهدین که بسیاری صفحات مطبوعات جیره‌خوار و بخش مهمی از دستگاه تبلیغاتی رژیمش را به خود اختصاص داده، تأثیرات گسترده این ضربات را به روشنی منعکس می‌کند...

در جواب به اراجیف خمینی با تأکید بر این که رزمندگان نیروهای رهایی‌بخش مجاهد خلق سال جدید را به «سال جهش» مقاومت و «سال جنگ صدبرابر» بر

شورای ملی مقاومت

پیامیه، پیام، اطلاعیه...

پیامهای مسئول شورای ملی مقاومت ایران

به مناسبت نوروز

به نام خدا

به نام ایران و به نام صلح و آزادی

هموطنان،

خواهران و برادران عزیز؛

نوروز خجسته ۱۳۶۶ بر همه شما مبارک باد. تحویل سال نو و غلبه خرمی و شکوفایی بهار بر پژمردگی و انجماد زمستان، عید طبیعت و رمز بازگشت به فطرت پاک صلح و آزادی است و در پهنه اجتماعی نیز پیروزی محتوم بر ظلمات جنگ و اختناق خمینی را نوید می‌دهد. به ویژه آن که ششمین بهار مقاومت به یمن پایداری دوران‌ساز مردم سرفراز ایران و رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز آنان سرآغاز فصل تازه‌یی از اعتلای جنبش رهاییبخش مسلحانه و سراسری است. سال گذشته را در یک کلام می‌توان سال سیه‌رویی و شکست و رسوایی برای رژیم خمینی و سال درهم‌شکستن توطئه‌ها و پیشرفت و اعتلا برای مقاومت عادلانه مردم ایران توصیف کرد:

— سالی که زمستان دجالگریهای ضدامپریالیستی خمینی طی آن به سر آمد و جز ننگ و روسیاهی ابدی برای او بر جای نماند. با افشای اسرار روابط پنهانی و معاملات تسلیحاتی خمینی با اسرائیل و آمریکا رژیم او به غرقاب یکی از بزرگترین

ضد دشمن خدا و خلق تبدیل خواهند نمود، فقط می‌گوییم: بسوز کاین هنوز از نتایج سحر است. باش تا شام دولّت برسد!

— سالی که در آن مقاومت انقلابی سراسری گامهای اساسی در خنثی‌کردن توطئه‌های ارتجاعی و استعماری و در مسیر پیشرفت و اعتلای سیاسی و نظامی برداشت:

در همین سال برحسب تصمیم تاریخی شورای ملی مقاومت ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران مقر مرکزی مقاومت در بحبوحه اعمال فشارها و توطئه‌های دامنه‌دار رژیم خمینی و متحدین بین‌المللی و آلت‌فعلهای داخلی، به خاک عراق در مجاورت مرزهای میهن انتقال یافت و بدین‌ترتیب بزرگترین و خطرناک‌ترین توطئه‌های ارتجاعی و استعماری برای سربردن و از میان برداشتن انقلاب نوین ایران درهم شکست. اما با انتقال به مجاورت خاک میهن سرفصل جدیدی در مسیر پیروزمند انقلاب نوین ایران گشوده شد که اساساً تدارک آخرین مرحله سرنگونی دشمن ضدبشری محسوب می‌شود.

در عرصه بین‌المللی نیز ضمن سال گذشته شورای ملی مقاومت ایران به مجاهدت خود ادامه داد و به پیروزیهای بزرگی دست یافت از جمله:

— محکومیت جهانی رژیم «جنگ‌افروز و قرون وسطایی خمینی» همراه با حمایت از طرح صلح شورای ملی مقاومت ایران با امضای حدود ۶۰۰۰ تن از رهبران احزاب سیاسی، نمایندگان پارلمانها، وزرا و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی در نزدیک به ۶۰ کشور جهان، همراه با حمایت صدها حزب سیاسی از مقاومت ایران،

— محکومیت نقض حقوق بشر توسط رژیم خمینی در مجمع عمومی ملل متحد برای دومین سال متوالی و در کمیسیون حقوق بشر ملل متحد برای ششمین سال متوالی،

— افشا و منزوی‌ساختن جهانی سیاست جنگ‌طلبانه خمینی و کسب حمایت‌های مؤثر و قاطع بین‌المللی و مراجعی نظیر پارلمان اروپا در حمایت از مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی. حمایت‌هایی که عمده‌تاً از شورای ملی مقاومت ایران به عنوان تنها جانشین دموکراتیک برای رژیم خمینی که کلید صلح و آزادی را در دست دارد یاد می‌کنند.

همچنین تظاهرات جهانی بی‌سابقه‌یی در ۳۰ خرداد و ۱۹ بهمن سال گذشته برگزار گردید که فریاد حق‌طلبانه مردم ایران را در سراسر جهان طنین‌انداز نمود...

در داخل کشور نیز استقبال اجتماعی و سراسری از مقاومت انقلابی و فرزندان پیکشانش با شتاب بی‌سابقه‌یی افزایش یافت و بارها فضای اختناق خمینی را درهم شکست. به عنوان مثال پیوستن ورزشکاران ملی‌پوش و تظاهرات متعاقب آن در

استادیومها و مراکز ورزشی و یا اعتراضها و اعتصابهای کارگران کارخانه‌های مختلف و اعتصاب سراسری پزشکان آزاده که ابعاد اجتماعی و بین‌المللی گسترده‌یی یافت و دشمن را به زبوانه‌ترین واکنشها واداشت. در سال گذشته استقبال پرشور اجتماعی از شعار و دیدار صلح در بغداد که در دسترس بودن صلح فوری و عادلانه را محقق ساخت، و همچنین استقبال شگرف مردمی و سراسری از انتقال مقر مرکزی مقاومت به مجاورت مرزهای وطن و اشتیاق عمومی به زیارت مشاهد متبرکه و ضرورت گشایش صلح‌آمیز راه عتبات در مسیر صلح و حسن همجواری با کشور همسایه و قطع بمباران شهرهای میهنمان به درخواست مقاومت ایران بیش از هر چیز دشمن ضدبشری را در تنگنا و بن‌بست قرار داد.

به این ترتیب در سالی که گذشت، از نظر سیاسی اضافه بر درهم شکستن کامل‌العیار طلسم جنگ‌طلبی خمینی، ضرورت سرنگونی تمامیت رژیم خمینی باز هم با درخشش هر چه بیشتر به اثبات رسید. هرگونه سازش و کنارآمدن با دشمن بیش از پیش در معرض انزجار قرار گرفت و استحاله‌جویان و دودوزه‌بازان تاج‌ریشه و حقیری که با خیانت به مردم و میهن و برای مقاصد قدرت‌پرستانه‌شان چشم به اشتراک در دیکتاتوری ضدبشری و سفاک خمینی دوخته‌اند، جز حسرت و خسران نصیبی نبردند و قویاً افشا و طرد و نفی گردیدند... به خصوص که ضمن سال گذشته علاوه بر مدعیان سلطنت، دست‌نشانده‌گی و وابستگی‌گرایی مدعیان میانه‌باز خط استحاله رژیم خمینی همراه با جزئیات مربوطه و چگونگی استفاده از آنها بر علیه مقاومت عادلانه مردم ایران فاش گردید. فرضیه بازگشت سلطنت به طور تمام‌عیار سوخت و خط استعماری استحاله رژیم خمینی از دور خارج گردید و بلا‌مصرف بودن و از کارافتادگی این گونه جانشین‌تراشیهای استعماری و ارتجاعی رودرروی تنها جانشین دموکراتیک و مردمی برای ایران پس از خمینی — یعنی شورای ملی مقاومت ایران و دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران — نیز به وضوح عیان گردید.

در زمینه نظامی نیز افزایش ضربات کوبنده مسلحانه در شهرها و مناطق مختلف کشور دشمن را به شدت در وحشت فرو برد و امید به پیروزی را در دل مردم ستمیده ما هر چه فروزان‌تر ساخت...

هم‌وطنان،

خواهران و برادران عزیز!

به هنگام تحویل سال و در طلیعه بهار و نوروز خجسته و پیروز همه چیز حاکی از این حقیقت است که روز پیروزی و بهاران صلح و آزادی دور نیست.

بنابراین، اگرچه سایه شوم جنگ و سرکوب خمینی هنوز در میهن ما گسترده است و اگرچه در حاکمیت سیاه خمینی هر روز داغ و فراق تازه‌یی بر دل مردم دردمند ما می‌نشیند؛ اما به رغم خمینی، این جغد جنگ و این دیو اختناق که برای مردم ایران جز ماتم و گورستان نمی‌خواهد؛ با گسترش مقاومت عمومی و سراسری بهار پایدار صلح و آزادی محققاً فرا خواهد رسید و ایران آزاد و آباد و مستقل در عدالت و در صلح و امنیت اجتماعی و اقتصادی با احقاق حقوق همه محرومان و دردمندانش و همه اقشار و طبقات خلق و همه زنان و مردانش زندگی از سر خواهد گرفت.

در ایام عید به رسم دیرین با همین پیام «مقاومت و پیروزی» به دیدار دوستان و آشنایان و بستگان بشتابید. به خصوص یاد شهیدان و اسیران سرفراز مقاومت را زنده بدارید و با دیدار خانواده‌هایشان جای خالی آنها را گرامی بدارید. اگر میسر است به دیدار اسیران بروید و بر مزار شهیدان گلی نثار کنید. با امید و یقین به نوروز خجسته پیروزی و عید بزرگ رهایی خلق.

به دبیرکل ملل متحد درباره وضعیت پناهندگان ایرانی در تایلند

آقای خاویر پرز دو کوئلار
دبیرکل سازمان ملل متحد

آقای دبیرکل،

محترماً، مطلع شدم که گروه زیادی از هموطنان مصیبت‌زده‌ام که از جهنم جنگ و سرکوب رژیم خمینی خانه و کاشانه‌شان را ترک کرده‌اند، پس از مدتها آوارگی و دربه‌دري در ماههای اخیر وارد کشور تایلند شده‌اند. طبق اطلاعات واصله آنان که در جستجوی راهی برای اخذ حق پناهندگی از کشورهای اروپایی بوده‌اند، هم‌اکنون در کشور تایلند در وضعیت نابسامانی به سر می‌برند و حتی دهها تن از آنان نیز به دلایل مختلف، منجمله ورود غیرقانونی به این کشور، دستگیر و زندانی شده‌اند. هم‌چنان‌که مستحضریده، طی چند سال حکومت ترور و خفقان دیکتاتوری مذهبی خمینی کوچکترین حقوق اولیه انسانی از قبیل حق زندگی و امنیت شخصی، مصونیت از شکنجه و مجازاتهای غیرانسانی، مصونیت از دستگیریهای خودسرانه و دخالت‌های مستبدانه در مسائل شخصی و خانوادگی و سلب آزادی تفکر و مذهب و سایر حقوق اساسی مصرح در منشور جهانی حقوق بشر، به شدت نقض و لگدمال شده است. اعدام ده‌ها هزار مجاهد و آزادیخواه، شکنجه وحشیانه زندانیان سیاسی، دستگیریهای گسترده در خیابانها و در حمله و هجوم به مدارس و دانشگاهها و اعزام اجباری دستگیرشدگان به جبهه‌های جنگ نیز از جمله جنایات این رژیم است؛ جنایاتی که در پایان سال ۸۶ برای دومین بار در مجمع عمومی ملل متحد، و همین چند هفته پیش برای ششمین سال متوالی در کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، محکوم

مرگ بر خمینی - زنده باد صلح و آزادی

مسعود رجوی

۲۹ اسفند ۶۵

شناخته شده و اضطراب جامعه جهانی را مستمراً برانگیخته است.

همچنین امروز بر کسی پوشیده نیست که خمینی تنها کسی است که بر ادامه جنگ خانمانسوز با عراق اصرار می‌ورزد؛ جنگی که یک میلیون و نیم کشته و زخمی و معلول و تعداد بسیار بیشتری آواره بر جای گذاشته و هرگونه امکانی را برای یک زندگی معمولی از تمام مردم ایران سلب کرده است. در واقع هیچ سرپناهی در ایران باقی نمانده که از فجایع جنگ و سرکوب خمینی فارغ مانده باشد. خیل عظیم صدها هزار ایرانی که راه گریز به سوی خارج کشور را در پیش گرفته‌اند و آلام و مصائب روزافزون غربت و دربه‌داری را به جان خریده‌اند، بیش از پیش مبتن جنایات رژیم خمینی و تنفر عمیق مردم ایران از این رژیم و خواست عمومی آنان مبنی بر استقرار صلح و دموکراسی در ایران می‌باشد.

آقای دبیرکل،

به نام مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی از شما، به عنوان دبیرکل ملل متحد، و از تمامی دولتهای صلح‌دوست و آزادیخواه می‌خواهم که تمامی تلاش خود را برای برخورداری هموطنان آواره‌ام از حداقل حقوق انسانی مبذول دارید، تا به مشکلات و مصائب ایرانیانی که توانسته‌اند از جنگ و سرکوب بگریزند و رنج دوری از وطن و ترک خانه و دیار را متحمل می‌شوند، پایان داده شود. و از جمله برای ایرانیانی که در ماههای اخیر به تایلند آمده‌اند، امکان دستیابی به حق پناهندگی در کشورهای مورد نظرشان فراهم گردد.

این جانب، همان‌گونه که در سپتامبر گذشته نیز طی تلگرامی به شما یادآوری کرده بودم، بار دیگر پیشنهاد می‌کنم یک اجلاس برای رسیدگی به حل‌وفصل مسأله آوارگان و پناهندگان ایرانی، با حضور نمایندگان دولتهای و سازمانهای ذینفع و با شرکت نمایندگان مقاومت مردم ایران، برگزار گردد. شورای ملی مقاومت ایران از هیچ تلاشی برای به‌ثمر رسیدن این اجلاس با به کارگرفتن کلیه امکانات خود، با ارائه اسناد و مدارک مربوطه، فروگذار نخواهد کرد. همچنین شورای ملی مقاومت علاوه بر به‌کار بستن همه امکانات خود برای کاهش فشارهای احتمالی ناشی از حضور پناهندگان ایرانی در کشورهای مختلف، متعهد می‌شود که پس از سقوط رژیم خمینی و آزاد شدن ایران، تمامی مخارجی را که دولتهای مختلف به واسطه پناهندگی ایرانیان متحمل می‌شوند، تدریجاً مسترد نماید.

مسعود رجوی

مستول شورای ملی مقاومت ایران

۱۱ فروردین ۱۳۶۶ (۳۱ مارس ۱۹۸۷)

به مناسبت روز جهانی کارگر

به نام خدا
به نام ایران - به نام آزادی
و به نام شهیدان و اسیران سرفراز مقاومت کارگری

کارگران و زحمتکشان ایران،
نیروهای مقاومت کارگری،
خواهران و برادران عزیز،

روز جهانی کارگر، که سمبل مبارزه عادلانه و مستمر کارگران و زحمتکشان جهان علیه بهره‌کشی انسان از انسان و نویدبخش امحای استثمار و ستم طبقاتی در تمامی جوامع بشری است، بر شما مبارک باد.

شورای ملی مقاومت به مناسبت این روز بزرگ به همه شما، به ویژه به کارگران آگاه و رزمنده‌یی که در صفوف جنبش مقاومت انقلابی سراسری با رژیم ضدکارگری خمینی مبارزه می‌کنند، درود می‌فرستد و خاطره ارجمند کارگران مجاهد و مبارزی را که در این راه پرافتخار به شهادت رسیده و یا رنج و شکنج اسارت در زندانها و شکنجه‌گاههای خمینی را تحمل کرده‌اند و می‌کنند، گرامی می‌دارد.

امسال، عید جهانی کارگران را در شرایطی برگزار می‌کنیم که مقاومت مسلحانه سراسری برای سرنگونی رژیم خمینی یک مرحله جهش و اعتلای چشمگیر را طی می‌کند و اعتبار و شناسایی بین‌المللی مقاومت عادلانه مردم ایران به طور روزافزون بالا می‌رود. در مقابل، رژیم خمینی در برابر مقاومت انقلابی، در جبهه‌های جنگ خارجی، در برابر اعتراض و انزجار اجتماعی و در زمینه

اقتصادی، پیوسته از یک شکست و بحران به بحران و شکست دیگر درمی‌غلند و در سطح جهانی نیز چند ماه است که در غرقاب بزرگترین رسواییهای سیاسی خود دست‌وپا می‌زنند و روزبه‌روز به ضعف و انزوای بین‌المللی و منطقه‌یی بیشتری دچار می‌گردند. بر اثر اعتلای خیره‌کننده مقاومت انقلابی از یکسو و شکستهای بی‌دری و بحرانهای لاعلاج دشمن ضدبشری از سوی دیگر، تضادها و کشمکشهای درونی رژیم آن چنان حاد و بارز شده است که دیگر تزلزل درونی و بی‌ثباتی و بی‌آیندگی آن به صورت یک واقعیت محرز درآمده است و همانها که تا یک سال قبل با سرمایه‌گذاری بر روی میانه‌روی و استحاله رژیم خمینی پایان کار مقاومت را انتظار می‌کشیدند، اکنون به حتمیت سرنوشتی این رژیم متزلزل و جایگاه غیرقابل انکار مقاومت عادلانه مردمی در ایران اذعان می‌کنند.

روشن است که رژیم خمینی، هر چه بیشتر در سراشیب سقوط فرو می‌غلند، بر اساس ماهیت ضد‌مردمی و ضدتاریخیش، بر شدت سرکوب و جنگ و تاراج ذخایر مادی کشور می‌افزاید و بار کمرشکن فجایع و مصائب حکومت او بر دوش زحمتکشان و کارگران ایران بیشتر سنگینی می‌کند؛ زحمتکشان و کارگرانی که یا هزارهزار به هیزم تنور جنگ خانمانسوز خمینی تبدیل می‌شوند، یا کار خود را از دست می‌دهند و به لشکر ۶ میلیونی بیکاران کشور می‌پیوندند و یا در عین تحمل رنج و مشقت کار و اضافه‌کاری، دسترنجشان به اشکال مختلف غارت می‌شود و دستمزد ناچیزی که دریافت می‌کنند برای تأمین حداقل معیشت خانواده‌شان هم کفایت نمی‌کند.

نگاهی به آمار و ارقام مربوط به وضعیت کار و تولید طی یک سال اخیر به خوبی نشان می‌دهد که چگونه مشقات و مشکلات کارگران و زحمتکشان میهن ما مستمراً افزایش یافته است. قبل از هر چیز خطر اخراج و از کاربیکار شدن کارگران رنج‌دیده میهن ما را تهدید می‌کند، به خصوص که قانون کار رژیم قرون وسطایی خمینی مقررات برده‌داری را تداعی می‌کند و در آن حقوقی نظیر بیمه بیکاری و بیمه سوانح و حق بازنشستگی، اساساً موضوعیتی ندارد. در حال حاضر، به اقرار منابع رژیم، از ۲۵ میلیون نفری که در سن کار هستند، فقط ۱۱ میلیون نفر شاغلند (۱) و سالی نیم میلیون نفر به شمار جویندگان کار در ایران افزوده می‌شود (۲). برحسب آمار وزارت کار و امور اجتماعی، در طول حاکمیت خمینی بیش از ۱۲۰۰۰ کارگاه بزرگ و کوچک در کل کشور تعطیل شده است. تنها در سال گذشته، به خاطر کاهش درآمد نفت و فقدان ارز خارجی، صنایع کشور، که ۷۰ درصد مواد اولیه و ۹۰ درصد ماشین‌آلات آن از خارج وارد می‌شود، اغلب تعطیل و یا نیمه‌تعطیل بوده‌اند. در نتیجه، به خاطر توقف یا رکود بسیاری

خطهای تولیدی در کارخانجات مختلف، شمار کثیری از کارگران این مراکز صنعتی بیکار و اخراج شده‌اند. درباره وضع امسال هم، چند روز پیش، وزیر صنایع سنگین رژیم گفت: با توجه به کاهش درآمد نفت در سال جاری (۶۶) «یک بیستم ارز سال ۶۲ به صنعت اختصاص یافته‌است» (۳). درحالی که موج اخراج و بیکاری میلیونها کارگر ایران را در بر گرفته و مدام بر دامنه آن افزوده می‌شود، چند روز قبل یکی از نمایندگان مجلس خمینی، راجع به نحوه برخورد آخوندهای خمینی‌صفت با مشکل اخراج و بیمه بیکاری کارگران فاش کرد که: «چند سال پیش قانونی به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید که هیچ کارگری را نمی‌توان اخراج کرد مگر به حکم دادگاه. این مصوبه مورد تأیید شورای نگهبان قرار نگرفت، سپس تصمیم گرفته شد به غیر از کارگران ساختمانی و فصلی و نیز کارگرانی که تا پایان سال ۶۵ اخراج شده‌اند و تعداد آنها به ۷۵ هزار نفر می‌رسد، تحت پوشش بیمه بیکاری قرار گیرند که این مصوبه نیز با ایرادات فقهی روبرو شده است» (۴). در چنین شرایطی انبوه بیکارانی که برای گذران زندگی به دستفروشی و دکه‌داری روی آورده‌اند، پیوسته با اخاذی و سرکوب عوامل رژیم خمینی مواجهند. بنا به نوشته روزنامه‌های دولتی، تنها در تهران ظرف یک سال، ۵۱۷۰۰ دکه‌دار و دستفروش دستگیر شده‌اند و در ۹ ماهه اول سال گذشته در سطح شهر تهران ۱۰ هزار بساط جمع‌آوری شده است. مقاومت دکه‌داران و دستفروشان ستمزده در برابر عوامل سرکوبگر رژیم بارها به جرح و قتل آنها انجامیده و حیثیت و سلامت و حتی خون این مردم محروم، همراه با سرمایه ناچیزشان، به کرات توسط مزدوران سرکوبگر رژیم خمینی لگدمال گردیده است.

اگر چه مسأله اخراج و بیکاری درصدر مشکلات کارگران قرار دارد، اما محرومیت‌های کارگران شاغل نیز پیوسته افزایش می‌یابد و استثمار و بهره‌کشی از نیروی کار آنها تشدید می‌شود. حداقل دستمزد روزانه کارگران، که در سال ۵۸ معادل ۶۳۵ ریال بود، اخیراً برای سال ۶۶، معادل ۷۶۰ ریال تعیین گردید. یعنی در حالی که طی این مدت هزینه زندگی ۴۰۰ درصد افزایش یافته، کمتر از ۲۰ درصد به حداقل دستمزد کارگران افزوده شده است. به عبارت دیگر در حال حاضر میزان غارت دسترنج کارگران و استثمار آنها به مراتب افزایش یافته است. روی دیگر سکه این است که سود خالص باندهای غارتگر وابسته به رژیم فقط در یک سال، به ۳۷۰ میلیارد تومان رسیده است و ۹۵٪ پول و نقدینگی کشور فقط به ۳٪ جمعیت، که عمدتاً همین باندهای غارتگر وابسته به رژیم هستند، اختصاص دارد! البته دستمزد ناچیز کارگران نیز، در بسیاری موارد، با تأخیرهای زیاد پرداخت می‌شود یا به بهانه‌های مختلف، به خصوص به بهانه جنگ، مورد اخاذی قرار می‌گیرد.

بیشزمانه داروندار آنها، کارگران و زحمتکشان محروم کشور بخش بزرگی از سوختبار و هیزم تنور جنگ خمینی را تشکیل می‌دهند. دواير مختلف سرکوبگر و ضدکارگری در کارخانجات نظیر انجمنهای ضداسلامی، ستاد دفتر جنگ، بسیج کارخانجات، ایادی وزارت کار، ستاد موسوم به امداد و کمیته موسوم به امداد خمینی، پیوسته برای اعزام اجباری کارگران به مسلخ جنگ در تلاشند. رژیم خمینی، پس از بی‌اثر شدن فریبکاری و وعده‌ووعیدش در مورد اضافه حقوق و مزایا، به صدور بخشنامه‌های پی‌درپی برای اعزام اجباری سهم معینی از نیروی انسانی کارخانه‌ها به جبهه‌ها متوسل گردید و به دنبال آن ایادی رژیم برای هر کارخانه سهمیه ماهانه اعزام نیرو در نظر گرفتند. در یورشهای سراسری رژیم برای سربازگیری و اعزام اجباری نیز، کارگران و زحمتکشان هزار هزار به جبهه‌ها فرستاده می‌شوند. رژیم خمینی حتی از روز کارگر هم بهانه‌ی برای اعزام اجباری کارگران به مسلخ جنگ می‌تراشد. پارسال وزیر کار رژیم خمینی گفت: «در ایران به علت کشته شدن روزمره کارگران در جبهه‌ها، هر روز، روز کارگر است» و امسال یکی از کارگزاران مزدور خمینی اعلام کرد که «به مناسبت ۱۱ اردیبهشت‌ماه (روز کارگر)، برنامه گسترده اعزام نیرو به جبهه‌های نبرد، با حضور همه‌جانبه کارگران از سراسر کشور انجام خواهد گرفت» (۷).

کارگران آگاه و مبارز ایران؛

بدیهی است که برای احقاق حقوق اقشار و طبقات مختلف مردم و برای پایان دادن به شرایط طاقت‌فرسای زندگی کارگران و زحمتکشان، قبل از هر چیز باید دشمن غدار و ضدبشری را به زیر کشید. این نیز مسلم است که برای سرنگونی رژیم خمینی باید راه اصلی درهم‌کوبیدن دشمن را با ایمانی خلل‌ناپذیر و با صفوفی متحد و مستحکم درنوردید. این جاست که صف انقلابیان و پیشتازان فداکار خلق از صف استثمارگران فرصت‌طلب و سازشکار جدا می‌شود و روشن می‌شود که چه کسانی به راستی حاضرند بهای رهایی خلق و میهن و احقاق حقوق زحمتکشان و کارگران را بپردازند و در راه اصلی سرنگونی دشمن ضدخلق، که در شرایط کنونی میهن ما همانا مبارزه انقلابی مسلحانه با شعار مرگ بر خمینی است، مقاومت و ایستادگی کنند. در مسیر این راه است که طلسم جنگ‌افروزی خمینی نیز درهم شکسته می‌شود و فروش صلح و آزادی در همه‌جا طنین‌افکن می‌گردد. همان راه و همان شعاری که به‌رغم استثمارگران دودوزه‌باز و «میانه‌رو» و به‌رغم منفعلان و بریدگان از خلق و انقلاب، شورای ملی مقاومت ایران پیوسته بر آن پای فشرده است. تأکید بر اهمیت راه اصلی رهایی و ضرورت شناخت پیشتازان فداکار

مقررات کار رژیم خمینی نسبت به بیمه بیکاری، بیمه سوانح و بیمه از کارافتادگی بی‌اعتنا است و وضعیت ایمنی و بهداشتی محیط کار روزبه‌روز بدتر می‌شود. بر حسب آمار اعلام شده توسط کارگزاران رژیم، تنها در ۶ ماهه اول سال ۶۵ نزدیک به ۹ هزار کارگر در حین کار دچار سانحه شده‌اند. البته این رقم مربوط به سوانحی است که رسماً گزارش شده است و بخش ناچیزی از کل سوانح کار را دربر می‌گیرد و سوانح مربوط به شاغلان غیرقانونی، به ویژه کودکان به‌کارگمارده‌شده، در آن منظور نشده است. باید افزود که مشکلاتی نظیر اخراج و کمی دستمزد، زنان کارگر را به طور مضاعف تحت فشار قرار می‌دهد، چرا که زنان به‌هنگام استخدام و اشتغال و نیز از نظر دستمزد، به شدت مورد تبعیض واقع می‌شوند، از حمایت‌های ویژه زنان در محیط کار برخوردار نیستند و به بهانه‌های واهی از قبیل بدحجابی یا در صورت بارداری، به سهولت اخراج می‌گردند. فشارهای مستقیم جنگ خانمانسوز و ضدمیهنی بیش از همه بر دوش کارگران و زحمتکشان ایران سنگینی می‌کند. گذشته از کارخانجاتی که به دلیل اختصاص درآمد ارزی کشور به جنگ ضدمیهنی، تعطیل و یا نیمه تعطیل شده و کارگرانش اخراج و بیکار شده‌اند، بخش عمده کارخانجات دیگر نیز به خدمت جنگ ضدمیهنی درآمده‌اند، از جمله پانصد کارخانه تحت پوشش صنایع ملی، که هفتاد درصد صنایع دارویی و روغن نباتی و چهل درصد صنعت قند درکل کشور را در بر می‌گیرند (۵). وزیر صنایع سنگین رژیم، اخیراً، گفت که «واحدهای تحت پوشش وزارت صنایع سنگین، همزمان با تغییر و تجهیز خط تولید در سال ۶۵، نیمی از تولیدات خود را به تأمین نیازهای جبهه‌های جنگ اختصاص دادند» (۶). اخاذی از کارگران به بهانه جنگ نیز حدوداً نیم‌شناسد. یک برآورد ساده از مطالب منتشر شده در جراید رژیم نشان می‌دهد که در ۶ ماه دوم سال گذشته، تنها از کارگران کارخانه‌های کنف رشت، سیمن تهران، زغال‌سنگ البرز شرقی و غربی، پارس خودرو، جهان چیت، ریسندگی و بافندگی پاکریس، کارخانجات تحت پوشش سازمان گسترش، کارخانه شیر، مجتمع معدنی سنگ آهن، زغال سنگ کرمان، شرکت دخانیات، ریسندگی نخ و پشم امجدی و کارخانجات تولیدی تهران، دست کم ۲۳۰ میلیون ریال اخاذی شده است. برای این قبیل اخاذیها که در همه کارخانجات کشور رایج است، کارگران از راههای گوناگون، از جمله مراجعه مستقیم مزدوران انجمنهای ضداسلامی یا کسر خودسرانه از حقوق ماهانه‌شان، تحت فشار قرار می‌گیرند و حتی به اضافه‌کاری وادار می‌شوند.

اما گذشته از اخراج مستمر کارگران و رواج بیکاری گسترده، بهره‌کشی وحشیانه از نیروی کار کارگران در خدمت جنگ ضدمیهنی، اخاذی و چپاول

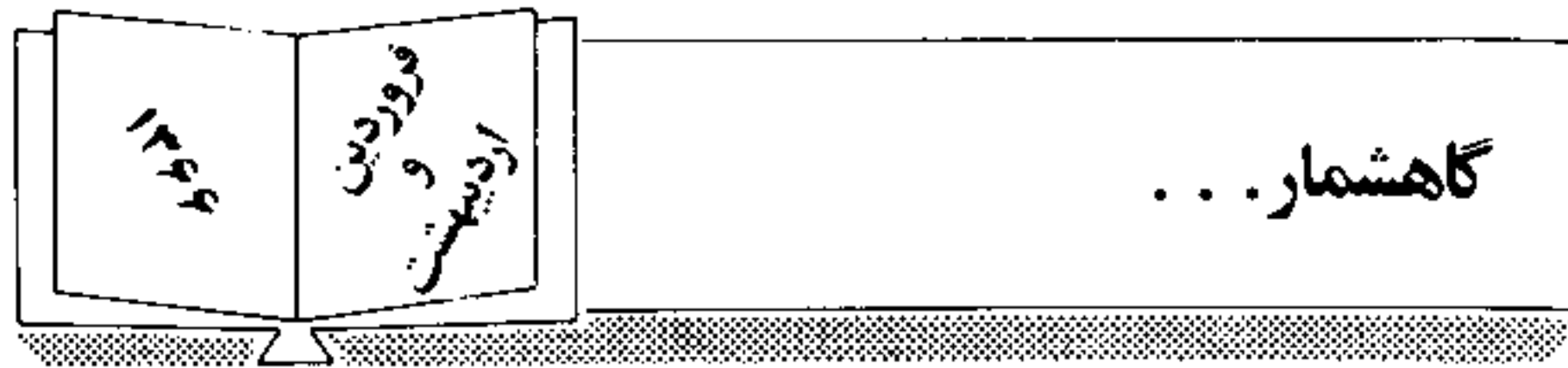
کارخانه‌های ایران ناسیونال، بی.اف.گودریچ، شوکومارس، زمزم، سیمان تهران، ایرفو، کارتن‌کار و کارخانجات تولیدی تهران، کارخانه پارچه‌بافی در آذربایجان، شرکت زمزم رشت و کارخانه صنعتی بهشهر اشاره نمود. به این تلاشهای مبارزاتی، به مثابه مکمل مقاومت مسلحانه سراسری، نباید کم‌بها داد. به ویژه در شرایط اعتلای جنبش انقلابی، باید بر دامنه این فعالیتها افزود؛ زیرا این شرایط دشمن را از نظر روحی و توان سرکوب در موضع ضعف قرار می‌دهد و، مهمتر از آن، فضای سیاسی را برای طرح خواسته‌های اساسی‌تر و جلب گسترده‌تر کارگران فراهم می‌سازد. بنابراین، با توجه به اعتلای نوین جنبش انقلابی و بحرانهای گریبانگیر رژیم خمینی، به اعتراضهای صنفی در کارخانه‌ها دامن بزنید. با درس‌آموزی از تجربه اعتصاب بزرگ کارگران صنایع نفت در پایان دوران شاه و تجاربی مثل اعتصاب پیروزمند کارگران ذوب‌آهن اصفهان در آذرماه سال ۶۳، در برابر زورگوییهای عوامل رژیم خمینی مقاومت کنید. به اخراج کارگران و به چپاول دستمزدها و اخاذی به خاطر جنگ و اعزام اجباری به طور دستجمعی اعتراض کنید و تحت هیچ شرایطی هیمة این جنگ ضدملی و ضدمیهنی نشوید. اگر می‌توانید خود را به قرارگاههای رزمی مجاهدین برسانید و به صفوف نیروهای مسلح آزادیبخش بپیوندید و اگر به دلیلی این کار از شما ساخته نیست، با الهام از جسارت انقلابی پیشتانان مقاومت مسلحانه سراسری، در هر کجا هستید و به هر طریق که می‌توانید با خمینی دژخیم، این دشمن غدار خلق و میهن، به ستیز برخیزید و در برابر آن به هر شکل ممکن مقاومت کنید.

شرایط طاقت‌فرسایی که امروز خمینی بر تمام مردم ایران و به ویژه بر کارگران و زحمتکشان تحمیل کرده، نیروی انفجاری عظیمی را فراهم آورده است که سرانجام، به همت کارگران آگاه و پیشتاز و در پیوند با جنبش انقلابی سراسری و نیروهای مسلح آزادیبخش، به سوی دشمن ضدبشری برخواهد گشت و بنیاد رژیم پوسیده و ننگینش را بر خواهد انداخت. آری، همچنان‌که در دیدگاهها و برنامه دولت موقت آینده تصریح شده است «پیروزیهای نهایی انقلاب ایران در ارتباط مستقیم با وضعیت و نقش طبقه کارگر کشور و انبوه زحمتکشانی است که دینامیسم اصلی انقلاب را تشکیل می‌دهند؛ بنابراین احقاق حقوق این طبقه به روشنی بیانگر درجات مختلف پیشرفت و تکامل اجتماعی ماست» چرا که «هیچ تضمین واقعی دیگری برای پیروزی انقلاب جز جهتگیری و رشد ضداستثمار و وجود ندارد» و این خود «اجتماعاً ملازم با اتکاء به انبوه دهقانان و کارگران محروم ایران می‌باشد». از این‌رو برنامه دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران موارد زیرین را از جمله حقوق حداقل عموم کارگران و زحمتکشان ایران در مرحله حاضر

از فرصت‌طلبان استثمارگر و ریاکار به ویژه از آن جهت لازم است که، در شرایط ضعف و انزوای دشمن و اعتلای مقاومت انقلابی، طرد سازشکاران و دودوزه‌بازان و تمرکز نیروی مبارزاتی همه اقشار مردم به ویژه توده‌های کارگران و زحمتکشان بر گرد محور و شعار اصلی انقلاب، به یک وظیفه مبرم تبدیل می‌شود. مبارزه انقلابی مسلحانه و شعار مرگ بر خمینی و زنده‌باد صلح و آزادی، در عین حال محوری است که تمامی اشکال دیگر مبارزه نیز در پیوند با آن زمینه اعتلا و گسترش پیدا می‌کند، همچنان‌که نمایندگان مقاومت عادلانه مردم ایران توانسته‌اند، به موازات پیشرفت جنبش انقلابی، ستم و سرکوب خمینی در حق کارگران و زحمتکشان ایران را در سطح جهانی افشا نمایند و گسترده‌ترین همدردی و پشتیبانی بین‌المللی را نسبت به کارگران ایران جلب کنند. تاکنون قریب به ۱۵۰۰ سازمان و شورا و شخصیت و اتحادیه و کنفدراسیون بزرگ کارگری، که در ۱۴۴ کشور جهان بیش از یکصد میلیون کارگر را نمایندگی می‌کنند، نقض حقوق مسلم کارگران ایران و سرکوب وحشیانه آنها توسط رژیم خمینی را محکوم و از حقوق کارگران ایران و مقاومت عادلانه تمام مردم ایران حمایت نموده‌اند. همچنین نمایندگان مقاومت ایران، با شرکت فعال در اجلاسهای سالانه کنفرانس بین‌المللی کار، مستمراً نقض معاهدات بین‌المللی مربوط به حقوق کارگران توسط رژیم خمینی را با ارائه اسناد و مدارک انکارناپذیر افشا کرده‌اند، به‌نحوی که، به‌رغم فریبکاریها و تلاشهای مذبوحانه فرستادگان رژیم خمینی، در اجلاسهای کنفرانس بین‌المللی کار، هر سال نقض حقوق کارگران ایران توسط رژیم خمینی مورد سرزنش و توبیخ قرار گرفته است. تا این که در خردادماه سال گذشته بر اثر پیگیریهای نمایندگان شورای ملی مقاومت ایران، در جریان برگزاری هفتاد و دومین اجلاس کنفرانس بین‌المللی کار، کمیسیون کنترل معاهدات، رژیم خمینی را به خاطر نقض مستمر معاهدات بین‌المللی مربوط به کار و حقوق کارگران محکوم نمود. به این ترتیب خمینی دجال که زمانی خودش را امید مستضعفان جهان می‌خواند کاملاً افشا شد و در معرض نفرت و انزجار عمومی کارگران جهان قرار گرفت.

خواهران و برادران کارگر،

گزارشهای رسیده از کارخانه‌ها نشان می‌دهد که، به‌رغم اختناق شدید حاکم، اعتراضهای صنفی و اعتصابهای کارگری، فعالیت‌های تبلیغی و سیاسی در کارخانجات و مقاومت دستجمعی کارگران در برابر اعزام اجباری به جبهه‌ها، طی سال گذشته نیز به طور پراکنده اما مستمر همچنان ادامه داشته است. از جمله می‌توان به اعتراضهای صنفی و فعالیت‌های مبارزاتی کارگران در کارخانه‌های سیمان، ذوب‌آهن و ریسندگی و بافندگی اصفهان، کارخانه آجرپزی کیاسا در ورامین،



گاهشمار...

اخبار ایران

مسائل اقتصادی و اجتماعی

۹ فروردین (۲۹ مارس ۸۷):
خمینی در سخنانش به مناسبت عید
مبعث گفت: «همه می‌دانید که در زمان
پیغمبر وضع جوری بود که پیغمبر حتی
احکامی که می‌خواست بگوید، تقیه
می‌کرد. حضرت مسائلی را که می‌خواست
بگوید حضرت ملاحظه می‌کرد و موفق
نشد پیغمبر به آن چیزی که
می‌خواست... همه چیز گفت. در رساندن
مطلب هیچ قصوری نبود اما در
فهماندن مردم، به آشنا کردن به مسائل
یک مسأله‌ی نبود که از عهده کسی
برآید و لهذا می‌بینید فساد در آن وقت
بود و حالا هم هست و تا آخر هم
خواهد بود».

* به گزارش روزنامه جمهوری
اسلامی وزیر صنایع سنگین گفت که طی
هفت ماهه سال ۶۵، در نتیجه صدور
کالاهای صنعتی به خارج از کشور حدود
۱۰ میلیون دلار ارز توسط واحدهای
ذیربط این وزارتخانه تحصیل گردیده
است که نسبت به مدت مشابه در سال
۶۴، حدود ۱۰ برابر افزایش نشان
می‌دهد.

۱۳ فروردین (۲ آوریل ۸۷):
خبرگزاری رویتر به نقل از مقامات
ترکیه گزارش داد که برنامه‌ریزی برای
ایجاد یک خط لوله، که قرار بود نفت
خام ایران را برای صدور به سواحل
ترکیه برساند، لغو شد اما پیشنهاد برای
خط لوله گاز طبیعی ایران به ترکیه
هنوز تحت بررسی است.

* رویتر به نقل از خبرگزاری

شناخته است:

- لغو کلیه مقررات ضدکارگری
- به رسمیت شناختن حق اعتصاب و اعتراض کارگری
- لغو کلیه مطالبات قبلی از کارگران در کلیه زمینه‌ها
- لغو تمام کسور دولتی، مثل مالیات و بیمه، از دستمزد کارگران و تأمین تدریجی
هزینه‌های ضروری نظیر بیمه و بازنشستگی
- تلاش برای تثبیت حداقل سطح زندگی تمام کارگران به نسبت افزایش مخارج و
هزینه‌ها
- تأمین آموزش حرفه‌ای و فنی برای کارگران غیرمتخصص
- افزایش تصاعدی حق‌السهم کارگران از سود کارخانه‌ها
- سهم کردن کارگران در اداره همه صندوقها و بانکهای کارگری و حتی المقدور
سپردن این مراکز به خود آنها
- تلاش برای تأمین مسکن، حمل‌ونقل و بهداشت برای همه کارگران، و تهیه
شیرخوارگاه و کودکستان برای فرزندان آنها و تقدم حق تحصیل مجانی در
دانشگاهها و مدارس عالی کشور.

رود خروشان خون شهدا ضامن پیروزی محتوم خلق ماست
سلام بر خلق، مرگ بر خمینی، زنده باد صلح و آزادی
درود بر کارگران و زحمتکشان رزمنده و آزاده ایران
مسعود رجوی ۱۱ اردیبهشت ۶۶

- ۱ - کیهان، ۸ دی ۶۵
- ۲ - کیهان، ۲۱ دی ۶۵
- ۳ - کیهان، ۳۱ فروردین ۶۶
- ۴ - کیهان، ۳۱ فروردین ۶۶
- ۵ - رسالت، ۴ آبان ۶۵
- ۶ - کیهان، ۳۱ فروردین ۶۶ - بهزاد نبوی
- ۷ - کیهان، ۱۶ فروردین ۶۶

حریت گفت امروز یک سرگرد ارتش ایران به همراه زن و دخترش با یک هلیکوپتر به ترکیه گریخت.

۱۷ فروردین (۶ آوریل ۸۷): به نوشته اطلاعات، نخست‌وزیر رژیم گفت: «فردوست حدوداً چند سالی است که به دست عدالت اسلامی گرفتار آمده است و در بازجویی‌هایی که به عمل آمده، وی در حقیقت مستندترین و گسترده‌ترین اطلاعات را در مورد رژیم شاه و تاریخ ۶۰ ساله گذشته ارائه داده است...».

۱۹ فروردین (۸ آوریل ۸۷): به نوشته اطلاعات حائری‌زاده، نماینده مجلس خمینی، گفت: «هشت سال از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گذرد، بسیاری از اموال خزیمه عظمی را تحویل آستان قدس داده‌اند، از حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین جناب واعظ طبسی، برای چندمین بار، درخواست دارم از بابت آن اموال عتیقه، با اجرای پروژه‌های کشاورزی و صنعتی و معدنی در بخشهای بسیار محروم و ستم‌کشیده بیرجند و سایر بخشهای محروم جنوب خراسان، ایجاد اشتغال برای مردم بنمایند. فقر اقتصادی و کشاورزی و بیکاری و مواد مخدر در جنوب خراسان بیداد می‌کند. این مردم در آن اموال نفیس و عتیقه‌های گرانبها حقی دارند. آنها در اختیار آستان قدس است. در موزه قرار دهید، ولی مقداری بابت آن اموال صرف ایجاد اشتغال برای مردم بنمایید».

۲۵ فروردین (۱۴ آوریل ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، بر

اساس یک سلسله تحقیقات دقیق آماری مستند به اطلاعات به دست آمده از درون رژیم خمینی، ارگانهای سرکوبگر رژیم خمینی ظرف سال ۶۵ حداقل ۴۷ هزار نفر را به دلایل سیاسی دستگیر نموده‌اند. بر اساس همین گزارش تعداد دستگیریهایی غیرسیاسی طی یک سال گذشته متجاوز از ۳۲۰ هزار می‌باشد که به بهانه‌هایی مانند پوشیدن لباسهای نامناسب و... انجام شده است.

۲۶ فروردین (۱۵ آوریل ۸۷): به نوشته کیهان، مزارعی در مجلس خمینی گفت: «به علت وجود بیش از صد هزار مهاجر جنگی، که عموماً از اقشار فقیر و مستضعف آبادان و خرمشهر هستند، در شهرکها و کمپهای متعدد آن و عدم توسعه امکانات بهداشتی و فرهنگی و سایر خدمات شهری و وجود فقر و فلاکت فراوان و تعطیل شدن بندر امام و صنایع شیمیایی، که محل اشتغال درآمدی بوده است، این شهرستان در زیر بار فشار مصائب مختلف در حال خرد شدن است، لذا از هیأت محترم دولت خواهش می‌کنم... توجهی بکند و مطالعه فوری به عمل آورد که مبادا خدای ناکرده نابسامانیهای منطقه موجب ناراحتیهای بیشتر مردم و مهیاشدن زمینه فعالیت مخالفان انقلاب گردد».

۱ اردیبهشت (۲۱ آوریل ۸۷): به گزارش کیهان، مصطفوی، نماینده مجلس رژیم از رشت، در مورد شکایتهایی که از وضعیت گزینش دانشگاهها می‌شود، گفت: «از جمله خانم پزشکی را که در امتحان تخصص

زنان قبول شده است، به عنوان این که بدحجاب بوده از تحصیل محروم کرده‌اند. درست است که حجاب از ضروریات اسلام است... لیکن هیچ فقیهی فتوا نمی‌دهد که چنین فردی از تحصیل محروم گردد، آن هم در رشته‌ایی که سخت مورد نیاز کشور است».

۹ اردیبهشت (۲۹ آوریل ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، معاون وزارت بازرگانی اعلام کرد که صادرات کالاهای غیرنفتی ایران در سال گذشته بالغ بر ۶۷ میلیارد و ۶۰۰ میلیون ریال بود که در مقایسه با سال ۶۴ از نظر وزن ۲۳ و از لحاظ ارزش ۶۴ درصد رشد نشان می‌دهد.

۴ اردیبهشت (۲۴ آوریل ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، وزیر سپاه پاسداران اعلام کرد که در سال گذشته ۲۰ هزار تن از پاسداران و اعضای بسیج مستضعفین کشور، آموزشهای غواصی و عملیات آبی را در مراکز آموزش این نیرو فرا گرفتند. وی افزود در سال گذشته ۵۵۰۰ فروند قایق رزمی در کارخانه بزرگ قایق‌سازی سپاه پاسداران ساخته شده و افزون بر ۱۰۰۰ فروند شناور دریایی به آب انداخته شده است و نخستین زیردریایی نیروی دریایی سپاه پاسداران، ساخت صنعتگران این نیرو، در آینده به آب انداخته خواهد شد.

* به گزارش رادیو رژیم، بیش از ۱۰ هزار تن از دانش‌آموزان دختر و پسر استان تهران، در حالی که ۶۰۰

هزار قلک حاوی ۱۰۰ میلیون ریال وجوه اخاذی شده از دانش‌آموزان ابتدایی و راهنمایی این استان را به همراه داشتند، با شعار «جنگ، جنگ، تا پیروزی» به سوی محل برگزاری نمازجمعه دست به راهپیمایی زدند.

۱۰ اردیبهشت (۳۰ آوریل ۸۷): رادیو رژیم گزارش داد که با شرکت بیش از ۶۰۰ دانشجوی «داوطلب رزمنده» از سراسر کشور اولین دوره آموزش طرح دانشگاه در جبهه، به نام دوره «استاد شهید مطهری»، در دانشگاه چمران اهواز گشایش یافت. براساس این طرح «دانشجویان رزمنده» ضمن حضور در جبهه‌های نبرد در هر دوره این طرح که ۱۵ روزه خواهد بود، می‌توانند ۶ واحد درسی را بگذرانند.

* به گزارش رادیو رژیم، در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشجویان وظیفه پادگان صفر- یک نیروی زمینی، خامنه‌ای احکام ترفیع درجه ده تن از افسران را به آنها ابلاغ کرد. براساس احکام صادره، ظهیرنژاد به درجه سرلشکری، ملک‌زادگان، فرمانده نیروی دریایی، به درجه دریاداری و ۸ تن دیگر از درجه سرهنگی به سرتیپی ارتقا یافته‌اند که عبارتند از: سرتیپ سهرابی، رئیس ستاد مشترک ارتش- سرتیپ جلالی، وزیر دفاع- سرتیپ حسنی سعدی، فرمانده نیروی زمینی- سرتیپ ستاری، فرمانده نیروی هوایی- سرتیپ سلیمی، وزیر دفاع سابق- سرتیپ معین‌پور، فرمانده سابق نیروی هوایی- سرتیپ بابایی، معاون عملیاتی فرماندهی نیروی هوایی.

۱۱ اردیبهشت (۱ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، پنجمین پروتکل همکاریهای اقتصادی و تجاری ایران و ترکیه بعد از ظهر امروز در آنکارا به امضا رسید. بهزاد نبوی به خبرگزاری رژیم گفت: حجم پیش‌بینی شده تا پایان سال جاری مسیحی قریب به ۲ میلیارد دلار می‌باشد که معادل ۷۰ میلیون دلار آن به صادرات کالاهای غیرنفتی جمهوری اسلامی ایران به ترکیه اختصاص یافته است.

۱۳ اردیبهشت (۳ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، یک محموله بسیار نفیس از فرش، ظروف نقره و وسایل عتیقه به ارزش بیش از ۵۰ میلیارد ریال، که به طور قاچاق در حال خروج از کشور بود، در یکی از مرزها کشف و توقیف شد.

۱۴ اردیبهشت (۴ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، در جلسه امروز شورایعالی قضایی، قانون نحوه رسیدگی به تخلفات و مجازات فروشندگان لباسهایی که استفاده از آنها در ملاعام «خلاف شرع» است یا «عفت عمومی» را جریحه‌دار می‌کند مطرح و تصمیماتی در مورد آن اتخاذ شد.

* رادیو رژیم گزارش داد که سال گذشته ۲۸ هزار تن محصولات مس سرچشمه به خارج از کشور صادر شد.

۱۵ اردیبهشت (۵ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، طرح «پاسدار دانش‌آموز» به منظور تأمین نیروی

مورد نیاز آتی سپاه پاسداران در سال تحصیلی ۶۶-۶۷ به مورد اجرا گذاشته خواهد شد.

۱۶ اردیبهشت (۶ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، معاون توانبخشی سازمان بهزیستی گفت که در سال جاری ۸ میلیارد ریال صرف درمان، نگهداری و تأمین هزینه سرمایه و وسایل کم‌پزشکی معلولان جسمی، ذهنی و حرکتی در کشور می‌شود و ۶۰ هزار نفر از معلولان از آن بهره‌مند خواهند شد. وی ظرفیت مراکز نگهداری معلولان را ۲۰۰۰ تن ذکر کرد و گفت ۴ مرکز تخصصی فیزیوتراپی و ۶ مرکز تولید دست و پای مصنوعی در کشور آماده ارائه خدمات لازم است.

۱۷ اردیبهشت (۷ مه ۸۷): به گزارش بی.بی.سی، به دنبال ترقی ناگهانی و شدید بهای کالا و ارز خارجی در بازار سیاه معاملات پول و طلای تهران، دیروز پاسداران در یک اقدام ضربتی چند مرکز خرید و فروش ارز قاچاق و سکه‌های طلا را اشغال و گروهي را دستگیر کردند. در ۴۸ ساعت گذشته سکه طلای بهار آزادی به قیمت ۷ تا ۸ هزار تومان، ناگهان به ۱۷ هزار تومان معامله شد و بهای هر دلار از ۸۵ تومان به ۱۲۰ تومان رسید.

۲۰ اردیبهشت (۱۰ مه ۸۷): زالی در مصاحبه‌یی با رادیو رژیم گفت: مقدار خرید گندم مازاد از کشاورزان در سال گذشته به ۲/۴ میلیون تن رسید. وی افزود که پیش‌بینی می‌شود تولید کشور در سال جاری، بین ۷ تا ۷/۵

میلیون تن یا بیشتر باشد.

۲۶ اردیبهشت (۱۶ مه ۸۷): به گزارش بی.بی.سی، مجید قاسمی، رئیس کل بانک مرکزی، اعلام کرده است که بانک مرکزی در سال مالی جاری ۱۳/۳ درصد بر حجم پول در گردش اضافه خواهد کرد. از این مقدار ۱۰/۳ درصد برای تأمین کسری بودجه دولت خواهد بود.

تضادهای درونی رژیم

۹ فروردین (۲۹ مارس ۸۷): روزنامه جمهوری اسلامی پیام خمینی را به مناسبت سال نو چاپ کرد. در قسمت پایانی این پیام آمده است: «امیدوارم که کسانی که تاکنون با این جمهوری به توهماتی مخالفت می‌کردند، از این به بعد از مخالفتشان دست بردارند و آن طور که رضای خداست به جا بیاورند. رضای خدا امروز به این است که اسلام پرتوش در همه جا باشد و این تابع این است که شما در داخل همه، همه قشرها، کسانی که به خیالاتی مخالفت می‌کنند یا کردند، و کسانی که در خارج هستند و به خیالاتی مخالفت می‌کنند، اینها بیدار بشوند هشیار بشوند و هواهای نفسانی را از دست بدهند، دست بردارند از هواهای نفسانی».

۱۷ فروردین (۶ آوریل ۸۷): به گزارش اطلاعات عباس دوزدوزانی در مجلس رژیم گفت: «در معدودی از استانها هنوز گزارشاتی می‌رسد که کارشکنیها و با دولت هماهنگ‌نشدها وجود دارد و نیز گاهی حکمی که وزیر

صادر می‌کند، مورد توجه قرار نمی‌گیرد. اینها صحیح نیست. اینها همان عینیت تضعیف دولت است...».

* به نوشته اطلاعات، قاضی‌زاده، نماینده مجلس خمینی، پس از قرائت وصیت‌نامه یکی از عوامل رژیم که در جنگ کشته شده و جسدش نیز به دست نیامده است، گفت: «وصیت‌نامه این شهید... سند ننگ و نفرت برای برخی از دوستان انقلاب اسلامی است که به این شهید برچسب "التقاطی" می‌زدند و هنوز هم برای حفظ جایگاه خود به یاران صدیق این شهید تهمت "التقاطی" می‌زنند».

۱۹ فروردین (۸ آوریل ۸۷): به نوشته اطلاعات، حائری‌زاده، نماینده مجلس خمینی، گفت: «لازم دیده بودم که برای مواردی در استان خراسان و یک مسأله مهم، کشته‌شدن متجاوز از ۳۰ نفر کوچک و بزرگ در ازدحام سال تحویل در اطراف حرم مطهر حضرت رضا(ع)، به وزارت محترم کشور تذکر جدی بدهم که امنیت کلی جامعه با اوست، ولی باز فکر کردم که اصلاً در مسائل خراسان وزارت کشور دیگر مسئول نیست. چون قبلاً وزیر کشور می‌خواست استانداری خراسان آقای کوهپایی را تعویض نماید، اما حجت‌الاسلام جناب آقای واعظ طبسی اجازه نداده‌اند، حتی وزارت کشور نتوانسته است فرماندار مشهد را تعویض کند. از خود حضرت رضا درخواست حل مشکلات را دارم».

۲۴ فروردین (۱۳ آوریل ۸۷): به نوشته روزنامه رسالت، عزت‌الله

دهقانی، نماینده مجلس خمینی، گفت: «... آیا سزاوار است شورای محترم نگهبان، که مکمل و حافظ مشروعیت مصوبات مجلس است، از تریبون مجلس استیضاح شود».

۱ اردیبهشت (۲۱ آوریل ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، روز گذشته رفسنجانی، در یک کنفرانس مطبوعاتی، به خبرنگار شبکه تلویزیونی ای.بی.سی آمریکا که پرسیده بود: شایعاتی وجود دارد که پاسداران انقلاب برای اولین بار از اطاعت فرمان برای ادامه جنگ خودداری کردند و دلیلشان این بود که تلفات زیاد است. آیا چنین چیزی صحت دارد؟ پاسخ داد: من فکر نمی‌کنم چنین چیزی درست باشد. چون پاسداران و بسیجیهای ما داوطلبانه به میدان می‌روند... ما فکر می‌کنیم اینها القای یک مطلب برای ایجاد شایعه است.

* به گزارش کیهان خلخالی در مجلس رژیم گفت: «نمایندگان مجلس شورای اسلامی دو دسته هستند و هر دسته هم خودشان را در خط امام می‌دانند. ولی این دو خط با هم متناقض و متضاد است. نمی‌توانیم بگوییم که امام نعوذ بالله دو خط دارد. امام یک خط بیشتر ندارد... کسانی که در فکر احیای حزب جمهوری اسلامی هستند از این راه، به نظرم اینها آهن سرد می‌کوبند، آب در غربال می‌کنند». خلخالی گفت: «نماز جمعه تهران را در اختیار یک عده خاصی قرار می‌دهند و به مناسبت خطبه‌های نماز جمعه افرادی را دعوت می‌کنند. در قم هم همین‌طور است... باید ملت ایران

بدانند بعضی از این افراد کسانی بودند که، در قم، ساواک می‌ایستاد برای آنها محافظت می‌کرد که طلاب علوم دینی آنها را اذیت نکنند».

۳ اردیبهشت (۲۳ آوریل ۸۷): به گزارش کیهان، سعید امامی، نماینده مجلس خمینی گفت: گفتنی زیاد است، لکن ما موظف به سکوت بوده و هستیم. ولی مشاهده می‌شود که آقایان بی‌کار نمی‌نشینند و کارهای خودشان را در شهرستانها به ما نسبت می‌دهند... بدون توجه به نظرات حضرت امام و پرهیز از طرح مطالب اختلاف‌زا... کسانی را زیر سؤال می‌برند که در گذشته و سالهای بعد از پیروزی اهرمهای گرداننده انقلاب بوده و هستند.

صدور تروریسم

۶ فروردین (۲۶ مارس ۸۷): دولت تونس امروز اعلام کرد که روابط دیپلماتیک خود را با ایران قطع می‌کند، چون سفارت ایران در کار فتنه‌انگیزی و تحریک مذهبی و ایجاد آشوب در تونس است.

۷ فروردین (۲۷ مارس ۸۷): به گزارش رویتر، سخنگوی دولت تونس سفارت رژیم خمینی در آن کشور را متهم کرد که رهبر گروه مظنون به فعالیت تروریستی را که در فرانسه دستگیر شده‌اند، استخدام کرده بود. سخنگوی دولت تونس گفت: فواد علی صالح، رهبر گروه دستگیر شده در فرانسه که ۲۸ ساله و اهل تونس است، توسط سفارت رژیم خمینی در تونس به

شهر مذهبی قم فرستاده شده و در یک گروه بنیادگرای افراطی که از تونس‌ها تشکیل می‌شد، آموزش دیده بود.

۹ فروردین (۲۹ مارس ۸۷): به گزارش روزنامه جمهوری اسلامی، کمال خرازی سرپرست ستاد تبلیغات جنگ، در لندن، در مصاحبه‌ای گفت: «کمک ایران به آزادی تری‌ویت، به تلاشهای اسقف برای آزادی چهار گروگان گرفته شده توسط فالانژیستها بستگی دارد...».

۱۹ فروردین (۸ آوریل ۸۷): رفسنجانی در مصاحبه با کیهان هوایی گفت: «بحثی که آنها تازگیها شروع کرده‌اند این است که اینهایی که گروگان می‌گیرند دوستان ما هستند، خیلی خوب ما فرض می‌کنیم که دوستان ما هستند... خوب، آمریکاییها الان می‌گویند در منافقین نفوذ ندارند. منافقین در آمریکا دفتر دارند، اعانه جمع می‌کنند، تظاهرات می‌کنند، با رادیو و روزنامه‌های آن کشور مصاحبه می‌کنند. پس آنها مسئول ترورهای هستند که منافقین در ایران می‌کنند. ترور و تخریب می‌کنند. مگر اینها در آمریکا دفتر و کلپ ندارند، مگر اینها در فرانسه دفتر و روزنامه و رادیو ندارند؟ آمریکا این را می‌داند پس ما باید تمام این مسئولیتها را به گردن آمریکا بگذاریم و مستقیماً بگوییم آمریکا ترور می‌کند. اگر اینها اعمال نفوذ کردند و جلوی اینها را گرفتند باید از ما هم توقع داشته باشند که ما هم جلو گروههای لبنانی را بگیریم».

روابط خارجی رژیم

۵ فروردین (۲۵ مارس ۸۷): به گزارش رادیو بی.بی.سی سرهنگ قذافی در مصاحبه‌ای با روزنامه الحریه چاپ بیروت جنگ ایران و عراق را جنون‌آمیز خوانده است و با نگرانی گفته است که ادامه این جنگ می‌تواند به سقوط حکومت فعلی ایران و تحمیل یک حکومت معتدل بینجامد.

۶ فروردین (۲۶ مارس ۸۷): به گزارش رادیو رژیم خامنه‌ای در پایان سفر ۶ روزه خود به استان خراسان در سخنانی خطاب به کشورهای حوزه خلیج فارس، اظهار داشت: «توصیه ما به دوستان احتمالی آمریکا در منطقه و متحدینش این است که یک مقداری واقع‌بین‌تر باشند و بدانند امنیت این منطقه را جز کشورهای منطقه که در رأس آنها و قویترین آنها نظام جمهوری اسلامی است، کس دیگری نمی‌تواند عهده‌دار باشد و نیروی خارجی اگر پایش را وسط بگذارد یقیناً به ناامنی کمک خواهد کرد».

۹ فروردین (۲۹ مارس ۸۷): به نوشته اطلاعات، سخنگوی وزارت امور خارجه اقدام تونس در قطع ارتباط دیپلماتیک با ایران را ناشی از عدم درک صحیح دولت تونس از حرکت رو به رشد اسلام در آن کشور خواند و گفت: دولت تونس بهتر است به جای منتسب کردن جوشش درونی ناشی از آگاهیهای مردم تونس به خارج و متهم کردن سفارت ایران، خود را با حرکت مردم مسلمان تونس هم‌آهنگ

سازد.

* به گزارش روزنامه جمهوری اسلامی رفسنجانی در مصاحبه‌یی گفت: «اخیراً آمریکاییها، از طریق سفارت سوییس در تهران، در مورد حضور موشکهای ساحل به دریای ایران در خلیج فارس و تنگه هرمز و همچنین مسائل لبنان تذکراتی را به ما داده‌اند. وزارت خارجه ما ضمن رد تذکرات آمریکا تأکید کرده که آمریکا حق چنین خطاری را ندارد».

۱۰ فروردین (۳۰ مارس ۸۷): به گزارش رادیو بی.بی.سی، لواسانی که به عنوان نماینده ایران از کویت دیدار می‌کند، حامل پیامی برای امیر کویت است.

۱۱ فروردین (۳۱ مارس ۸۷): به گزارش رادیو رژیم ولایتی، وزیر امور خارجه، در دیدار با اولین سفیر سودان گفت: جمهوری اسلامی ایران از توطئه‌هایی که علیه حاکمیت و هویت اسلامی سودان صورت می‌گیرد آگاه است و در مقابل این توطئه‌ها از سودان حمایت می‌کند.

* رادیو اسرائیل: سفیر جدید حکومت اسلامی در بیروت، آقای احمد دستمالچیان، امروز طی یک دیدار ۳۰ دقیقه‌یی با پرزیدنت امین جمیل استوارنامه خود را به حضور وی تسلیم کرد.

* به گزارش رویتر از تهران، شورای برنامه‌ریزی سازمان همکاری

اقتصادی یک جلسه سه روزه در آنکارا برگزار می‌کند تا پیشنهادها و برنامه‌های همکاری بین سه کشور ایران، ترکیه و پاکستان را بررسی نماید. هیأتی از سوی رژیم خمینی، به سرپرستی احمد عزیزی تهران را به مقصد آنکارا ترک کرد.

۱۷ فروردین (۶ آوریل ۸۷): به نوشته اطلاعات، اوبد اساما، دبیر شورای موقت غنا، صبح امروز در رأس یک هیأت سیاسی-اقتصادی غنا وارد تهران شد. رئیس هیأت غنایی در بدو ورود اظهار داشت: «در این سفر قراردادهایی را که با ایران داشته‌ایم، پیگیری کرده و سعی می‌کنیم به عنوان دو کشور انقلابی با یکدیگر تبادلات بیشتری داشته باشیم».

به گزارش رادیو رژیم، وزیر امور خارجه غنا در دیدار با ولایتی گفت: «روابط ما با کشورهای انقلابی مثل جمهوری اسلامی ایران خوشایند امپریالیسم نیست... ما با شما هستیم و می‌دانیم که امپریالیستها تمام نیرو و امکانات خود را در جهت تضعیف انقلاب ایران به کار برده‌اند».

۱۹ فروردین (۸ آوریل ۸۷): هاشمی رفسنجانی در خطبه نمازجمعه در مورد روابط رژیم با فرانسه گفت: «آنها به ما التماس کردند و گفتند که ما این منافقین را بیرون می‌کنیم. البته آنها در این زمینه دروغ می‌گویند. ما می‌دانیم که دفترشان در آن جا (فرانسه) است، ولی فرانسویها خودشان را هم پیش ما خفیف کردند، هم پیش آنها. فرانسویها مجبور شدند یک قسط از

طلب و اموال ما را پس بدهند. یک میلیارد گرفته بودند سید و اندیاش را دادند».

* به گزارش خبرگزاری فرانسه، سرهنگ قذافی در مراسم یادبود یازدهمین سالگرد «انقلاب دانشجویی ۷ آوریل» ضمن تأکید همبستگی خود با رژیم خمینی، در مورد جنگ گفت: «این جنگ توطئه‌یی است بر علیه انقلاب ایران و عراق که در آن تنها برندگان امپریالیسم و صهیونیسم هستند». وی افزود: «اسرائیلیها ادامه این جنگ را آرزو می‌کنند، بلکه ارتش و اقتصاد عراق نابود شود».

* به گزارش خبرگزاری فرانسه، رضا امراللهی، معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان انرژی اتمی رژیم خمینی، برای یک دیدار ۲۴ ساعته و گفتگو با نمایندگان کارخانه فراماتوم فرانسه، وارد پاریس شد.

۲۰ فروردین (۹ آوریل ۸۷): به گزارش رویتر ولایتی، وزیر خارجه رژیم، در یک کنفرانس خبری در ژنو در مورد مسأله فلسطین گفت که رژیم خمینی با «هر برنامه‌یی در خاورمیانه، که در مقابل سرزمینی برای فلسطینیها، کشوری برای اسرائیل اشغالگر نگهدارد» مخالفت می‌کند.

* رویتر به نقل از خبرگزاری رژیم گزارش داد که بر اساس موافقت‌نامه‌یی که در تهران بین غلامرضا آقازاده و وزیر خارجه غنا امضا شد، غنا سالانه ۵۰۰ هزار تن نفت

خام از رژیم خمینی خواهد خرید.

۲۷ فروردین (۱۶ آوریل ۸۷): به نوشته روزنامه رسالت، سخنگوی وزارت خارجه رژیم موضعگیری شوروی مبنی بر ابراز آمادگی جهت قرارداد چند نفتکش در اختیار کویت و احتمال اسکورت این نفتکشها در مسیر خلیج فارس را سؤال‌انگیز توصیف کرد.

۲۸ فروردین (۱۷ آوریل ۸۷): رفسنجانی در نمازجمعه گفت: «راه صحیح و آسان تأمین امنیت کشتیرانی در خلیج فارس این نیست که پای ابرقدرتها را به منطقه باز کنیم. راه آسان این است که شوروی به نوکر خود یعنی صدام بگوید کشتیها را نزند و یا فرانسه اگزوست به عراق ندهد و یا دولت کویت به عراق اخطار کند که اگر این رژیم کشتیهای نفتکش را بزند، حق استفاده از بنادر و یا فضای کویت را در جنگ ندارد».

۲۹ فروردین (۱۸ آوریل ۸۷): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، رفسنجانی در نمازجمعه گفت: «دولت کویت که آمریکا و شوروی را به خلیج فارس دعوت می‌کند باید مطمئن باشد که ملت کویت و ملت‌های مسلمان منطقه هیچ‌گاه از تقصیر دولت کویت نخواهند گذشت».

۴ اردیبهشت (۲۴ آوریل ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، خامنه‌ای در نمازجمعه گفت: «اقدام کویت در فراخواندن شوروی و آمریکا به خلیج فارس، حرکت بسیار زشت و

خطرناکی است». وی گفت: «ما هنوز از امکاناتمان برای فشارآوردن به کویت استفاده نکرده‌ایم. من از همین تریبون نمازجمعه به دولت کویت اتمام حجت می‌کنم که دولت کویت مسئول پی‌آمد حرکات خود در خلیج فارس خواهد بود». وی در ادامه سخنانش خطاب به مسئولان شوروی اظهار داشت: «برای ما تعجب‌آور است که دولت شوروی می‌خواهد خود را در این ورطه خطرناک وارد کند و یقیناً وارد شدن به خلیج فارس به سود شوروی نخواهد بود».

* به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی در دیدار با سفیر سوئیس، اظهار امیدواری کرد که روابط بین جمهوری اسلامی ایران و سوئیس برای سایر کشورهای غربی به عنوان الگو مورد توجه قرار گیرد.

* به گزارش رادیو رژیم، به دنبال پخش برنامه‌یی از تلویزیون استرالیا «علیه جمهوری اسلامی ایران که در آن ضمن تبلیغات منفی، به مقدسات انقلاب اسلامی اهانت شده بود»، ظهر امروز سفیر استرالیا در تهران به وزارت امور خارجه احضار گردید و یادداشت اعتراضی به وی داده شد.

۵ اردیبهشت (۲۵ آوریل ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، در دومین دور مذاکرات وزیر نفت سوریه با وزیر نفت رژیم، موافقت شد که رژیم در سال جاری یک میلیون تن نفت خام «برای مصرف نیروهای مسلح سوریه و به

منظور تقویت پایداری این کشور در برابر دشمن صهیونیستی، به سوریه هدیه کند».

۷ اردیبهشت (۲۷ آوریل ۸۷): به گزارش رادیو رژیم بهزاد نبوی، وزیر صنایع سنگین، در رأس هیأتی برای امضای پروتکل جدید همکاریهای تجاری و صادرات غیرنفتی بین ترکیه و رژیم، عازم این کشور شد. نبوی گفت: در سال گذشته... متأسفانه در بُعد صادرات غیرنفتی به ترکیه، که یکی از موارد توافق نامه را تشکیل می‌داد و بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار بود، به جرات می‌توان گفت که یک درصد مبلغ تفاهم‌شده هم اجرا نشد.

۸ اردیبهشت (۲۸ آوریل ۸۷): به گزارش رادیو بی.بی.سی، ایران دو دیپلمات استرالیایی را به دلیل نمایش یک برنامه کمدی طنزآمیز در تلویزیون استرالیا از ایران اخراج کرده است.

۱۰ اردیبهشت (۳۰ آوریل ۸۷): رادیو بی.بی.سی، به نقل از مجله الشراع، خبر داد که یکی از کارمندان سفارت ایران در بیروت، که محمد خاتمی نام دارد، ربوده شده است و اکنون ربایندگان می‌خواهند او را در برابر آزادی تریویت، نماینده کلیسای بریتانیا، آزاد کنند. اما خبرگزاری آسوشیتدپرس گزارش داده است که سخنگوی هیأت سیاسی ایران در بیروت گفته است از حضور کسی به نام محمد خاتمی در بیروت اطلاع ندارد.

* به گزارش رادیو رژیم، وزیر

نفت سوریه در دیدار با ولایتی گفت: «من مطمئن هستم این جنگ با واژگونی رژیم صدام و تشکیل حکومت منتخب ملت عراق پایان خواهد یافت و سه ملت سوریه، عراق و ایران می‌توانند متحداً به نبرد در جبهه اصلی یعنی نبرد با اسرائیل بپردازند».

۱۱ اردیبهشت (۱ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، سخنگوی وزارت خارجه خمینی گفت: «اخیراً اتحاد شوروی در مورد مسائل منطقه، از جمله تحولات خلیج فارس و جنگ تحمیلی، مواضعی علیه ایران اتخاذ کرده است که نمایانگر نوعی فرصت‌طلبی برای افزایش نفوذ و یا راضی‌کردن متحدان آمریکا در منطقه است...».

۱۲ اردیبهشت (۲ مه ۸۷): به گزارش رادیو بی.بی.سی، ارزش مجموع صادرات غیرنفتی رژیم به ترکیه طی سال گذشته، از ۴ میلیون دلار تجاوز نکرد. در حالی که براساس پروتکل اقتصادی سال گذشته قرار بود ترکیه ۵۰۰ میلیون دلار کالای غیرنفتی از ایران وارد کند.

۱۴ اردیبهشت (۴ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، براساس یک پروتکل همکاری میان ایران و سوئیس، ایران طی سه سال آینده با اجدات یک کارخانه عظیم سیگار سازی با ظرفیت ۱۲ میلیارد نخ سیگار در سال، از واردات سیگار بی‌نیاز خواهد شد. با بهره‌برداری از این کارخانه، که با سرمایه‌یی معادل ۴۰ میلیون ریال احداث می‌شود، ۸۰ میلیون دلار ارز

صرفه‌جویی خواهد شد.

۱۵ اردیبهشت (۵ مه ۸۷): به گزارش صدای آمریکا، امروز دیوان داوری لاهه حکم کرد که ایالات متحده ۴۵۰ میلیون دلار دارایی مسکوت‌شده ایران را به آن کشور بازگرداند. دیوان داوری ویژه اعلام داشت که این حکم به مسأله گروگانهای آمریکایی در لبنان که در اسارت گروههای هوادار ایرانند مرتبط نیست.

* به گزارش صدای آمریکا، سخنگوی وزارت خارجه آلمان غربی امروز در بن گفت که رژیم خمینی مرکز فرهنگی آلمان در ایران را تعطیل کرده و به ۱۰ کارمند این مؤسسه دستور داده است که تهران را ترک گویند. به گفته این سخنگو دولت بن در نظر دارد اقداماتی تلافی‌جویانه به عمل آورد.

۱۷ اردیبهشت (۷ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، هاشمی رفسنجانی امروز گفت: «توافق آمریکا و شوروی در مورد خلیج فارس و توطئه علیه ایران با آن همه دشمنی و تضادی که با هم دارند، نشان‌دهنده عظمت و قدرت جمهوری اسلامی و مایه افتخار مردم ایران است».

۱۸ اردیبهشت (۸ مه ۸۷): خامنه‌ای در نمازجمعه، با اشاره به مواضع شوروی در مورد جنگ، گفت: «زمانداران شوروی باید بدانند این موضعگیری برای ملت ایران قابل قبول نیست و هیچ‌گاه از حافظه مردم ایران زدوده نخواهد شد. ما مسئولان نظام

جمهوری اسلامی ایران هیچ‌گونه گردن‌کلفتی را، از هیچ ابرقدرتی، نمی‌پذیریم و حرف هر گردن‌کلفتی را به خودش برخواهیم گرداند. ملت ما زیر بار این گونه تهدیدها نمی‌رود».

* به گزارش رویتر، تاس، خبرگزاری رسمی شوروی، خامنه‌ای و سایر رهبران ایران را امروز متهم ساخت که می‌کوشند سیاست کرملین در قبال جنگ خلیج را تحریف کنند.

۱۹ اردیبهشت (۹ مه ۸۷): به گزارش صدای آمریکا، فرستادگان ایالات متحده و رژیم جمهوری اسلامی ایران برای انجام مذاکرات جداگانه با رهبران امارات متحده عربی درباره امنیت خلیج فارس، وارد ابوظبی شده‌اند.

۲۲ اردیبهشت (۱۲ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، وزیر خارجه سوریه که وارد تهران شده است پیش از ظهر امروز با خامنه‌ای دیدار کرد. وی در این دیدار گفت: «آقای حافظ‌اسد از من خواستند تا به جنابعالی عرض کنم که علی‌رغم همه تلاشهایی که از اطراف صورت می‌گیرد و شما نیز به آن آگاهید، سوریه همواره در کنار انقلاب اسلامی ایران خواهد ماند و تلاشهای دشمنان ما هیچ تأثیری بر روند دوستانه و برادرانه دو کشور متمدنی و مسلمان ایران و سوریه نخواهد داشت».

۲۳ اردیبهشت (۱۳ مه ۸۷): به گزارش بی.بی.سی، ریچارد مرفی گزارشهای روزنامه کویتی الراي العام را مبنی بر این که وی در ابوظبی به مدت

۴ ساعت با گروهی از مقامات ایرانی به ریاست علی محمد بشارتی ملاقات کرده است، تکذیب کرد.

* به گزارش صدای آمریکا، مصر به تنها دیپلمات رژیم در قاهره دستور داده است که طی ۷ روز خاک مصر را ترک گوید.

۲۴ اردیبهشت (۱۴ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، آمریکا شب گذشته مبلغ ۴۵۱ میلیون دلار از داراییهای ایران را که در آمریکا مانده بود، از طریق بانک آو انگلند، شعبه نیویورک، به حساب بانک مرکزی رژیم، در شعبه همین بانک در لندن، واریز کرد.

۲۵ اردیبهشت (۱۵ مه ۸۷): موسوی اردبیلی در نماز جمعه گفت: «من به آمریکا اخطار می‌کنم اگر رزمندگان ما در زدن کشتیهای کویتی تردیدی به خود راه بدهند، مطمئن باشید در زدن کشتیهای آمریکایی کوچکترین تردیدی به خود راه نخواهند داد».

* به گزارش رادیو رژیم، علیرضا معیری، معاون نخست‌وزیر که به آرژانتین سفر کرده است، عصر دیروز با راثول آلفونسین، رئیس‌جمهوری آن کشور، دیدار کرد و پیام میرحسین موسوی را به وی تسلیم نمود.

۲۶ اردیبهشت (۱۶ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، وزیر امور خارجه عمان صبح امروز در رأس یک هیأت سیاسی وارد تهران شد. وی حامل پیامهایی برای خامنه‌ای و رفسنجانی

است.

* به گزارش رادیو رژیم، بشارتی، که روز گذشته وارد کنگو شده بود، با نخست‌وزیر کنگو دیدار و گفتگو کرد.

۲۷ اردیبهشت (۱۷ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی در دیدار با وزیر خارجه عمان اظهار داشت: «جمهوری اسلامی ایران حاضر است از دشمنیهای گذشته چشم‌پوشی کند و از امکانات خود به نفع کشورهای منطقه استفاده کند، مشروط بر این که آنها از صبر و حوصله جمهوری اسلامی سوءاستفاده نکنند».

۲۸ اردیبهشت (۱۸ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، ولایتی امروز در جمع سفیران و کارداران کشورهای خارجی مقیم تهران گفت: «حضور ناوگان نظامی آمریکا در آبهای خلیج فارس خود بزرگترین عامل توسعه تشنج است».

۲۹ اردیبهشت (۱۹ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، شیخ‌الاسلام، معاون وزارت خارجه، که به ژاپن سفر کرده است، در توکیو با دبیرکل سازمان ملل که وی نیز در ژاپن به سر می‌برد دیدار و گفتگو کرد. شیخ‌الاسلام در این دیدار عراق را متهم به گسترش جنگ در منطقه خلیج فارس کرد.

* به گزارش رادیو رژیم، بشارتی، قائم‌مقام وزارت خارجه رژیم که به غنا سفر کرده است، در آکرا پیام

خامنه‌ای را تسلیم رئیس‌جمهوری غنا کرد.

۳۰ اردیبهشت (۲۰ مه ۸۷): به گزارش صدای آمریکا، «رونالد ریگان در یک سخنرانی با اشاره به هدف قرارگرفتن یک رزمناو آمریکا در خلیج فارس، گفت: در حقیقت شخصیت شرور و خطاکار در این ماجرا جمهوری اسلامی ایران است. وی خاطرنشان ساخت که مدتهاست دولت آمریکا همراه با شماری از دیگر کشورهای جهان می‌کوشند، با فراهم‌آوردن امکان انجام گفتگوهای صلح، جنگ پایان یابد، اما جمهوری اسلامی ایران تاکنون از کمک به یافتن راه‌حلی برای فرونشاندن آتش این جنگ امتناع کرده است».

خرید و قاچاق اسلحه

۹ فروردین (۲۹ مارس ۸۷): رویتر به نقل از روزنامه آبرزور گزارش داد موشکهای بُرد کوتاه زمین به زمین که ایران تولید نمود، با کمک تکنولوژی چین بوده است. بر اساس همین گزارش موشک برد کوتاه، کپیبرداری چین از موشک فراک ساخت شوروی است. مدل دیگری مشابه موشک سبک «اسکاد» شوروی در مراحل آخر تولید می‌باشد.

۱۶ فروردین (۵ آوریل ۸۷): به گزارش خبرگزاری فرانسه روزنامه الاتحاد امارات متحده عربی یکشنبه اعلام کرد که چین فروشنده اصلی سلاح به ایران است و به خصوص در سالهای ۸۵ و ۸۶ قراردادهایی را با ایران امضا کرده است که مبلغ کل آن به ۳/۱ ۱۳۲

میلیارد دلار می‌رسد. این روزنامه، به نقل از منابع مطلع در لندن، اضافه می‌کند که نخستین قرارداد به مبلغ ۱/۶ میلیارد دلار، اساساً مربوط به فروش ۱۲ هواپیما، از نوع میگ ۱۹ شوروی ساخت چین، ۲۰ تانک پیشرفته تی-۵۴ و تعدادی توپ ۱۲۲ و ۱۳۰ میلیمتری و همچنین ارگ استالین [کاتیوشا] ۱۰۸ و ۱۲۲ و نیز موشکهای سام-۲ ساخت چین بود. دومین قرارداد در پایان سال ۷۶ بسته شد که شامل تجهیزات مختلف نظامی از جمله هواپیما از نوع میگ-۲۱ ساخت چین بود. ارزش قرارداد مذکور بالغ بر ۱/۵ میلیارد دلار بوده است.

۱۷ فروردین (۵ آوریل ۸۷): خبرگزاری فرانسه از قول روزنامه سونسکاداگ بلادت گزارش داد که یک کشتی آلمان غربی، به نام فروک، در سال ۱۹۸۵ حداقل یکصدتن باروت سوئدی و همچنین ساز و برگ و مواد منفجره خارجی را، از طریق آفریقای جنوبی، به طور غیرقانونی به ایران تحویل داده است.

۲۹ اردیبهشت (۱۹ مه ۸۷): صدای آمریکا به نقل از روزنامه الاتحاد، چاپ امارات متحده عربی، گزارش داد که رژیم خمینی سلاحهای قدیمی آمریکایی و مهمات و قطعات مورد نیاز خود را که در انبارهای اتیوپی موجود است از اتیوپی خریداری می‌کند. بنابراین گزارش رژیم سه سال پیش نیز از اتیوپی سلاحهای آمریکایی خریداری کرده است.

پناهندگان و آوارگان

۷ اردیبهشت (۲۷ آوریل ۸۷): به گزارش رویتر، تظاهرات ایرانی که در مقابل دفتر کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل در کراچی تجمع کرده بودند، مورد تهاجم عناصر طرفدار خمینی قرار گرفت و یکی از پناهندگان به شدت مجروح شد. خبرگزاری فرانسه تعداد مجروحان را هشت نفر ذکر کرد و از قول منابع دفتر کمیساریای عالی گزارش داده است که دو پناهنده توسط مهاجمان به مقصد نامشخصی برده شدند.

جنگ

۳ فروردین (۲۳ مارس ۸۷): به گزارش رادیو رژیم نیروهای تحت امر قرارگاه رمضان شب گذشته به تاسیسات رادار و رصدخانه مستقر در ارتفاعات کورک در عمق ۷۰ کیلومتری خاک عراق حمله کرده‌اند. رژیم این عملیات را مرحله سوم فتح - ۴ نامیده است.

* به گزارش بی.بی.سی، یک سخنگوی نظامی عراقی گفت میدانهای نفتی نوروز و سیروس هدف حمله قرار گرفته و سکوهای حفاری به آتش کشیده شده‌اند.

* به گزارش خبرگزاری فرانسه از بغداد، هواپیماهای عراقی امروز حمله جدیدی به میدان نفتی سیروس در شمال خلیج فارس به عمل آورده‌اند.

عراق اعلام کرد که این سومین حمله آن کشور ظرف ۲۴ ساعت گذشته به این ناحیه می‌باشد.

* به گزارش خبرگزاری فرانسه، بنا بر اطلاعاتی که دوشنبه [امروز] در لندن از طرف بیمه لویدر انتشار یافت، یک نفتکش ایرانی به نام آوج شنبه گذشته در خلیج فارس مورد حمله و اصابت واقع شد و یک نفر از خدمه آن کشته شد.

۴ فروردین (۲۴ مارس ۸۷): به گزارش رویتر، مقامهای وزارت دفاع آمریکا پیشنهاد کردند که کشتیهای جنگی آمریکا، تانکرهای نفتی کویت در خلیج را در برابر موشکهای ایران اسکور کنند.

۵ فروردین (۲۵ مارس ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، رئیس کمیسیون اسرا و دبیر شورای عالی دفاع اعلام کرد که رژیم ۱۰۰ اسیر معلول عراقی را به طور یک‌طرفه آزاد خواهد کرد.

* به گزارش صدای آمریکا، شرکت بیمه لویدر لندن تأیید کرده است که جت‌های جنگنده عراق دست‌کم سه نفتکش ایرانی را در چند روز گذشته هدف قرار داده‌اند.

۹ فروردین (۲۹ مارس ۸۷): به گزارش رویتر، عراق اعلام کرد که تعداد زیادی از هواپیماهای جنگی آن کشور به تاسیسات خطوط لوله‌یی که نفت را از گناوه به جزیره خارک می‌رساند، حمله کردند و آنها را زیرورو کرده و به آتش

کشیدند.

۱۱ فروردین (۳۱ مارس ۸۷): فرمانده سپاه پاسداران در یک مصاحبه تلویزیونی گفت: «رزمندگان اسلام موفق شدند در سال گذشته با اجرای ۳۰ عملیات بزرگ و کوچک بیش از ۲۰۰ هزار نفر از سربازان دشمن را به هلاکت رسانده و یا زخمی کنند». وی مدعی شد «ظرف سال گذشته حداقل ۱۵۰ فروند هواپیما، ۷۰ فروند هلیکوپتر، ۶۸۰۰ دستگاه تانک و نفربر و سه هزار خودرو دشمن منهدم شده است».

۱۳ فروردین (۲ آوریل ۸۷): به گزارش رویتر، عراق امروز اعلام کرد که دفاع ضدهوایی آن کشور، یک هواپیمای اکتشافی ایران را در جبهه جنوبی، در شرق بصره، سرنگون کرد.

* رادیو رژیم اعلام کرد اولین اعزام بزرگ سال ۶۶ تحت عنوان لشکریان صاحب‌الزمان، در استانهای سراسر کشور همزمان با نیمه شعبان انجام خواهد شد.

۱۷ فروردین (۶ آوریل ۸۷): به گزارش رویتر، مأموران شرکت کشتیرانی لویدر امروز گفتند هواپیماهای جنگی عراق یک تانکر نفتی قبرسی را در ۶۰ مایلی جنوب ترمینال نفتی خارک مورد حمله قرار دادند. کشتی ۲۳۹ تنی پولیکان نیز دیروز مورد حمله قرار گرفت و به آتش کشیده شد.

* به گزارش روزنامه اطلاعات،

مسئول واحد بسیج گفت «۱۶ هزار پایگاه و نواحی مقاومت در سراسر کشور به حال آماده‌باش در آمدند تا از نیروهای داوطلب اعزام مجدد، آموزشی پشتیبانی رزمی و تخصصی ثبت‌نام به عمل آورند تا در روز نیمه شعبان به نیروهای اسلام بپیوندند». وی افزود: «روز کارگر نیروهای رزمی سازمان‌یافته کارگران به طور همه‌جانبه از سراسر کشور، بعد از به نمایش‌گذشتن توان رزمی خود، عازم میادین نبرد خواهند شد».

۱۹ فروردین (۸ آوریل ۸۷): هاشمی رفسنجانی در خطبه نماز جمعه گفت: «این که ما سال گذشته را سرنوشت‌ساز گفتیم این بود که در این سال روند جنگ را تعیین خواهیم کرد و امروز سرنوشت جنگ مشخص شده است. شرایطی پیش آمده که همه دنیا دارند به جانشین‌سازی صدام و حزب بعث فکر می‌کنند و عراق از شرایط دفاع متحرک به وضعی افتاده که دیگر دفاع ندارد، خوب این سرنوشت است و صحبت ما هم چیزی غیر از این نبود».

۲۰ فروردین (۹ آوریل ۸۷): رادیو رژیم اعلام کرد که نیروی زمینی ارتش در ساعت ۱ بامداد امروز با گشودن جبهه جدیدی در غرب کشور، عملیات کربلای ۹ را آغاز کرد.

* به گزارش رویتر، عراق اعلام کرد که هواپیماهای جنگی آن کشور یک هدف بزرگ دریایی را در ساعت ۳ و ۳۵ دقیقه به وقت محلی مورد حمله قرار داده‌اند.

عملیاتی را با نام فتح ۵ آغاز کردند. رژیم اعلام کرد که در ادامه این عملیات که با همکاری «اتحادیه میهنی کردستان عراق» انجام گرفت، تلفات نیروهای عراقی به ۱۰۰۰ تن و تعداد اسیران به ۲۰۰ تن رسیده است.

۲۷ فروردین (۱۶ آوریل ۸۷): به گزارش صدای آمریکا، ایران و عراق یکدیگر را به استفاده از سلاحهای شیمیایی در نبردهای اخیر غرب بصره متهم کردند. عراق می‌گوید نیروهای ایرانی در زدوخورد روزهای جمعه و شنبه پیش در جبهه بصره از گازهای سمی علیه نیروهای عراق استفاده کرده‌اند که بر اثر آن ۹ نفر از سربازان عراقی کشته و ۳۷۶ نفر مجروح شدند. عراق برای اولین بار شکوایه‌ای در این زمینه تسلیم سازمان ملل متحد کرد. از سوی دیگر یکی از اعضای ایرانی کنفرانس خلع سلاح در ژنو گفت که حمله شیمیایی عراق به خرمشهر در دهم آوریل، موجب کشته شدن ۲۱ نفر شده است.

۲۸ فروردین (۱۷ آوریل ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، منتظری در دیدار با فرماندهان و مسئولان نیروهای مسلح گفت: «ما بارها گفته‌ایم که هرگز به یک وجب از خاک عراق چشم ندوخته‌ایم و انشاءالله پس از سقوط صدام و حزب بعث، ما ملت عراق را در تعیین سرنوشت خود آزاد خواهیم گذاشت تا بتوانند حکومت دلخواه خود را بر اساس اسلام روی کار آورند».

۳۱ فروردین (۲۱ آوریل ۸۷):

تن از نیروهای عراقی کشته یا زخمی شدند، ۱۳۰ تانک و نفربر، ۱۵۰ دستگاه خودرو نظامی، ۴۰ دستگاه تجهیزات مهندسی منهدم شده است و ۲۰ دستگاه تانک و نفربر، ۳۰ خودرو نظامی و سیصد دستگاه خمپاره‌انداز و مقادیر زیادی سلاح سبک و دستگاه مخابراتی به دست نیروهای رژیم افتاده است. وی تعداد هواپیماها و هلیکوپترهای سرنگون شده را ۱۰ فروند ذکر کرد.

۲۵ فروردین (۱۴ آوریل ۸۷): خمینی در سخنانی به مناسبت تولد امام زمان، گفت: «آنهايي که تبع آمریکا هستند، آنها دعوت می‌کنند ما را در ماه مبارک رمضان به آتش‌بس. در سال قبل بود یا سال جلوتر از آن بود که دست‌اندرکاران عراق می‌گفتند که ماه حرام است. جنگ، حرام است. اینها باز این مطلب را نفهمیدند که ماه رجب ماه حرام است، نه ماه رمضان. ماه رمضان ماه جنگ است». خمینی گفت: «این شخص الان در لبه گودال است، در گودال جهنم است و شما جوانها و شما مردم باید این را ساقط کنید... جنگ ممکن نیست پایان بپذیرد الا به رفتن این حزب فاسد».

۲۶ فروردین (۱۵ آوریل ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، ۶۶ گردان رزمی-تخصصی از مازندران و ۲۸ گردان دیگر از سایر نقاط عازم جبهه‌ها شدند.

* به گزارش رادیو رژیم نیروهای تحت امر قرارگاه رمضان

۲۱ فروردین (۱۰ آوریل ۸۷): به گزارش رویتر رژیم اعلام کرد سه هواپیمای عراق را در جبهه جنوبی سرنگون کرده است. رژیم مدعی شده که از آغاز حمله «کربلای ۸» تا امروز ۷ هواپیمای عراق را سرنگون کرده است.

* به گزارش رویتر، فرماندهی نیروی زمینی عراق گفت که ۱۰ تپ از سپاه پاسداران در سه روزه اول عملیات «کربلای ۸» منهدم شده‌اند. بنا بر همین گزارش، رژیم خمینی می‌گوید که شب گذشته نیروهایش یک جاده استراتژیک را، که به شرق بصره و اتوبان اصلی بغداد متصل می‌شود، به دست آورده‌اند و مجموع کشته‌ها و زخمی‌های عراق در چهار روز گذشته به ۸ هزار نفر رسیده است.

* به گزارش خبرگزاری فرانسه، عراق اعلام کرد تهاجم «کربلای ۹» را ناکام نموده و مهاجمان را از مواضع اشغال‌شده پس رانده است. بنا بر همین گزارش در این درگیریها ۱۵۰۰ نفر از نیروهای رژیم خمینی کشته یا مجروح شده‌اند. بنا بر گفته یک مقام وزارت دفاع عراق، روز گذشته یک شکاری بمب‌افکن اف-۴، یک هلیکوپتر کبرا، و دو هواپیمای شناسایی بدون خلبان رژیم توسط پدافند عراق سرنگون شده‌اند.

۲۳ فروردین (۱۲ آوریل ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، یکی از فرماندهان عملیاتی قرارگاه خاتم‌الانبیا گفت که در عملیات کربلای ۸، ۱۲ هزار

به گزارش اطلاعات، مسئول تعاون سپاه پاسداران در تشریح اهداف تشکیل «تیپ ۳۱۳ انصارالمؤمنین» گفت: مسأله یافتن پیکر شهدا برای ما خیلی اهمیت دارد و در همین زمینه از سوی نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تیپ ۳۱۳ انصارالمؤمنین ویژه حمایت از خانواده شهدا و مفقودین و جانبازان تشکیل شده است، مسئولیت این تیپ عبارت است از کمک به یگانهای عملکننده در امر انتقال شهدا به مراکز شهر و جستجو در مناطق عملیاتی برای یافتن مفقودین عزیز که در همین عملیات کربلای ۵، پرسنل این تیپ موفق به یافتن پیکرهای مطهر ۴۵ تن از شهدای عملیات رمضان شدند. با این که از این عملیات ۵ سالی گذشته بود پیکر این شهدا اکثراً سالم بودند.

۲ اردیبهشت (۲۲ آوریل ۸۷): به گزارش صدای آمریکا، عراق اعلام داشت که نیروهای آن کشور یک رزمیای ایران و ۹ قایق کوچکتر را در شمال خلیج فارس غرق کرده است.

۵ اردیبهشت (۲۵ آوریل ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، هیأت اعزامی سازمان ملل، که برای بررسی به کارگیری سلاحهای شیمیایی توسط عراق به ایران سفر کرده است، بعد از ظهر دیروز از خرمشهر بازدید کرد.

۶ اردیبهشت (۲۶ آوریل ۸۷): رادیو رژیم گزارش داد که رژیم عملیات کربلای ۱۰ را در محور سردشت-بانه- مریوان به اجرا درآورده است.

۷ اردیبهشت (۲۷ آوریل ۸۷): رادیو رژیم به نقل از «یک فرمانده عملیاتی شمال غرب کشور» گزارش داد که عملیات کربلای ۱۰ ساعت ۲ بامداد جمعه ۴ اردیبهشت آغاز شد. قبلاً کیهان در ۲۶ فروردین خبر شروع عملیات کربلای ۱۰ را در صفحه اول خود چاپ کرده بود ولی در روزنامه‌های دیگر هیچ مطلبی در این مورد نوشته نشده بود. در این گزارش عملیات مذکور «پاسخ به شرارتهای دشمن صهیونیستی در خلیج فارس و ادامه بمباران شیمیایی روستاهای کردنشین عراق و همچنین حمایت از مبارزات اکراد عراقی» عنوان شده است. رژیم مدعی شده است که در این عملیات ۲۵ روستا از استان سلیمانیه را تصرف کرده و ۱۲۰ کیلومتر مربع از خاک عراق را «آزاد» کرده است.

۸ اردیبهشت (۲۸ آوریل ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، قرارگاه خاتم‌الانبیا، در اطلاعیه شماره ۳ خود اعلام کرد که در مرحله سوم عملیات کربلای ۱۰ مجموعاً بیش از ۸۰ روستای استان سلیمانیه در اختیار نیروهای رژیم قرار گرفته است. نیروهای رژیم بر شهرهای ماوت و چوارته به طور کامل تسلط یافته‌اند. طبق این اطلاعیه، تعداد تلفات نیروهای عراق به ۴۰۰۰ تن بالغ شده است و ۳۲۵ نفر نیز به اسارت درآمده‌اند.

۹ اردیبهشت (۲۹ آوریل ۸۷): رادیو رژیم در اخبار ساعت ۲۴ گزارش داد که طبق اطلاعیه ستاد کل نیروهای سه‌گانه سپاه پاسداران، در استمرار عملیات کربلای ۱۰ و فتح ۵، نیروهای

تحت امر قرارگاه رمضان موفق شدند شهر سنگاو عراق را آزاد کرده و در آن مستقر شوند.

۱۲ اردیبهشت (۲ مه ۸۷): به گزارش رویتر، عراق امروز اعلام کرد که نیروهایش درگیر یک جنگ سخت با نیروهای ایران در کوهستانهای جبهه شمالی شده‌اند. خبرگزاری عراق اعلام کرد که ارتش در حال نابودکردن نیروهای ایرانی است.

۱۴ اردیبهشت (۴ مه ۸۷): رادیو رژیم گزارش داد که واحدهای تحت امر قرارگاه رمضان، با یورش به پادگان سنچور و مرکز لجستیکی و هدایت جبهه‌های شمال عراق، بیش از ۱۰۰ تن از افسران و فرماندهان عراق را به هلاکت رسانده و ۵ فروند هلیکوپتر را منهدم کردند.

۱۷ اردیبهشت (۷ مه ۸۷): به گزارش صدای آمریکا، عراق اعلام داشت که هواپیماهای جنگنده آن کشور بامداد امروز یک کشتی را نزدیک ساحل ایران در خلیج فارس هدف حمله قرار دادند.

۱۸ اردیبهشت (۸ مه ۸۷): به گزارش خبرگزاریها نیروی دریایی رژیم یک کشتی حامل پرچم شوروی را، که در کویت بارگیری کرده بود، هدف حمله قرار داد.

۱۹ اردیبهشت (۹ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، یک فروند میگ ۲۱ عراق، صبح امروز در منطقه دریایی ماهشهر هدف قرار گرفت و سرنگون شد.

* به گزارش رادیو رژیم، یک فروند هلیکوپتر عراقی در منطقه عملیاتی گرماب سردشت هدف قرار گرفت و سرنگون شد.

۲۳ اردیبهشت (۱۳ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، «واحد صنعتی در اصفهان و تبریز امروز صبح هدف حمله جنگنده‌های عراق قرار گرفت». از سوی دیگر عراق اعلام کرد که پالایشگاههای اصفهان و تبریز را هدف بمباران قرار داده است.

۲۴ اردیبهشت (۲۴ مه ۸۷): رادیو رژیم اعلام کرد که به تلافی حمله روز گذشته عراق به «چند منطقه صنعتی-اقتصادی»، تأسیسات اقتصادی و نظامی ام‌القصر و ناوچه‌های مستقر در کنار این اسکله و پایگاه نظامی لشکر هفتم نیروی دریایی عراق، زیر آتش توپخانه نیروی دریایی سپاه پاسداران قرار گرفت.

۲۵ اردیبهشت (۲۵ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، تأسیسات برق‌الحارثه و تأسیسات نفتی بانمیل عراق از امروز به مدت ۲۴ ساعت هدف آتش سنگین نیروهای رژیم قرار گرفته است.

۲۷ اردیبهشت (۲۷ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، یک کارخانه تأمین‌کننده نیازهای تدارکاتی نیروهای عراق در ۱۰ کیلومتری شهر دهوک، امروز توسط بمبافکنهای رژیم به شدت بمباران شد.

۳۱ اردیبهشت (۳۱ مه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، سپاه پاسداران اعلام کرد که به تلافی حمله روز گذشته هواپیماهای عراق به یک منطقه صنعتی در حومه اهواز، سپاه پاسداران تأسیسات صنعتی زیر عراق را زیر آتش سنگین خود قرار داد.

تلاش برای صلح

۱ فروردین (۲۱ مارس ۸۷): رویتر به نقل از خبرگزاری کویت می‌نویسد: «شاذلی بن جدید، رئیس‌جمهوری الجزایر، گفت که کشورش به تلاشهای میانجیگری خود برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق ادامه می‌دهد. او اضافه کرد الجزایر در صدد است که رئیس‌جمهوری ایران و عراق را به الجزایر دعوت کند.

۳ فروردین (۲۳ مارس ۸۷): به گزارش خبرگزاری فرانسه، در پی دیدار وزیر خارجه فرانسه از امارات متحده عربی، امارات متحده و فرانسه از هر دو طرف درگیر در جنگ خواستند تا فوراً به درگیریها خاتمه دهند.

۱۱ فروردین (۳۱ مارس ۸۷): به گزارش رویتر، ولادیمیر اورلف، نایب رئیس پارلمان شوروی، در پایان دیدار یک هفته‌ای خود از اردن گفت: «جنگ ایران و عراق که در هفتمین سال خود می‌باشد با تحلیل‌بردن توان دو کشور فقط در خدمت دشمنان جهان عرب است».

۲۵ فروردین (۹ آوریل ۸۷): به گزارش خبرگزاری فرانسه، در مراسم پانزدهمین سالگرد قرارداد دوستی و همکاری بین عراق و شوروی، پیترودمجیف، نایب اول صدر هیأت رئیسه شورای عالی شوروی، گفت کشور او با «قطع جنگ ایران و عراق و با حل قضایای مربوط به این درگیری از طریق مذاکرات بر اساس اصول حقوق بین‌المللی و رعایت حاکمیت و تمامیت ارضی دو دولت» موافق می‌باشد.

۲۷ فروردین (۱۶ آوریل ۸۷): به گزارش خبرگزاریها، یک هیأت هفت نفره از کشورهای اتحادیه عرب به ریاست وزیر خارجه عربستان سعودی با نخست‌وزیر فرانسه دیدار کرد و امکان پایان بخشیدن به جنگ ایران و عراق را با وی مورد مذاکره و گفتگو قرار داد. به گفته مقامهای فرانسوی، ژاک شیراک به هیأت اتحادیه عرب در پاریس گفت دولت فرانسه از تصمیمها و موضع شورای این اتحادیه که اوایل ماه جاری در تونس تشکیل شده بود، حمایت می‌کند و از دیگر اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز خواهد خواست که از آن جانبداری کنند. اتحادیه عرب خواهان آن است که سازمان ملل در مورد هر یک از دو طرف که قطعنامه ۵۸۲ شورای امنیت سازمان ملل را محترم نشمارد، مجازاتهای اقتصادی اعلام کند. در قطعنامه ۵۸۲، آتش‌بس، بازگشت به مرزهای بین‌المللی و مبادله اسیران جنگی خواسته شده است.

۲۹ فروردین (۱۸ آوریل ۸۷): به گزارش رادیو اسرائیل، شیخ

جابرالاحمد الصباح، امیر کویت، در مراسم گشایش کنگره حقوقدانان عرب از حکومت اسلامی ایران خواستار شد به تلاشهای صلح گردن نهد و به جنگ ویرانگر کنونی پایان بخشد.

۵ اردیبهشت (۲۵ آوریل ۸۷): ولادیمیر پترفسکی، معاون وزیر خارجه شوروی، دیروز پیش از آن که وارد بغداد شود، از بندر جنگزده بصره دیدن کرد. به گزارش خبرگزاری عراق، معاون وزیر خارجه شوروی گفت: آتشباریهای مداوم توپخانه دوربرد ایران علیه نواحی مسکونی بصره محکوم است و افزود وقت آن رسیده که به جنگ ایران و عراق پایان داده شود.

۷ اردیبهشت (۲۷ آوریل ۸۷): خبرگزاری فرانسه به نقل از منابع دولتی ژاپن گزارش داد که نخست‌وزیر ژاپن در پیامی که برای رفسنجانی فرستاد، گفته است ژاپن کلیه روشها را به کار می‌گیرد تا جنگ ایران و عراق خاتمه یابد.

۸ اردیبهشت (۲۸ آوریل ۸۷): به گزارش خبرگزاری فرانسه، دبیرکل اتحادیه عرب در رأس هیأتی وارد آکرا، پایتخت غنا، شده است تا حمایت رهبران کشور غنا را نسبت به تلاشهای مربوط به پایان دادن جنگ ایران و عراق جلب نماید.

۹ اردیبهشت (۲۹ آوریل ۸۷): خبرگزاری فرانسه به نقل از خبرگزاری رسمی شوروی گزارش داد که آندره گرومیکو، در دیدار با یک هیأت از

جامعه عرب، اظهار داشت: «مسئولیت ادامه جنگ ایران و عراق متوجه نیروها و دولتمردانی است که لجوجانه افکار عمومی بین‌المللی را نادیده می‌گیرند».

۱۸ اردیبهشت (۸ مه ۸۷): به گزارش خبرنگار صدای آمریکا از کاخ سفید، ریگان به نمایندگان اتحادیه عرب بار دیگر اطمینان داد ایالات متحده به طور قاطع از هرگونه اقدامی برای پایان بخشیدن به جنگ ایران و عراق از طریق مذاکره جانبداری می‌کند.

* به گزارش رادیو اسرائیل، وزیر خارجه آمریکا در دیدار با هیأتی از جامعه عرب اخطار کرد که حکومت اسلامی ایران باید به جنگ با عراق پایان بخشد و پیشنهادهای سازمان ملل را در مورد برقراری آتش‌بس بین دو کشور بپذیرد.

۲۱ اردیبهشت (۱۱ مه ۸۷): به گزارش رادیو بی‌بی‌سی، ریچارد مرفی پس از ورود به بغداد بار دیگر از ایران خواست تا از طریق مذاکره با عراق راه‌حلی برای خاتمه جنگ بیابد. وی اظهار داشت که دولت آمریکا سعی فراوان به کار می‌برد که راهی برای خاتمه جنگ بیابد.

۲۸ اردیبهشت (۱۹ مه ۸۷): به گزارش صدای آمریکا، ریگان در سخنانی که به مناسبت حمله موشکی عراق به ناو جنگی آمریکا، بیان داشت، گفت: این واقعه غم‌انگیز به لزوم پایان بخشیدن به جنگ ایران و عراق تأکید می‌گذارد. ما و دیگر جوامع بین‌المللی باید تلاشهای دیپلماتیک خود را برای یافتن یک راه‌حل سریع که همزمان متضمن حفظ

استقلال و تمامیت ارضی دو کشور ایران و عراق باشد، دو برابر کنیم.

اخبار مقاومت

اجلاس شورا

۲۸ فروردین (۱۷ آوریل ۸۷): شورای ملی مقاومت در آخرین اجلاس خود که طی روزهای ۲۶، ۲۷ و ۲۸ فروردین ماه سال جاری در عراق تشکیل گردید، طرحی را درباره آزادیها و حقوق زنان، به اتفاق آرا به تصویب رساند. مسئول شورای ملی مقاومت، در پایان بحث درباره طرح مزبور، گفت قبل از این که وارد تشریفات رسمی و صحنه قانونی طرح در شورا بشویم، با اجازه همه رفقا و خواهران و برادران از فرصت استفاده می‌کنم و ضمن تبریک برای تصویب طرح مربوط به آزادیها و حقوق زنان، هم‌چنان که در ابتدای طرح آمده، یک بار دیگر از طرف شورا و کل مقاومت و اعضایش، از خاطره جانبازیه‌ها و شهادتهای همه زنان مجاهد و مبارزی که جانشان را فدیه آزادی میهنمان کرده‌اند، به بزرگی یاد می‌کنم؛ چه آنهایی که به شهادت رسیدند و چه قهرمانان مقاومی که در زندانهای رژیم ضدبشری هستند. آقای رجوی در ادامه سخنان خود گفت: ... تا آن جایی که مرحله تاریخی فعلی ما ظرفیتش را دارد، همه حقوق متساوی، چه در خانواده، چه در امور مدنی و چه در امور اجتماعی و سیاسی [در این طرح] برای زن به رسمیت شناخته شده است.

هم‌چنین این طرح به مسائل روز، یعنی ستم غیرقابل وصفی که از طرف ارتجاع خمینی به زن تحمیل می‌شود، نیز پرداخته است... شورای ملی مقاومت مصمم بوده و هست که تمامی این ظلمها و حد و مرزهای ارتجاعی و سرکوبگرانه را درهم بشکند تا بتوان، در راستای تکامل تاریخی مبارزات مردم ایران، به نفی هرگونه استثمار و ستم دست یافت.

خانم مریم رجوی در پیامی به همین مناسبت، گفت: «شورای ملی مقاومت گام تاریخی بلندی در مسیر رهایی زن ایرانی برداشته که حقاً شایان تبریک به همه شخصیتها و سازمانها و گروههای عضو شورا می‌باشد. به خصوص که این طرح هم تلقی قرون وسطایی خمینی و هم نگرش سرمایه‌دارانه و کالایی به زن را به نحوی انقلابی طرد و نفی کرده است. یعنی هم شاه و هم خمینی، در قبال مسأله زن، در این طرح به گور سپرده شده‌اند تا زن آزاده ایرانی بتواند دوران نوین شکوفایی خود را در راستایی ضد بهره‌کشان آغاز کند. خانم رجوی در این پیام هم‌چنین خطاب به زنان ایران گفت: مهم‌ترین ویژگی طرح شورای ملی مقاومت ایران درباره حقوق و آزادیهای زنان، که آن را از هرگونه الگوپردازی ذهنی و دور از عمل کاملاً جدا می‌کند، این است که این طرح محصول یک مقاومت و یک مبارزه تمام‌عیار است، طرحی است که این جانشین سیاسی مسئول، با ترکیبی از گرایشهای اجتماعی و سیاسی گوناگون، به اتفاق آرا آن را تصویب و ارائه کرده است و قادر است تحقق آن را، به

اعتبار پایگاه گسترده مردمی و مشروعیت انقلابی بی‌بدیل خود، به طور تاریخی تضمین نماید.

۲۵ فروردین (۹ آوریل ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، در تاریخ ۴ فروردین ماه گروه کثیری از مردم مشهد در اعتراض به کمبود مایحتاج اولیه و گرانی دست به تظاهرات زده و شعار مرگ بر خمینی سر دادند. پاسداران خمینی بلافاصله پس از شروع تظاهرات، بر روی مردم آتش گشودند که بر اثر آن یک تن شهید و چند تن نیز مجروح شدند.

عملیات نظامی

۲۷ اسفند (۱۸ مارس ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، صبح چهارشنبه پس از اتمام عملیات تسخیر پایگاه حفاظت پل درگیری گسترده دیگری میان مزدوران دشمن و رزمندگان مجاهد در نوار مرزی ایلام روی داد. دشمن به تلافی عملیات تسخیر پایگاه حفاظت پل، در حدود ۲۵۰ تن از مزدوران خود را از پایگاههای مختلف منطقه به مقابله با رزمندگان مجاهد خلق فرستاد، اما در این نبرد نیز دهها کشته و زخمی به جا گذاشت که از آمار دقیق آنها هنوز اطلاعی در دست نیست. در این رویارویی، سه تن از رزمندگان مجاهد خلق به نامهای علیرضا فتوحی (سعید)، سیدحسین نوبری (مجید) و محمدجواد صادق‌نژاد (مهران) به شهادت رسیدند.

۲۹ اسفند (۲۵ مارس ۸۷): رزمندگان مجاهد خلق ساعت ۲۵ و ۱ دقیقه صبح در یک درگیری گسترده با مزدوران رژیم در منطقه ازگله، از توابع شهرستان پاوه، کمین گسترده آنها را درهم کوبیدند و پس از کشتن و زخمی کردن حداقل ۱۰ تن از مزدوران، حلقه محاصره پنج پایگاه دشمن را درهم شکسته و سالم به پایگاه خویش بازگشتند.

۱۲ فروردین (۱ آوریل ۸۷): صدای مجاهد در روز ۱۲ فروردین گزارش داد که طی سه رشته عملیات مسلحانه، محافظ امام جمعه اراک و دو تن از عوامل مهم اختناق و سرکوب در اصفهان و بابلسر به هلاکت رسیده‌اند. محافظ امام جمعه اراک در اواسط اسفند در منطقه پل‌دوآب اراک به هلاکت رسید. در اصفهان در روز ۲۵ اسفندماه یکی از مسئولان عالیرتبه سپاه اصفهان، به نام صادقی، از متخصصان موشکی سپاه، توسط هسته‌های مقاومت این شهر به مجازات رسید و در بابلسر نیز، روز ۲۵ اسفند ماه، یکی از عوامل سرکوبگر به نام آقایی که در شکنجه و اعدام بسیاری از زندانیان مجاهد دست داشت، به سزای اعمال خود رسید.

۱۳ فروردین (۲ آوریل ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، رزمندگان مجاهد خلق در یک درگیری و تهاجم برق‌آسا به یک گروه گشتی رژیم، در منطقه مرزی کردستان، در ساعت ۲ بامداد فرمانده گروه گشتی را کشته و چهارتن دیگر را به شدت زخمی کردند.

۱۷ فروردین (۶ آوریل ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق ایران طی سه رشته عملیات گسترده در روزهای ۱۳ و ۱۴ فروردین، رزمندگان مجاهد خلق ۴۵ تن از پاسداران رژیم را در منطقه آلان، در غرب ایران، از پای درآوردند، و یک پایگاه مهم نظامی رژیم را منهدم کردند و به دو پایگاه دیگر خسارات عمده‌یی وارد آوردند. در میان کشته‌شدگان یکی از فرماندهان نیروی پاسداران نیز به چشم می‌خورد. در این درگیریها به رزمندگان مجاهد هیچ‌گونه آسیبی نرسید.

۱۸ فروردین (۷ آوریل ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، در ساعت ۴ بامداد روز ۱۵ فروردین ماه رزمندگان نیروهای آزادیبخش مجاهد خلق تهاجم بزرگ و گسترده‌یی را به ۷ پایگاه رژیم در سرخکوه، در ارتفاع ۲۱۰۰ متری منطقه مرزی بانه، آغاز کردند و موضع استراتژیکی معروف به قلعه غیبی را به تصرف خود درآوردند. در این تهاجم موفقیت‌آمیز بیش از ۵۰ تن از مزدوران رژیم از پای درآمدند و پنج تن از آنها اسیر شدند. مقدار زیادی سلاح و مهمات نیز به غنیمت گرفته شد. در این عملیات دو تن از رزمندگان به نامهای محمدعلی رحمتی (فرمانده رضا) و کیوان مرزبان (کاظم) به شهادت رسیدند.

۲۱ فروردین (۱۰ آوریل ۸۷): در ساعت ۱۲ و ۵ دقیقه شب ۲۱ فروردین ماه، واحدهای رزمی آزادیبخش مجاهد خلق پایگاه سرقلعه،

در نزدیکی روستای سرقلعه بالا، از توابع شهرستان سرپل ذهاب، را مورد تهاجم قرار دادند و آن را به طور کامل به تسخیر درآوردند. در این تهاجم سیزده تن از مزدوران دشمن، از جمله فرمانده پایگاه به نام خواجه‌وند، از پای درآمدند و دو تن به نامهای وحید معدنی‌پور و ذبیح افلاطی خود را تسلیم مجاهدین کردند. در این عملیات مقدار قابل‌توجهی غنائم جنگی و تجهیزات نظامی به دست رزمندگان مجاهد خلق افتاد.

۲۷ فروردین (۱۶ آوریل ۸۷): رژیم مدعی شد که به منظور عقب راندن «عناصر ضدانقلاب» از نوار مرزی و انهدام پایگاههای عملیاتی آنان، در عملیاتی با نام نصر ۱، ضمن «پاکسازی» چندین روستای منطقه مرزی، تعدادی از مجاهدین را به اسارت خود درآورده است.

* به گزارش سازمان مجاهدین خلق، رزمندگان نیروهای آزادیبخش مجاهد خلق در مسیر یک جاده حساس نظامی و تدارکاتی در منطقه سرخکوه، در جنوب بانه، یک ستون بزرگ و مجهز از مزدوران اعزامی سپاه پاسداران رژیم را به کمین انداختند و به دنبال ۳۰ دقیقه آتشباری و از پای درآوردن دهها تن از پاسداران آنها را به کلی تارومار کردند.

۳۱ فروردین (۲۰ آوریل ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، روز گذشته نیروهای آزادیبخش مجاهد خلق طی عملیات بزرگ و متهورانه‌یی

چند ستون موتوریزه از پاسداران طرح عملیاتی موسوم به نصر ۱ رژیم را که تعدادشان به پانصد نفر می‌رسید، در منطقه جنوب بانه به کمین انداختند و بیش از ۱۱۵ تن از نیروهای دشمن را از پای درآوردند.

۴ اردیبهشت (۲۴ آوریل ۸۷): یک گروه گشتی از مزدوران خمینی، در جنوب بانه مورد تهاجم یک واحد از نیروهای آزادیبخش مجاهد قرار گرفت و حداقل یک تن از پاسداران به هلاکت رسید و تعدادی از آنها مجروح شدند.

۵ اردیبهشت (۲۵ آوریل ۸۷): رزمندگان مجاهد خلق با تصرف یکی از نقاط استراتژیک ۱۵۱۰ متری کوانان، در منطقه مریوان، معروف به «میل مرزی»، استحکامات دشمن را در جبهه‌یی به طول یک کیلومتر، به مدت دو ساعت با سلاحهای نیمه‌سنگین و خمپاره‌اندازهای ۸۱ میلیمتری به شدت درهم کوبیدند. یکی از این پایگاهها وابسته به گردان ۱۲۷ تیپ لشکر ۲۸ سنندج، بود که نیروهای مستقر در آن امکان هیچ‌گونه عکس‌العمل دفاعی را نیافتند و تعداد زیادی از آنها به هلاکت رسیدند و عده‌یی نیز مجروح شدند. در بازگشت از این مأموریت، دو تن از رزمندگان مجاهد در اثر برخورد با مین شهید شدند و سه رزمنده دیگر جراحاتی برداشتند. مجاهدان شهید عبارتند از اصغر مشعوف (کامران) و مصطفی حبیبی (کیوان).

۱۲ اردیبهشت (۲ مه ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، صبح

روز شنبه ۱۲ اردیبهشت رزمندگان مجاهد خلق هنگامی که قصد عبور از پست بازرسی ورودی تهران، از طرف ورامین، را داشتند، با مزاحمت پاسداران و مزدوران مستقر در این پاسگاه روبرو شدند و بلافاصله با آتش سلاحهای خود مزدوران را هدف قرار دادند. با اولین رگبار، فرمانده پاسداران کمیته به هلاکت رسید و سپس درگیری نابرابری میان رزمندگان مجاهد و مزدوران درگرفت که به مدت یک ساعت و نیم در منطقه وسیعی، که تا باغهای اطراف پاسگاه شریف‌آباد کشیده شد، ادامه یافت. در این نبرد شمار دیگری از مزدوران به هلاکت رسیدند و سه رزمنده دلاور مجاهد خلق نیز به شهادت رسیدند. یک تن دیگر از رزمندگان نیز، که به شدت زخمی شده بود، دستگیر شده است. شهیدان مجاهد عبارتند از: سید جلال شفیعی (پیمان)، حسین معافی (حسن) و باقر شکفته گوهری (رضا).

۲۱ اردیبهشت (۱۱ مه ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، یک گردان از رزمندگان مجاهد، در یک تهاجم بزرگ که به مدت ۳ ساعت در جبهه‌یی به طول ۳/۵ کیلومتر جریان داشت، ۷ پایگاه دشمن را تسخیر کرده و دو پایگاه را به آتش کشیدند. در این تهاجم که در منطقه بازار سردشت، مرکز تجمع نیروهای رژیم، صورت گرفت، زنده‌ترین گردان سپاه پاسداران موسوم به گردان رسول اکرم (وابسته به قرارگاه حمزه) و یک گروهان از تیپ ۱ لشکر نوهد به کلی منهدم شد. در این رزم قهرمانانه نیروهای مجاهد خلق ۱۳۵

تن از پاسداران را به هلاکت رسانده و ۶۵ تن را مجروح نمودند. ۶ تن از پاسداران نیز به اسارت مجاهدین خلق درآمدند. همچنین انبوهی سلاح و مهمات و تجهیزات نظامی دشمن به غنیمت گرفته شد. در این نبرد هفت تن از رزمندگان دلاور مجاهد خلق به شهیدان راه آزادی و استقلال میهن پیوستند. شهیدان عبارتند از: میرمحمد جلیلی (حکمت، فرمانده گروه)، سیامک طائفی اردبیلی (علی، فرمانده گروه)، بهمن محبوبی (فیروز)، محسن صرافزاده (امین)، حمید شیبانی اقدام (هاشم)، علیرضا شکوری (حسن) و ایرج کریمپور (افشار)

فعالیت‌های دیپلماتیک

چهل و سومین اجلاس کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، که از ۱۳ بهمن تا ۲۳ اسفند ۶۵، در ژنو برگزار شد، با تصویب قطعنامه‌یی برای ششمین سال متوالی نقض شدید حقوق بشر در ایران را محکوم نمود. از سوی آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت ایران، هیأتی مرکب از آقایان دکتر کاظم رجوی، حمید بکائی، سعید مفارہ عابد و علیرضا جعفرزاده و همچنین سه تن از مجاهدین شکنجه شده، اعظم ریاحی، ربابه بوداگی و بهزاد نظیری، در این اجلاس شرکت نمودند. چند ماه قبل از این اجلاس، دکتر کاظم رجوی همراه با شش تن از مجاهدین شکنجه شده با آقای گالیندوبول، گزارشگر ویژه کمیسیون در مورد ایران، ملاقات کرده و شکنجه شدگان آثار و علائم شکنجه و شرح مشاهدات خود از جنایات و

وحشیگریهای درون زندانهای خمینی را همراه با مدارک متعددی درباره نقض حقوق بشر در ایران، در اختیار وی قرار داده بودند. مدارک عرضه شده در این ملاقات در سرتاسر گزارش چهل و سومین اجلاس کمیسیون حقوق بشر، به طور وسیع مورد استفاده قرار گرفت و این امر خشم نماینده رژیم را برانگیخت که در روز ۵ مارس، در مجمع عمومی کمیسیون گفت: «این گزارش فقط بر مبنای اتهامات سازمان مجاهدین خلق، که یک سازمان تروریستی است، تهیه شده است». طی این جلسات، هیأت اعزامی مقاومت پیام آقای مسعود رجوی به چهل و سومین اجلاس کمیسیون حقوق بشر، را در اختیار نمایندگان کشورهای عضو کمیسیون و هیأت‌های ناظر و سازمانهای غیردولتی شرکت کننده قرار داد. هیأت نمایندگی مقاومت ایران در دیدارها و ملاقاتهای خود با نمایندگان کشورهای مختلف، ضمن توضیح مواضع مقاومت عادلانه مردم ایران، به تشریح عملکردهای ضدبشری رژیم خمینی پرداخت و تهدیدها و شانتاژها و همچنین سیاستهای مزورانه مأموران این رژیم برای تحت فشار قراردادن اعضای کمیسیون را افشا نمود. در روز ۱۲ اسفند، دکتر کاظم رجوی و آقای علاءالدین توران همراه با مجاهدین شکنجه شده - اعظم ریاحی، ربابه بوداگی و بهزاد نظیری - در یک کنفرانس مطبوعاتی در مقر اروپایی سازمان ملل متحد در ژنو، با حضور بیش از ۲۰ رسانه از سراسر جهان شرکت نمودند.

به دعوت حزب نشودموکرات کانادا، از شورای ملی مقاومت ایران هیأتی مرکب از آقایان هادی مهابادی و مسعود فرسچی در کنگره این حزب که از ۲۲ تا ۲۴ اسفندماه گذشته در شهر مونترال کانادا برگزار شد، شرکت کردند. در جریان برگزاری این کنگره، مسأله ایران، به خصوص سیاست جنگ افروزی رژیم خمینی، در دستورکار قرار گرفت. سخنرانان درباره روابط اقتصادی کانادا با سایر کشورها، از جمله ایران، بحث کردند و بر لزوم تحریم تسلیحاتی رژیم خمینی تأکید نمودند. مسئول امور مهاجرت و پناهندگی سیاسی در حزب نشودموکرات، در سخنرانی خود گفت باید ترتیبی اتخاذ شود که قوانین کانادا، پناهندگان ایرانی را، که به خاطر سرکوب وحشیانه خمینی از کشورشان خارج شده‌اند، شامل گردد. در طول برگزاری جلسات کنگره، هیأت نمایندگی شورای ملی مقاومت در ملاقات با رهبران و مسئولان حزب، از جمله آقایان ادبرادبنت، رهبر حزب، هوارد پاولی، نخست وزیر استان مانی‌توبا، ژان هارنی، رهبر حزب در استان کبک و خانم جوهانادن هرتوگ، رئیس حزب، موقعیت مقاومت مردم ایران را برای آنان تشریح کردند. در زمینه مسائل بین‌المللی، قطعنامه پیشنهادی شورای عالی حزب نشودموکرات مبنی بر حمایت از طرح صلح شورای ملی مقاومت مطرح و مورد تصویب کنگره قرار گرفت.

۱۱-۱۵ فروردین (۳۱ مارس تا ۴ آوریل ۸۷): به دعوت حزب سوسیالیست ایتالیا از شورای ملی

مقاومت ایران، هیأتی مرکب از آقایان محمدحسین نقدی، حمید بکائی و احمد فروغی به نمایندگی از سوی مسئول شورا، در چهل و چهارمین کنگره سراسری این حزب که از ۱۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۶۶ (۳۱ مارس تا ۴ آوریل ۸۷) در شهر ریمینی برگزار شد، شرکت کردند. هیأت شورا در طول کنگره با آقای بتینو کراکسی دبیرکل، خانم سناتور بونیور، مسئول روابط بین‌المللی، سناتور واسالی، رئیس گروه پارلمانی سوسیالیستها در سنا، و گروه دیگری از رهبران حزب سوسیالیست و نیز برخی از فرستادگان خارجی به کنگره از جمله آقای هادی البکوش وزیر مشاور دولت تونس، رئیس اتحادیه خبرنگاران سنگال و نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین دیدار و گفتگو کردند. هیأت نمایندگی شورا در دیدار با وزیر مشاور دولت تونس از موضع اخیر این دولت مبنی بر قطع روابط دیپلماتیک با رژیم خمینی قدردانی نمود. وزیر مشاور تونس ضمن ابراز خوشوقتی از ملاقات با نمایندگان مقاومت ایران گفت ما بسیار خوشحال خواهیم شد که روابطمان با مقاومت ایران در آینده نیز ادامه داشته باشد. در دومین روز کار کنگره، آقای نقدی پیامی خطاب به آقای کراکسی فرستاد که به وسیله رئیس کنگره قرائت گردید. در همین روز سناتور بونیور در گزارش مواضع سیاست خارجی حزب به کنگره در رابطه با جنگ ایران و عراق گفت: «شخص خونخواری به نام خمینی نه تنها مدتهاست این جنگ را، که کودکان نیز از قربانیان آن هستند، ادامه می‌دهد، بلکه جنگ دیگری را نیز در

داخل کشور به مقاومت ایران تحمیل کرده است. ما خوشحالیم که امروز نمایندگان مقاومت ایران را این جا در میان خود داریم...»، آقای بنسونی، مسئول حقوق بشر حزب نیز در سخنرانی خود از استمرار کشتار و نقض حقوق بشر در ایران ابراز نگرانی کرد. هیأت نمایندگی شورا طی مصاحبه‌یی با روزنامه آوانتی، ارگان حزب سوسیالیست، به سئوالهایی دربارهٔ اوضاع ایران، موقعیت نیروهای مقاومت و روابط شورا با نیروهای سیاسی ایتالیا، پاسخ گفت و در ضیافت شام دبیرکل حزب شرکت کرد. در طول کار کنگره خبرنگاران سیمای مقاومت با برخی از رهبران حزب سوسیالیست، از جمله سناتور بونیور مصاحبه کردند که جریان آن از سیمای مقاومت پخش گردید.

به دعوت حزب سوسیالیست چپ نروژ، هیأت نمایندگی شورای ملی مقاومت مرکب از آقایان پرویز خزایی و حسین شمایی، در هفتمین کنگرهٔ حزب که از ۱۳ تا ۱۶ فروردین در شهر اسلو، با حضور نمایندگان حوزه‌های مختلف حزبی و همچنین ۲۵ هیأت نمایندگی خارجی برگزار شد، شرکت کردند. آقای تنوکورتیزینسکی، رهبر حزب، در سخنرانی افتتاحیهٔ خود ضمن اشاره به حضور نمایندگان مقاومت ایران در کنگره، بر تداوم حمایت حزب سوسیالیست چپ از مقاومت ایران به رهبری آقای مسعود رجوی، تأکید نمود. از طرف هیأت نمایندگی شورای ملی مقاومت، پیام مشروحی حاوی تحلیل از بحرانها و بن‌بستهای ناگشودنی رژیم

خمینی و موقعیت اعتلایابندهٔ مقاومت عادلانهٔ مردم ایران، به همراه یک نسخه از کتاب شهیدان مقاومت و یک نسخه از کتاب بیانیهٔ جهانی حمایت از طرح صلح شورا به کنگره اهدا شد. هیأت نمایندگی شورای ملی مقاومت ملاقاتهایی با مسئولان حزبی، از جمله آقای اریک سولهیم، رهبر جدید حزب، انجام داد. علاوه بر آن هیأت مقاومت ایران با شماری از سفیران و فرستادگان دولتها، جنبشهای آزادیبخش و احزاب خارجی به کنگره دیدار کرد و شرایط سیاسی حاکم بر ایران و وضعیت مقاومت را برای آنان تشریح نمود. در قطعنامهٔ مصوب کنگره، در مورد ایران گفته شده است: «کنگرهٔ حزب سوسیالیست چپ... به جنبش مقاومت علیه رژیم خمینی در ایران، که توسط شورای ملی مقاومت و مجاهدین خلق نمایندگی می‌شود، درود می‌فرستد. حزب سوسیالیست چپ حبس و اعدامهای جمعی و بدون محاکمهٔ مخالفان را محکوم می‌کند و از طرح و برنامهٔ جنبش مقاومت برای خاتمهٔ جنگ ایران و عراق کاملاً حمایت می‌کند». پس از تصویب قطعنامه سیمای مقاومت مصاحبه‌یی با رهبر حزب سوسیالیست چپ به عمل آورد.

۶ اردیبهشت (۲۶ آوریل ۸۷): سی و ششمین کنگره حزب جمهوریخواه ایتالیا از دوم تا ششم اردیبهشت ماه، در شهر فلورانس تشکیل شد.

به دعوت رسمی حزب جمهوریخواه، هیأتی مرکب از آقایان محمدحسین نقدی، نمایندهٔ شورا در ایتالیا، حمید بکائی و احمد فروغی، از طرف مسئول شورای ملی مقاومت در این

کنگره شرکت کردند. در اولین روز برگزاری کنگره، هیأت نمایندگی شورا، به درخواست رئیس کنگره شرکت‌کنندگان را در جریان اوضاع کنونی ایران قرار داد. آقای محمدحسین نقدی در سخنرانی خود ضمن تشریح وضعیت بحرانی رژیم و موقعیت روبه رشد مقاومت مردم ایران، از کنگره خواستار گردید که راههای پشتیبانی فعالتر سیاسی از مقاومت عادلانهٔ مردم ایران برای صلح و آزادی را مورد بررسی قرار دهد. وی با اشاره به بیلان پررنگ و جنایت حکومت خمینی فهرست نامها و مشخصات بیش از ۱۲ هزار تن از شهیدان مقاومت را تقدیم نمود. رئیس کنگره، ضمن تشکر از شرکت هیأت

مجمع عمومی

ششمین کنگرهٔ مجمع عمومی سازمان فارغ‌التحصیلان ایرانی متعهد و دموکراتیک در آلمان فدرال و برلن غربی در ساعت ۱۱ صبح روز شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۶ در شهر کلن با شرکت اعضای این سازمان و عده‌یی از هواداران شورای ملی مقاومت و با حضور آقایان منوچهر هزارخانی، کریم قصیم (اعضای شورای ملی مقاومت) و حسین مهدوی (دبیر شورای ملی مقاومت) برگزار گردید. پس از گزارش فعالیت‌های یکسالهٔ سازمان فارغ‌التحصیلان توسط شورای منتخب و بحث و بررسی فعالیت‌های یکسالهٔ گذشته، کنگره، شورای منتخب جدید خود را برای مدت یک سال انتخاب نمود. سپس ویدئوی آخرین اجلاس شورای ملی مقاومت در بغداد و مراسم سومین دورهٔ آموزشی رزمندگان مجاهد خلق در قرارگاه حنیف نمایش داده شد که مورد استقبال شرکت‌کنندگان قرار گرفت. پس از آن کریم قصیم در مورد اهمیت تصویب طرح مربوط به حقوق زنان از طرف شورای ملی مقاومت صحبت کرد. منوچهر هزارخانی از رشد کتی و کیفی مقاومت مسلحانه نسبت به سال قبل سخن گفت. آخرین سخنران جلسه حسین مهدوی بود که در سخنان خود تحت عنوان «آخرین عرصهٔ نبرد با رژیم خمینی»، از هواداران شورا خواست که به هر نحو که می‌توانند، در زمینهٔ مالی و خدمات پزشکی به نیروهای مقاومت کمک کنند. آن گاه جلسه به پرسش و پاسخ حول مقاومت مسلحانه، وضعیت درونی و بین‌المللی جنبش مقاومت و رژیم خمینی به پایان رسید. ۱۴۹

انقلاب انجام می‌شود، به حد چشمگیری غیرعادلانه است. در این گونه محاکمات متهمین دارای وکلای حقوقی نبوده و در بیشتر موارد چگونگی اتهام نیز به آنان ابلاغ نمی‌شود، اجازه هم ندارند تا مدارکی در دفاع از خود ارائه دهند و هیچ راهی نیز برای آنان وجود ندارد تا از آن طریق به بازداشت خود یا احکام صادره اعتراض نمایند. عفو بین‌الملل معتقد است که در ایران هزاران زندانی سیاسی وجود دارد که تعداد زیادی از آنان زندانیان عقیدتی می‌باشند... هزاران دیگر هم پس از محکوم شدن به مرگ در نتیجه محاکماتی که گاه فقط چند دقیقه طول کشیده اعدام شده‌اند».

در هر دو سند از انواع شکنجه در زندانهای رژیم خمینی نام برده شده است، به خصوص از شکنجه موسوم به «توپ فوتبالی»، کابل زدن، آویزان کردن زندانی با یک دست به سقف اتاق، تجاوز قبل از اعدام، سوزاندن با آتش سیگار، نگهداشتن در سلولهای انفرادی به مدت طولانی، به صلیب کشیدن، قطع دست و پا و انگشتان. در هر دو سند از مجازات اعدام انتقاد شده است، به ویژه در رژیم خمینی که حکم اعدام به دنبال یک محاکمه نمایشی چند دقیقه‌ای صادر می‌گردد و متهمان از داشتن وکیل محرومند. عفو بین‌الملل برای جلوگیری از اعمال «شکنجه‌های وحشتناک»، «تدوین مقررات فوری» را ضروری دانسته و توصیه‌هایی نیز در زمینه اصلاح قوانین کیفری به رژیم کرده است.

تصحیح و پوزش

- ۱ - در شماره پیشین ماهنامه «شورا» بر اثر اشتباه در صفحه‌بندی، جای صفحات ۲۱ و ۲۲ با صفحات ۲۳ و ۲۴ عوض شده بود. هم‌چنین در صفحه ۶۳، تاریخ تولد استاد دهخدا ۱۲۸۵ (به جای ۱۲۵۸) ذکر شده بود. از بابت این هر دو اشتباه از خوانندگان گرامی پوزش می‌خواهیم.
- ۲ - به سبب تراکم مطالب در این شماره، انتشار «گاهشمار افشای روابط پنهانی رژیم خمینی با آمریکا» میسر نشد. در شماره آینده این تأخیر را جبران خواهیم کرد.

«شورا»

ایران : نقض حقوق بشر

عنوان بالا اسم کتابی است که در اردیبهشت ماه ۶۶ توسط سازمان عفو بین‌الملل به زبان فارسی منتشر شده است. این کتاب شامل دو سند در زمینه نقض حقوق بشر در ایران برای رژیم خمینی فرستاده شده و در پایان آن شهادتنامه چهار فرد شکنجه شده آمده است. در سند اول، «راجع به نگرانیهای سازمان عفو بین‌الملل در جمهوری اسلامی ایران» که در آبان ۶۵ برای این رژیم فرستاده شده، «خطوط اساسی مواد نقض شده حقوق بشر» تدوین و عرضه شده است. در این سند به «محبوس کردن زندانیان عقیدتی، دستگیری و بازداشت خودسرانه افراد، محاکمات غیرعادلانه سیاسی، توسل به شکنجه و بدرفتاری برای کسب اطلاعات از زندانیان و وضع مجازاتهای شرعی از قبیل حکم اعدام و قطع انگشتان»، که به اعتقاد این سازمان «مبین شکنجه و مجازات بیرحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز است»، اشاره شده است. هم‌چنین موارد متعدد ناهمخوانی اعمالی که رژیم ضدبشری خمینی در مورد زندانیان انجام می‌دهد با میثاقهای بین‌المللی، که رژیم خود را متعهد به آنها می‌داند، آمده است. در سند دوم، که در مرداد ۶۵ برای رژیم خمینی ارسال شده، به ناهماهنگیها و تضادهای آشکار «مجموعه قوانین جزای اسلامی ایران»، که توسط رژیم خمینی وضع شده، با ضوابط رسمیت یافته بین‌المللی پرداخته شده است.

در مؤخره این کتاب آمده است: «گزارشهای فراوانی از اقدامات گسترده و خودسرانه پاسداران مبنی بر دستگیریهای دلبخواه و در بیشتر موارد غیرمجاز، شکنجه دادن زندانیان و رفتار تحقیرآمیز با آنان به ویژه برای کسب اطلاعات موجود است. احکام غیرانسانی و بیرحمانه‌یی توسط دادگاهها صادر می‌شود که شلاق زدن، قطع اعضای بدن و سنگسار کردن جزو آنهاست. محاکمات سیاسی، که توسط دادگاههای

SHOWRA

REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE D'IRAN

N° 30 et 31. Avril et mai 1987-FARVARDINE ET ORDIBEHECHTE 1366.

Prix : 30 F.